احسن التقاسیم

فی معرفة الاقالیم

تألیف

ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی

ترجمه

دکتر علینقی منزوی

جلد ۲

بسم الله الرحمن الرحیم

احسن التقاسیم

نویسنده:

کرمی، محمد بن احمد

ناشر چاپی:

شرکت مولفان و مترجمان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه احسن‌التقاسیم فی معرفةالاقالیم المجلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : مقدسی، محمدبن احمد، ۳۸۰ - ۳۳۶؟ق

عنوان قراردادی : احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : احسن‌التقاسیم فی معرفةالاقالیم/ تالیف ابوعبدالله محمدبن احمدمقدسی؛ ترجمه علینقی منزوی.

مشخصات نشر : تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۱۲۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری.

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : جغرافیای اسلامی-- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : کشورهای اسلامی -- جغرافیا -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : ایران -- جغرافیا -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده : منزوی، علینقی، ۱۳۰۲ - ۱۳۸۹.، مترجم

شناسه افزوده : شرکت مولفان و مترجمان ایران

رده بندی کنگره : G۹۳/م۷الف ۱۳۶ ۳۰۴۱

رده بندی دیویی : ۹۱۰/۹۱۷۶۷۱

شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۲۰۸۱۵

بخش دوم هشت اقلیم عجم (سرزمین ایران)

اشاره

در بیان هشت اقلیم عجم و یادآوری راه‌هایش به ترتیب مرزها، مردم این سرزمین خوشبخت‌تر، ثروتمندتر، دانشمندتر و دین دارتر از دیگرانند. مردمی نیکخواه و در کارها پرهیزکارند. در این سرزمین رودخانه‌ها روان و آبادیها پردرخت است. من پیش از آغاز گزارش راه‌ها و توصیف شهرها، مطلبی را که باید در پیش درآمد بیان کرد در این فصل می‌آورم:

از ابو منذر هشام بن سائب روایت است که گفت: هنگامی که قتیبه بن مسلم بر فیروز پسر کسری چیره شد دختر وی شاهین را با یک سفط به نزد حجاج فرستاد و حجاج او را به نزد ولید فرستاد. چون

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۷۲

سفط را گشودند دیدند که در آن چنین نوشته‌ای هست:

جغرافیای کواذ

در آن چنین نوشته‌ای هست:

بنام خداوند صورتگر، قباد پسر فیروز سرزمین خود را بر رسید آبها و خاکهایش را سنجید، تا برای سکنای خویش شهری بسازد، پس سرزمین خود را بهترین زمین یافت و این از عراق آغاز می‌شود که ناف زمین‌ها است و دلگشاترین آنها را در سیزده جا چنین تشخیص داد مداین ، شوش ، جندی‌شاپور ، تستر ، ساپور ، اصفهان، ری، بلخ، سمرقند، ابیورد ، ماسبدان، مهرجان‌قذق قرماسین .

سردسیرترین آنها رادبیل ، همدان، قزوین، جوانق*

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۷۳

نهاوند ، خوارزم، قالیقلا یافت.

وبا خیزترین آنها را بند نیجین، جرجان، خوارری کش برزعه زنجان یافت.

قحطزده‌ترین بخش آن را: میسان، دشت میسان، باد رایا، باکسایا، ماسبذان، ری اصفهان یافت.

بخیل‌ترین مردمان را در خراسان، اصفهان، اردبیل ، بادرایا، باکسایا، استخر، شیراز، فسا یافت.

از همه جای آن حاصل خیزتر را: ارمینیه، آذربایجان، گور مکران ماه کوفه، ماه بصره، ارجان، دورق یافت.

و از همه مردمان زیباتر را در مداین کلواذی، سابور، استخر

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۷۴

جنّابه، ری، قم، اصفهان، نشوی دید.

خردمندترین مردمان را در هفت شهر عکبرا، قطربّل، عقرقوف، ری، اصفهان، ماسبذان، مهرجان‌قذق شناخت.

زیرک‌ترین مردم را در دو بخش شهر اسکاف ، کسکر، عبدسی مرو، ری یافت.

سلاح شناس‌ترین مردم را در همدان، حلوان، اصفهان، شهرزور، خوارزم، شاش، اسبیجاب یافت.

سبک‌ترین آبها را در ده جا دید: دجله، فرات، جیحون، گندیشاپور ماسبذان، قزوین و آب سورا و آب ذات المطامیر، آب فنجای .

فریبکاترین مردم را در یازده شهر یافت: خراسان، اصفهان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۷۵

ری، همدان، ارمینیه، آذربایجان، ماسبذان، مهرجان‌قذق، شوشتر، مذار، ارتوان .

بدترین میوه را نیز در شهرهای مداین، شاپور، ارجان، ری نهاوند، ماسبدان، حلوان یافت.

کوته‌بین‌ترین مردم را در نوبندگان، ماسبذان، سیراف، رامهرمز ارمینیه، آذربایجان، استخر یافت.

پست‌ترین مردم را در شش جا یافت: نوبندگان، بادرایا، باکسایا ویهند، نهاوند، اصفهان .

و (قباد) در میان دجله و گردنه همدانی، جائی دلگشاتر از قرماسین نیافت، پس آن را برای خود پایه نهاد. سپس خسروان پس از وی شهرهایی را که می‌بینم در میان مداین تا آن گردنه بساختند.* در کتابی در خزانه عضد الدوله، فصلی مسجّع درباره گردشگاهها دیدم، پس من نیز جاهائی که به خوشی شهرت داشتند و شایسته چشم بوشی نبودند، بر آن افزودم، تا مجموعه‌ای از گردشگاههای زمین در

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۷۶

آن گرد آید و بتواند دل مردم را بدست آورد. در آنجا گفته است:

بهترین زمین از نظر خلقت ری است که سرّ و سربان را دارد و بهترین آن از نظر ساخت گرگان است و بهترین آن از نظر شهرت طبرستان است و بهترین آن از نظر استخراج نیسابور است که بشتنقان دارد، و بهترین آن از نظر کهنگی و تازگی «گندیشاپور» است که آبان دارد [دو نهر دارد]، و مرو که در زریق و ساجان دارد و غوطه دمشق که زاربان دارد و نصیبین که هرماس دارد، و ایلیا که بقعه و ماماس دارد، و صمیره که حصشان دارد. در فارس نیز دره بوان هست، نهر ابلّه نیز چشمان را خیره می‌کند، درباره دلگشا

بودن صغد جای گفتگو نیست، بلخ نیز پروان دارد نهاوند و باغهای اصفهان در بحرین، قیساریّه هست و عمّان، در یمن صنعان اعجوبه است، از جیرفت کرمان که مپرس، و همچنین از بست و موقان و حومه بخارا، شاش و فسا و سابور و حلوان را نیز یاد خواهم

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۷۷

کرد. دیه‌های رمله با زیتون و انجیرهایشان چشم گنر هستند، من پیش‌تر از تاهرت و جیّان نیز گفتگو کرده‌ام، از کوفه تا فاصله دو برید راه، جویها، نخلستانها، و درختانست. چنین است شناخت سرزمین‌های دلگشا!.

زبان مردم

بدانکه بیشتر شهرهای عجم چنانکه یاد خواهم کرد بنام پایه‌گذاران آنها نامیده شده‌اند. زبان مردم این هشت اقلیم عجمی است، برخی از آنها دری و دیگران پیچیده‌ترند. همگی آنها فارسی نامیده می‌شوند و اختلاف آنها آشکار و گنگی در آنها نمودار و این را دز جایش تا توانم روشن خواهم کرد. نمونه سخن هر قوم را برای اثبات ادعا در جهان خواهم آورد [پس به اقلیم خاوران آغاز می‌کنم]:*

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۷۸

۷- خاوران

اشاره

مهمترین آن سرزمین‌ها است، بیش از همه جا دانشمند دارد، جای نیکوکاری و مرکز دانش و پایگاه اسلام و دژ استوار آن است.

شاه آنجا سرآمد شاهان و سربازانش بهترین سربازان‌اند. مردمی نیرومند، صاحب رای نامدار، ثروتمند، سواردار، کشورگشا و پیروزمند دارد. چنانکه به عمر نوشته شده بود:

ایشان مردمی هستند پوشاکشان آهنین، خوراکشان گوشت خشکانیده، آشامیدنشان آب یخ است.

روستاهای معتبر، دیه‌های گرانمایه با درختان سر در هم کشیده و رودخانه‌های روان و نعمت فراوان و ناحیتهای گسترده دارد.

در آنجا دیانت در ستین، دادگری راستین، دولت پیروزمند و کشورداری هموار است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۷۹

در آنجا دانشمندان به حکومت رسند و در جز آنجا بردگان سلطنت می‌کنند . این سرزمین سدّ راه ترکها و سپر غزها و ترساننده رومها و فخر آور برای مسلمانان است، مرکز دانشمندان جان بخش دو حرم خدا و مالك هر دو سوی رود است. جزیرهٔ العرب از خاوران گشاده‌تر است ولی این از جزیره آبادتر، استانها و روستاها و ثروتش بیشتر است.

ابو زید خاوران را سه بخش برشمرده: خراسان، سگستان، ما وراء النهر. ولی من آن را یک بخش در دو سوی رود جیحون خوانده،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۸۰

هر یك را بنام پایه گذارش نامیده‌ام، و نقشه هر سو را جداگانه کشیده‌ام زیرا که هر سو شامل منطقه‌ای بزرگ و دارای استانها و شهرها و روستاهای بسیار است.

اگر پرسند که: چرا مانند دیگر مردم هر سوی را سرزمینی جداگانه نشناساندی؟ مگر نبینی خود مردم گویند: خراسان و ما وراء النهر؟ در پاسخ گفته شود ولی همین مردم نیز از مرزهای قومس تا طراز را خراسان می‌نامند. مگر نه خاندان سامانی شاهان خراسانند و در این سوی رود زندگانی کنند؟ من نیز که خراسان را نام ویژه این سوی رود ننهادم تا سوی دیگر را مانند تو بنامی

دیگر بخوانم! اگر پرسند که: پس چرا سگستان را بر خلاف پیشینیان داخل این سرزمین کردی؟ در پاسخ گفته شود: مردم گاهی هم آن را از خراسان می‌شمرند، مگر نمی‌دانی در آن سامان خطبه بنام خاندان سامانی خوانده می‌شود؟ هر گاه ما سگستان را یک سرزمین می‌نامیدیم، می‌بایستی خوارزم را نیز جدا یاد کنیم که شهرهای بسیار دارد و آداب و رسوم و زبانی جداگانه دارند و باز هم کسی چنین کاری نکرده است!* اگر بگوید: پس چرا این سرزمین را به دو بخش تقسیم کردی؟

گفته شود: همچنانکه یمن را دارای دو بخش و مغرب را در دو سوی دریا معرفی نمودیم.

بدانکه: سرزمین خاوران را دو برادر بنام هیطل و خراسان دو پسر عالم بن سام بن نوح آباد کرده‌اند، پس این سوی نهر بنام هیاطله خوانده می‌شود.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۸۱

هَیْتَلْ

بدانکه این سوی رود، زرخیزترین زمینهای خدا است، سرشار از نیکی‌ها، آبادانی، دانش‌پروری، فقه، دین داری، نیرومندی، گردن ستبری، پی گیری، دلپاکی، همزیستی می‌باشد. مردم ثروتمند پاکدامن، نیکخواه، مهمان نواز، دانشمندپرست هستند. خلاصه، اسلام در آنجا شاداب، دولت نیرومند، دادگری استوار، فقیهان دانا ثروتمندان سالم، پیشه وران ماهر، فقیران کارگر هستند. آنجا کمتر دچار قحطی می‌شوند [و از دشمنان در امانند] منبرها بیش از اندازه، ناحیتهایش گسترده‌تر از مرز توصیف‌پذیری است ولی من به اندازه توان خود کوشیده‌ام. [سغد گرانقدر سمرقند بزرگ خجند شگفت‌انگیز در آنجا است که دانشگاه‌ها و پیشوایان بزرگ و اداره و قدرتمند و جنگجویان دلیر و کاروانسراها و سواران و میوه‌ها و انگور و بندگان و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۸۲

کنیزان و بررسی‌های شبانه روزی و قراردادها و کارگذاریها و گرایش بسیار به ادب و هنر و حدیث دارند. پس آنجا اکنون هم مرزی جنگی و هم مرکزی علمی و جایگاه ارشاد است، بدعت و احکام ظالمانه در آنجا دیده نمی‌شود. کانهای آنجا گرانبها، کاروانسراهایش فراوان، آب‌هایش سبک، بهداشتش سالم است. نزد سلطانشان نیکخواهانی چون شیخ علی بن حسن دیده می‌شوند. ولی دارد کم کم فساد بدانجا راه می‌یابد، رباخواری فراوان می‌گردد هر بد کاره بدان سوی رهسپار می‌شود. من می‌ترسم هنگامی فرا رسد که همانند عراق یا بدتر از آن شود اسلام از آنجا نیز رخت بربندد].

و اینک نقشه این سرزمین.

بررسی کوتاه

من این سوی رود را بر شش خوره و چهار ناحیت بخش نمودم.

نخستین آنها در سمت خاور و در مرز ترکستان فرغانه است. سپس اسبیجاب* سپس «شاش» سپس أشروسنه سپس «صغد» سپس «بخارا» و درباره صغد سخن بسیار است. چهار ناحیت نیز، «ایلاق»، «کش»، «نسف» «صغانیان» هستند.

فرغانه: خوره‌ایست در گوشه این سرزمین پیش از پیچش به چپ رهرو به سمت خاور. پر خیرات است که گویند چهل منبر دارد. قصبه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۸۳

آن «اخسیتک است، از شهرهایش میان روزنّیه، «نصر آباد»، «مناره» رنجد، «شکت» «زارکان»، خیرلام، «بشان»، «اشتیقان»، زرندرامش اوزکند، از شهرهای نساءیّه، «اوش»، «قبا» «برنگ»، مرغینان، «رشتان»، «و انکت»، «کند» می‌باشد. و در «واغزیه» شهرهای

«بوکند» «کاسان»، «باب جارک»، «اشت»، «توبکار»، «اوال»، «دکر کرد» نوقاد، «مسکان» «بیکان»، «اشحیحان»، «جدغل»، «شاودان» هست و [گویند چهل شهر دارد].

اسبیجاب: در مرز این سرزمین قرار دارد و معتدل است. قصبه آن به همین نام است.* از شهرهایش «خورسوغ»، «جمشلاغلو»، ارسبانیکث «باراب» شاوغر، سوران، «ترار»، «زراخ»، «شغلجان»، «بلاج»، «بروکت» «بروخ»، «یکانکت»، اذخکت ، «ده نوجیکت»، «طراز»، «بالوا»،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۸۴

«جکل»، برسخان، «اطلخ»، «جموکت» شلجی، کول، «سوس»، «تکابکت»، ده نوی کولان، «میرکی»، «نوشکت»، «لقرا»، «جموک»، اردوا*، «نویکث»، بلاسکون [بلاساغون] «لبان»، «شوی»، «ابالغ» [روستائی با چند منبر دارد] «مادانکت»، «برسیان»، «بلغ»، «جکرکان» «بغ»، یکالغ روانجم کتاك سور چشمه دل اوس جر کرد.

شاش در پشت آن دو است. قصبه آن بنکث است. از شهرهایش نکّث، جینانجکث، نجاکث بناکث، خرشکث، غرغجند، غنّاج، جبوزن وردک، کبرنه، نمدوانک ، نوجکث، غزک، انوذکت ، بشکت، برکوش خاتونکث! جبغوکت، فرنکد، کداک، نکالک، بارسکث. اشتورکث البیکث، [بناکث ، جیناکث، نوجکث، شاوکس]، کباشکث، غنّاج، ده کوران، تل اوش، غزگرد، زران کث، دروا، فردکث، فردکس، اجخ.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۸۵

ناحیت ایلاق : قصبه‌اش تونکث است و شهرهایش: شاوکت، بانخاش، نوکث، بالایان، اوبلخ نموذلغ تکثّ خمرک سیکث کهسیم ادخکت خاس خجاکت غرجند، سام سرک ، بشکت.

اشروسنه: به این خوره چسبیده است. قصبه آن بنجکث و از شهرهایش: ارسبانیکث کردکث، غزق فغکث ساباط زامین دیزک نوجکث قطوان دزه خرقانه خشت مرسمنده، که هفده روستا دارد: بشاغر، مسحا برغر*، وقر، بانغام، مینک، بسکر، ارسبانیکث ، البتّم، اینها شهر ندارند، و باقی همنام شهرهایشان هستند.

سغد : قصبه آن سمرقند است که مرکز اقلیم می‌باشد و دوازده

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۸۶

روستا دارد، شش تا در جنوب رودخانه بدین ترتیب: بنجکث، ورغسر مایه مرغ، سنجرفغن در غم اوفر. [شش روستای] شمالی از بالا چنینند. بارکث، بوزنمذ، بوزماجن، کبوذنجکث، وذار، مرزبان برخی از این روستا شهرهایی دارند که نیمی از آنها در روستا است.

دیگر شهرهای خوره چنینند: ریودده، ابغر، اشتیخن، کشانی، دبوسیه، کرمینیه، ربنجان، قطوانه.

بخارا: خوره‌ایست نه چندان بزرگ ولی آباد و نیکو است.

گرد پنج شهر آن دیواریست که درونش دوازده در دوازده فرسنگ است. در آنجا زمین بایر* و دیه وامانده دیده نمی‌شود. نام قصبه آن نموجکث می‌باشد. از شهرهای [درون دیوار آن] طراویس، زندنه، بمحکث، خجادی، مغکا است، [و آنچه بیرون آنست] بیکند [زنکرا] خرغانکث، خدیمنکن، عروان [گردان] بخسون، سیکث، جرغر سیشکث، اریامیثن، ورخشی، وزرمیثن [رامثینه و دیه‌هایش که از بسیاری شهرها بزرگترند: برانیه [ورذانه]، افشنه، اودنه، اورذانه خرع، سیجکث، غجدوان، ارزنکر ، انکنه، و چیزی از شهر بودن کم ندارند جز داشتن منبر].*

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۸۷

کمجکث ، فغرسین ، کشفغن، نویدک، ورکی .

ناحیت کش: که [سه] شهر دارد: قوقد، قریش، سونج، اسکی فغن.

نسف: که [سه شهر] بزده، کسبه [سیرکث] را دارد.

صغانیان: که دارزنجی، باسند، بهام، زینور، بوراب، ریگدشت، باساب شومان، هنبان دستجره را دارد.

روی هم نیز شانزده هزار دیه دارد. [و گویند بخارا یک هزار و سیصد دیه دارد].* اختلافات دانشمندان درباره این خوره‌ها. [و ناحیه‌ها و شهرها] جیهانی در کتاب خویش گوید:

سغد همانند یک آدمی است، که بنجکث سر آنست، کشانیه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۸۸

پایهای او است، او فر پشت او، کبوذنجکث و ترکسفی شکم او، مایه مرغ و بوزماجن دو دست او است. اندازه‌ی آن سی و شش در چهل و شش فرسنگ است، بزرگترین منبر آن سمرقند سپس کش، نسف، کشانیه و ... می‌باشد. دیگری گوید: قصبه سغد اشتیخن است و آن را از سمرقند جدا می‌کند [و سه شهر برایش آورده است. و گروهی] بخارا را نیز از سغد می‌شمرد، و چنین استدلال می‌کند که رودخانه از سرچشمه تا بخارا رود سغد نام دارد. ولی این نادرست است مگر نبینی که رود أردن در فلسطین نیز أردن نامیده می‌شود، و تا کنون کسی گوداهای فلسطین را از اردن ندانسته است. پس اینکه گویند رود سغد یعنی از سغد برخیزد و آنجا را سیراب می‌کند. هر گاه ما بخواهیم برای این سخن خود استدلال کنیم و آن را بر سخن دیگران ترجیح دهیم کتاب ما دراز خواهد شد، تنها هدف ما از یاد کردن این سخنان آنست که مراجعه کننده به کتاب ما گمان نبرد که این مطالب از نظر ما دور مانده است [و ما چیزی از خود نمی‌سازیم که از راه علم نباشد. هر کس که در یک دانش دراز دست باشد حق دارد رای و نظر خویش را در مسائلی که آیت یا حدیثی درباره آن نیامده بیان دارد، چنانکه فقیهان و پیشوایان می‌کنند. ما نیز در این دانش مانند ایشان در شرعیات رفتار می‌کنیم] باری ابو زید بلخی در کتاب خود فصلی آورده که بینندگان را*

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۸۹

از استدلال بی‌نیاز می‌کند. او در صدد بیان نقشه خود است نه خوره بندی سرزمین، چه پیش از من هیچ کس به خوره بندی نپرداخته بود. او می‌گوید: پیوند دادن این بخشها به یک دیگر و جدا سازی آنها از دیگران، جز شناخت عوارض شهرها و رودخانه‌ها و روشن کردن عبارتهای مفصل و خواندن نقشه‌ها فائده‌ای چندان ندارد. مگر نمی‌دانی، پیشوایان کهن ملت هر یک رایی ویژه داشته‌اند، پس و پیش می‌کردند، ارث می‌دادند، محروم می‌کردند، حلال یا حرام می‌نمودند، صحیح یا باطل می‌ساختند، همگی مردمان نیز آن را پذیرفته یدان دل می‌بستند، و هیچ خردمند بر ایشان اعتراض نمی‌نمود، چه پیامبر نیز هنگامی که معاذ را به یمن گسیل داد او را بدین رفتار مامور کرد، رفتار یاران نیز بر این می‌بود، پس شگفت نباشد که ما نیز در این دانش رأی دهیم و قانونی برگزینیم، آری ما چنین دیدیم که سغد را از سمرقند بشمریم و شهرهایش را تابع آن بدانیم و این را مرکز آن سوی رود بشماریم زیرا که گسترده‌تر است و روستاهایش بیشتر می‌باشد.

اگر کسی بپرسد که: چرا [سمرقند را مرکز فرض کردی] و بخارا را که امیرنشین و جایگاه دیوانست [و نشانه مرکزیت نزد تو همین است] مرکز نشناختی؟ به او گفته می‌شود: شاه‌نشین بودن [بخارا] دلیل مرکز بودن آن نمی‌شود، زیرا که شاهان سامانی تنها برای تبرک از سمرقند بدانجا آمدند. و نیز گفته می‌شود: نمی‌توان سمرقند و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۹۰

نیشابور را با آن همه گرانمایگی زیر دست بخارا بنهیم زیرا که آن دلیل که یاد کردی شامل نیشابور نیز هست.

اگر گفته شود: مگر نه هنگامی که بنی عباس به بغداد نشستند، مرکز شناخته شد [و کوفه زیر دست آن گردید] چرا تو بخارا را از این قیاس نکردی؟ بدو گفته شود که پاسخ ساده است، زیرا که شهرهای عراق تازه‌اند و در عهد اسلام همیشه در حال تغییر بوده‌اند [و عراق را جز یک مرکز نباشد] نه بینی که [به روزگار علی] مرکز کوفه بود و [به روزگار منصور] به انبار [و همانگاه] به بغداد

منتقل شد، سپس [به هنگام خلافت معتصم] به سامرا شد و سپس به بغداد بازگشت. در صورتی که مرکزهای کهن سرزمین خاوران جنین نبوده جای یک دیگر را نمی‌گیرند.* اگر کسی بگوید: مگر نیشابور جای طوس را نگرفته است؟ گفته شود: هیچگاه طوس مرکز نبوده است تا متروک شود. آری به سببهائی که یاد خواهیم کرد، مدتی جاهائی بدان اضافت شده بود.

اگر گفته شود: اگر منکر متروک شدن طوس هستی مرو که قطعا متروک شده است، می‌گویم:

ما گفته بودیم که در اسلام، برخی شهرها جای دیگری را گرفتند و نیشابور، با آمدن اسلام جای مرو را گرفته است، و اگر چنین باشد پس بخارا جای سمرقند را نگرفته زیرا در اصول ما به چنین چیزی برخورد نکرده‌ایم. مگر نبینی که چون در اصول ما نماز یک رکعتی نداشته‌ایم

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۹۱

پس «وتر» جایز نیست؟ اگر بگوید: مگر نه مأمون و پیش از وی رشید به مرو فرود آمده؟ گفته می‌شود: ایشان بقصد اقامت در آنجا فرود نیامده بودند و این آشکار است.

گزارش گسترده‌تر:

اخسیتک:

قصبه فرغانه شهری بزرگ است، پیرامنش پر درخت نهرهایش پر آب، آبادان، حاصل خیز، با ارزانی است. شهری اندرون دارد که کاریزها از آن گذشته انبارهای زیبایش را که با آجر ساخته و گچکاری کرده‌اند، پر آب می‌کند. جامع و بیشتر ساختمانها در همین اندرونی است و ریض (حومه) دور آن را فرا گرفته، که یک کهندژ و چند بازار دارد. روی هم به اندازه یک و نیم برابر رمله است. برکت بسیار، هوای خنک و مردمی درشت و سرخ روی دارد.

نصرآباذ: بزرگست و درختان اسپیددال دال و حور دور آن را فرا گرفته است. پادشاهی آن را بنام فرزندش نصر ساخته و بنامش خوانده است، آتشگاه (مناره) ای کوچک بر در مسجد کنار نهر دارد.

رنجد: کشتزار بسیار دارد. جامع زیبای آن در میان بخش کفش دوزان است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۹۲

شِکِت: بزرگ است و گرد و بسیار دارد تا آنجا که گاهی می‌توان گردو را هزاری به یک درم به دست آورد. مسجد در بازار است.

تحسان : بزرگ و پرجمعیت است در مسجد جامع یک باغچه هست.* خَیْرَ لام: بزرگ است و جامعی زیبا در بازار دارد.

بشبشان: بزرگ است و در جامع آن به میدان باز می‌شود.

اشتیقان: کوچک است. جامع در بازار است.

اوزْکَند: جلو دروازه‌اش رودیست که پل ندارد و از توی آن می‌گذرند. ربض (حومه) آن دیواری دارد، شهر آباد است بازار و جامع و کهندژ دارد، آب به همه آن می‌رسد. چهار دروازه دارد در شهرهای این خوره کهندژی جز در اینجا نمی‌شناسم.

اوش: با جویابهای بسیار نیکو، گسترده و پر نعمت. جامع در میان بازارها است، نزدیک کوه است. شاداب و پر خیرات است. کاروانسرائی بزرگ دارد، داوطلبان مرز داری از هر سو بدانجا آیند.

قبا: از قصبه بزرگتر، دلبازتر، خوش‌هواتر، دلگشاتر، شگفت انگیزتر می‌باشد، قاعدتا می‌باید قصبه را اینجا بدانیم، ولی چون ما عرف را بر قاعده مقدم می‌داریم، چنین نکردیم. میان شهر میدانی دارد، جامع در بازار است. دانایان گفته‌اند: فرغانه، همان قبا است و جز

آب و علف می‌باشد.

برنگ: کوچک است، جامعش بیرون شهر سر راه سمرقند است

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۹۳

مرغینان: نیز کوچک است. جامعش دور از بازار است. بر دروازه نهری دارد.

ورشتان: بزرگ است. جامعش را دری در بازار و دری دیگر در میدان هست. و انکث مانند آنست. بکند نهریست که از میان بازار می‌گذرد. برای این خوره، از چهل شهر نزد من نام برده شده است.

خُجَنْدَه : شهری دلگشا است، در این سوی مرز رود خوش‌هواتر از آن نیست رودخانه از میانش می‌گذرد، و کوه بدان چسبیده و در مرز است، خردمندانش ستوده و شاعرانش وصفها کرده‌اند.

اسبیجاب :

قصبه‌ای معتبر است، شهری آباد و حومه دارد. چند تیم و بازار کرباسیان و جامعی با چهار در دارد، بر هر یک از درها رباطی هست: در نوجکت، در فرخان ، در شاکرانه ،* در بخارا. و رباطها چنینند:

رباط نخشبیان، رباط بخارائیان، رباط سمرقندیان، رباط

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۹۴

قراتکین ، که گور او نیز همانجا است، با بازاری که وقف کرده است و درآمدش ماهی هفت هزار درم خرج نان و خورش برای بینوایان می‌شود. گویند یک هزار و هفتصد رباط در آنجا هست. مرزی مهم و نبردگاه است. در حومه آن یک کهندژ ویرانه هست. ایشان نه قحطی دیده‌اند، و نه خراج می‌شناسند و نه میوه در آنجا ارزش فراوان دارد.

شهری خوب، خوش هوا، دلگشا، با زندگی آسوده است. ولی مردم آن ساده‌لوح، دل سنگ، و به آئین خویش سخت پابند، و از خود راضی هستند، خواه به ایشان نیکی یا بدی کنی! دیه‌نشینانش از شهریان بهترند در اینجا شیرند و در آن گوسفند! خورلوغ: شهری میانه حال است، نهری دارد، ولی نه بازار و نه بار و نه کهندژ و نه روستا دارد! جمشلاغلو: بزرگ و دلباز است. آب روان دارد، بسیاری از حشم بدانجا کوچیده‌اند جامع از بازار دور است.

أَرْسُبانیکَث : پاک و زیبا است و بارو دارد، جامع در درون و و ساختمانها در حومه است.

باراب: نام همه روستائی است که بزرگ هم نیست، و نام بزرگترین شهرش نیز باراب است و این شهر بزرگ پیرامن هفتاد هزار

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۹۵

مرد بیرون می‌دهد. دژی دارد که جامع و بازار و کهندژ در آن است و بیشتر بازارها در حومه آنست. درون دژ چند تا دکان نیز هست.

وسیج: کوچک است و بارو دارد، فرمانروائی نیرومند نیز در آنست. جامع در بازار می‌باشد.

کدر: شهری تازه ساز است. مردمش نیرومندند و برای حق منبرداری جنگها کرده‌اند. حدیث گرایان بر آنجا چیره‌اند.* شاوغر: بزرگ است و روستاهایش بسیارند. دژی دارد. جامع آن کنار بازار و از جاده به دور است.

سَوْران: بزرگ است و هفت بارو دارد که یکی در پشت دیگریست و ربض (ساختمانهای بیرونی) در آنها است. جامع در شهرک درونی است. مرز غزها و کیماک است.

ترار، زراخ: تراز شهرستان روستاایست در پشت سوران در سمت ترکستان، کوچک و بارو دار است، یک کهندژ نیز دارد. زراخ نیز دیهی از آن روستا است.

شغلجان: بزرگ است، مرزگاهی است بر سمت کیماک. دژی دارد، و پر برکت است.

بلاج: شهری کوچک است که بارویش ویران شده جامع آن در بازار است جائی که به قصبه باز می‌گردیم.

بروکت: بزرگ است. ابن نقطه ویلاج در مرز ترکمانها هستند که از ترس مسلمانی گزیده‌اند. بارویش ویران شده است.

بروخ: بزرگ و کهنه است و جامع آن در بازار می‌باشد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۹۶

یَکسانْکث: خوش هوا و مهم است. شهر خراخراف است، رباط و گور او نیز در آنجا است.

اذْخَکَث: بزرگ است. دژی دارد که جامع نیز در آنست. ربض (حومه) ای آباد نیز دارد که بازارها و رباطهای بسیار در آنست.

دَهْ نوجَکَث: شهری کوچک است. بازاری در سه ماهه بهار دارد بهای گوشت بی‌استخوان هر چهار من به یک درم نیز می‌رسد. شهری بزرگ بود، پس چون [امیر گذشته] اسماعیل بن احمد (سامانی) این خوره را بگشود سبک شد، ولی باز هم پر ساختمان است، بارو و کهندژ دارد.

طراز: شهری مهم بارودار، پر از باغ و ساختمان است. یک خندق و چهار دروازه و حومه‌ای آباد دارد. دم دروازه‌اش رودخانه‌ای بزرگ هست که آن سوی آن نیز ساختمان دارد با راه ویژه. جامع نیز در بازار است.* جِکِل: کوچک است و یک بانگ صدا از طراز دور است. قهندژ دارد و جامع در بازار است.

برسخان: شهریست به فاصله دو بانگ صدا در سمت خاور. باروئی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۹۷

ویرانه دارد. جامع آن در بازار است.

بهلو: از برسخان بزرگتر و در نیم فرسنگی سمت چپ جکل است پنج روستا و یک کهندژ دارد و جامع آن در بازار است.

اطلخ: شهری بزرگ بگستردگی یک قصبه است. بیشتر آن باغ است، بیشتر روستاهایش تاکستان است شهر بارو دارد جامع آن در شهر و بازارها در حومه است.

جموکت: بزرگ است و بارو دارد. جامع به درون شهر و بازارها بیرون است.

شلْجی: کوچک و پر از بیگانگانست. گویند در آنجا ده هزار اصفهانی زندگی می‌کنند کهندژی دارد که جامع در بیرون آن است. کوهستانی است و رودخانه‌ای دارند که از هفت دیه می‌گذرد.

سوس: بزرگ است، و کول کوچکتر از آنست. هر یک باروئی و نهری دارد.

تَکاب کَث: بزرگ است. هنوز نیمی از مردمش کافرند. این هر سه شهر نزدیک کوه معدن نقره هستند.

کولان: بارو دارد، و جامع درون آنست و کنار راه طراز است اکنون سبک شده است.

میرکی: گسترش آن متوسط است، بارو و کهندژ دارد. جامع آن در گذشته کنیسه بوده است. امیر عمید الدوله فائق، کاروانسرائی در بیرون بارو ساخته است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۹۸

اردوا: کوچک است و شاه ترکمنان در آنجا است و همیشه برای والی اسبیجاب پیشکشها می‌فرستد. بارو دارد که دور آن خندقی پر آب هست. خانه شاه درون کهندژ است.

حرّان: بیشتر مردمش کافرند و فرمانروایشان مسلمان است.

بارو دارد و در آن یک کهندژ هست که دهقان در آن زندگی می‌کند.

وَلاسَکون: بزرگ و پرجمعیت و پر خیرات است، دیگر شهر در بزرگی و آبادانی به یک دیگر همانند هستند.*

بنْکث:

قصبه شاش با گسترش بسیار و خانه‌های گشاد است، کمتر خانه بی‌باغچه و تاکستان و بی‌طویله یافت می‌شود. خلاصه سخن درباره آن اینکه شهریست که نیکهایش جلو بدیهایش را می‌گیرد. خوبیهایش کم از بدیهایش نیست، خیر و شر بسیار دارد، زبان شیرین و ورّاجی زشت با هم هست، هیچ آبادی را بی ویرانی نبینی، هیچ راستی را بی کژی نیابی، خوبی سنت را با زشتی تعصب، فداکاری را با هرج و مرج دارند، پشتیبانان سلطانند و مزاحم او، نیکانشان ارجمند و- بدکارانشان پستند، دانش دوست و مذهب‌گرا هستند. کمان نیکو می‌سازند ولی اطرافش را سست می‌گذارند. خوشگل هستند ولی سرد مزاجند، با شهامتند، ولی ابله، وهش دارند ولی زور می‌گویند.

سردسیر است ولی میوه بسیار دارند. تنگ دستی و ارزانی را با هم

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۳۹۹

دارند، یک فرسنگ در مانندش مساحت دارد ولی بیشتر آن باغ است دو ربض (تو در تو) خارج شهر هست که هر یک باروئی دارد. دروازه‌های شهر چنینند: دروازه ابو العباس، دروازه کش، دروازه گنبد . کهندژ در پشت شهر است، یک در از آن به شهر و در دیگرش به ربض برونی باز می‌گردد. ربض درونی هشت کوچه دارد: درب رباط احمد ، درب حدید، درب امیر، درب فرخان، درب سورکده، درب گرمابه درب سکه خاقان، درب قصر دهقان، ربض برونی نیز هفت کوچه دارد:

درب فرغکد ، درب خاسکث ، درب سندیجا ، درب حدید، درب برکردجا ، درب سکرک، درب درثغرباد جامع به دیوار کهندژ چسبیده بیشتر بازارها در ربض [کهندژ] هستند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۰۰

[جامع مانند پیکند بر تپه است، زیر آن مسجدی است که ستونها از آجر دارد].* اشْتورکَت : در گستردگی همانند پیشین است. بارو و آب روان و کاروانسراهای زیبا دارد.

بناکث: همانند اشتورکث می‌باشد، مردمش ماجرا جویند، بارو ندارد. جامع در بازار است.

جینانْجَ کَث: بارو ندارد، ساختمانها از خشت و چوب است.

دیگر شهرها نیز نزدیک به همین توصیف‌هایند، آبهای روان و درختهای سر درهم کشیده دارند.

تونْ کَث:

بزرگ و آباد در کنار پرتگاهی است. قصبه ایلاق می‌باشد و شهرهایش همه آبادند و خود شهر نصف بنکث است. یک کهندژ دارد که امیرنشین است با یک ربض (حومه) جامع در بیرون شهر، بازارها برخی در شهر و برخی در حومه‌اند. از آب نهری که به شهر در می‌آید سیراب می‌شوند. خوش آب و هوا و مستحکم می‌باشد. دهقانی نیرومند دارد.

بونج‌کث:

قصبه اشروسنه، شهری بزرگ، حاصلخیز، پر آب، پرجمعیت است و پیرامنش را باغها فرا گرفته. خانه‌ها خوش ساخت همانند شاش است ولی اینان دل‌تر می‌باشند و آشفتگی کمتر دارند. شهرکی با دو دروازه دارد: دروازه شهر و دروازه بالا. جامع در شهرک است و کهندژ

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج‌۲، ص: ۴۰۱

بيرون آنست. در حومه شهر نيز چهار كوچه هست: درب زامين.

درب مرسمنده، درب نوجكت، درب كهلباذ، غير از نهرى بزرگ كه به شهر مى‌آيد شش نهر ديگر نيز از شهر مى‌گذرد بسيار زيبا و دلگشا است.

زامين: در دو كرانه رودخانه است كه از ميان مى‌گذرد و پلهايى كوچك آنها را به يك ديگر مى‌رساند [مانند شهرى كه عضد الدوله در شيراز ساخته بود] جامع در سمت راست كسى است كه به سوى سمرقند رود. بازارها در هر دو سو هستند. شهر كنار جاده است.

ساباط : آبادان است. بيشتر بازارهايش با سقف كوتاه پوشيده چشمه آبى روان دارد كه باغها پيرامن آنند. راه‌هاى اطراف در آنجا بهم مى‌پيوندند.* مرسمنده: محترم و داراى آب روان است بى باغ. سردسير است با بازارهاى رايج. جامع در كنارى از بازار است.

خشت: آبادى است در كوهستان. باديه‌هاى حاصلخيز نزديك كانهاى نقره. ديگر شهركها نيز مانند همين‌ها هستند.

سمرقند:

قصبه سغد و مركز سرزمين بشمار است، شهرى كهن و ثروتمند و محترم و مركزى زيبا و دلگشا و مرفه است. بردگان بسيار، آب فراوان در نهر گود، ساختمانها بلند، استوار و پيوسته، تدريس پيروان فرقه‌ها

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج‌۲، ص: ۴۰۲

فراوان، راه براى زندگانى مرفه باز است، كالاها از راه‌ها هر چند دور بدانجا آورده مى‌شود، دانش فراوان و سينه‌ها برايش باز است، لشكريان سوار و پياده با پول فراوانند، روستاها پرمايه، شهركها زيبا، بازرگانان و ساكنانش با آبها و درختها در تابستان بهشت دارند، مردم اهل سنت و جماعتند، نيكى و بخشش، پى‌گيرى و كوشش دارند.

[ذو القرنين آن را پايه نهاده، خوش هوا، زيبا ساخت، فراخ جا است] ولى توده مردم مانند هوايش سرد هستند، با بيگانگان خشك رفتارند، زمستان سخت دارند، بر اميران مى‌شورند، خودپسند و خودنما هستند دخترانش خوب و پسرانش بدند.

در كرانه رودخانه در ميان سمرقند شهركى با چهار دروازه هست دروازه چين، دروازه نوبهار، دروازه بخارا، دروازه كش.

[تا آنجا كه من دانسته‌ام] ربض هشت كوى دارد بنامهاى: درب غداود، اشبسك، سوخشين، افشينه، كوهك، ورسنين، ديودد، فرّخشيد. ساختمانها از گل و چوب است. [خاكش خشك ولى هوايش سالم و با بيگانه سازگار است. مردم آن مردانگى و گذشت دارند.

من فقيران دوره گرد را ديدم كه ايشان را مى‌ستودند و كسانى را كه سمرقنديان را بى‌وفا مى‌خوانند تخطئه مى‌كردند].* آبادترين جاى شهر راس الطاق است. جامع در شهرك نزديك كهندژ است، و بيشتر بازارها در حومه‌اند. دور شهرك خندقى هست،

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج‌۲، ص: ۴۰۳

آب در جويى سربين از روى خندق گذشته به شهرك مى‌آيد [زمستان سرد و تابستان بهشت است. هواى خوب، ميوه بسيار گردشگاه‌هاى زيبا دارد].

بَنْجَكث: روستائى است پر ميوه حاصلخيز پر از درخت گردو و جز آن است.

وَرَغ سَر: نام روستا و شهرك آنست و اين كوچكتر [از بنجكث] مى‌باشد.

مايَمُرْغ: در همه روستاها پر ديه‌تر، پر درخت‌تر، پر بركت‌تر از آن نيست. جايگاه اخشيد پادشاه سمرقند بوده و كاخهايش در آنست.

سنجرْفَغَن : روستايى كوچك و چند ديه آبادند و خوش‌هواتر و داراى ميوه بهتر از جاى ديگر است. درازايش دو مرحله مى‌باشد.

دَرْغَم: پاکیزه‌ترین روستا است که بیش از همه آب و چراگاه دارد. درازایش نزدیک به یک مرحله است.

اوفر: روستائی که بیشتر کشتهایش دیم است. دیه‌های بسیار با مردمی دامدار دارد. در ازایش نزدیک دو مرحله. گویند سالهائی که غلاتش را درست بدست آوردند سغد و بخارا را تا دو سال تأمین می کند.

یارْکَت: بالاترین روستای شمال در مرز اسروشنه است. از چشمه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۰۴

ساز سیراب می‌شود و دیم و چراگاه نیز بسیار دارد. کشتزارهایش پاکیزه‌اند.

بور نَمَذْ: روستائی کوچک با اندک دیه‌ها [در پشت اسروشنه است].

بورناجن: با یارکت هم مرز است. شهر آن ابارکث است.

پهن‌ترین روستای این بخش است و بیش از همه دیه دارد. یک مرحله در مانندش مساحت دارد.

کَبوذَنْجَکث: دیه‌هایش مانند درختانش سر بر هم کشیده دارند شهرش نیز به همین نام است. [و از پس آن آبادیها تا وذار متصل هستند].

وذار : شهر نیز به همین نام است، در کوه و دشت، پر از کشت‌زار آبی و دیمی [و چراگاه] است.

مرزبان: بی منبر است.

کُشانی: و اشتیخن، دو شهرک مهم هستند، از خوشی هوا و خوبی ساختمانها و نیکی‌های دیگر آنها مپرس! از هر جهت این دو شهرک همانند سغد هستند. درازای روستای* اشتیخن پنج مرحله و پهنایش یک مرحله است، کشانی نیز نزدیک دو مرحله در دو مرحله است، هر دو در شمال می‌باشند. [اینها شش روستایند، جیهانی و ابو زید در وصف

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۰۵

سمرقند و نواحی آن مبالغتها کرده ما را از تکرار آنها بی‌نیاز کرده‌اند و اگر ایشان همه کشور اسلام را مانند سغد گزارش داده بودند، من نیازی به تألیف چنین کتاب نداشتمی. باقی شهرهای این خوره در مرزهای سرزمین سغد می‌باشند، و خوشی هوا و زیبائی آنها بی گفتگو می‌باشد.]

نُموجکَث

قصبه بخارا است که همانند فسطاط است در سیاهی گل و عفونت و گشادگی بازارها، و همانند دمشق است در ساخت شهر و چگونگی سواد آن و تنگی خانه‌ها و بسیاری بالکونهایش. قصبه در دشتی واقع شده و روز به روز در گسترش است. شهر آن پر ساختمان است [در شهرهای عجمان پر ساختمان‌تر و پرجمعیت‌تر از آن یافت نشود] هفت دروازه آهنین دارد به نامهای: دروازه نور، دروازه حفره، دروازه آهنین، دروازه کهندژ، دروازه بنی سعد، بنی اسد دروازه شهر، کهندژ پشت اینست که سلطان آن را در دست دارد و گنجینه‌ها و زندانهایش در آنست

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۰۶

و دو در بنام: در سهله در جامع. جامع در شهر است و چند صحن پاکیزه دارد. مسجدهای شهر همه پاکیزه و بازارها دلبازند. حومه شهر ده کوچه دارد: درب میدان، درب ابراهیم، درب مرده کشان [درب دیود] درب کلاباذ، درب نوبهار، درب سمرقند، درب فغاسکون درب رامیثیّه، درب حد شرون درب غشج. ساختمان از اینها نیز درگذشته ده کوچه دیگر ساخته شده که به اینها می‌پیوندند. نام محلها نیز در قدیم غیر از اینها بوده است. ساختمان امیرنشین در سهله و روبروی [زیر] کهندژ* پشت به قبله است. من در کشور اسلام دروازه‌ای پر ابهت‌تر از این ندیده‌ام و در این سرزمین شهری پرساختمان و پرجمعیت‌تر از اینجا نیست [رود از

میان شهر می‌گذرد. مردم شهر حوض آبها بسیار دارند چاه‌های نزدیک رود شیرین هستند] این شهر برای دیدار کنندگانش مبارک است و برای زیست کنندگان در آن توانبخش و مرفه. خوراکهای گوارا، گرمابه‌های خوب خیابانهای گشاده، آبهای سبک، ساختمانهای زیبا دارد. خوراك و دیگر وسایل زیست ارزان، میوه در مجالس فراوان [سازگاری مردم در معامله آشکار] توجه مردم به گروه بندی شگفت‌انگیز است.

توده مردم نیز با فقه و ادبیات سر و کار دارند. داوطلب مرزبانی بسیار، نادان اندك است. آنجا پایگاه شاهان مسلمان [و مرکز دانشمندان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۰۷

پی گیر است. جز دانشمند و تفسیردان اندرز گوئی نکند. در آنجا مالیاتستان و عشریه گیر دیده نمی‌شود. همه از دادگری شاه خرسندند و در امنیت و خوشی زندگی می‌کنند] ولی خانه‌هایش تنگ، آتش‌سوزیها بسیار، پشه و موی کثافت فراوان، گرما و سرمایش سخت چاهها شور، آب نهر سنگین، مستراحها بد و زمین وحشتزا است، خانه‌ها گران و تیمچه‌ها اندوه بار، بچه بازی آشکار است. آری آنجا زباله دان ما وراء النهر و تنگناترین شهرهای خاوران است.

ملتهائی بدانجا کوچیده‌اند که فساد و بد معاملگی را آشکار [و ربا را مباح] کرده‌اند. در نماز و جماعت سستی می‌نمایند، نسلی بپا خاسته که حریر و دیبا پوشند و در ظرفهای زرین و سیمین می‌آشامند و دین را سست گرفته‌اند.

طَواویس: مهم است. بازاری سالانه دارد. بارویش ویران شده و جامع دور افتاده و بازارش دراز شده است. خیرات فراوان دارد.

زندنه در سمت شمال و آبادیهایش بسیار است. یک دژ دارد که جامع در آنست. حومه‌اش نیز آباد است.

خجاده: بزرگ است دژی دارد که جامعی زیبا در آنست.

مغکان. بارو دارد و حومه‌ای زیبا پیرامن آن است. جامعی ظریف با آب روان و دیه‌های بسیار دارد.

بَمْجَکث همانند آنست که یاد کردیم. این پنج شهرك در درون باروی شهرند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۰۸

بَیْکَنْد: در سمت جیحون در مرز شن زار است، و دژی با یک دروازه دارد.* بازاری آباد و جامعی دارد که در محراب آن گوهر کوبی شده است. حومه شهر در زیر آنست که بازار و نزدیک هزار رباط آباد و ویران دارد. زیبائیها بسیار دارد و جامع آن [بر تپه] و روشن است.

[ریکرا : بزرگ است. جامع در میان بازار است. ساختمانها مانند بخارا می‌باشد].

افْشَنَه : در سمت باختر است، جنگجویان بسیار و کار فراوان دارد و دلباز است.

امْدیَزی: در باختر بیکند، در دهانه صحرا است و دژی دارد.

اوْشر: بزرگ و پر از باغ در سمت ترکستان است، و دیهی بشمار آید.

ریامیثَنْ: بخارای کهن است. بزرگ می‌باشد و اطرافش ویران شده است.

یَرَخْشی: بزرگ است، یک دژ و خندقی دارد که آب در آن دور می‌زند.

زرمیثن: کهندژ و دژی دارد. جامع در میان شهرك است.

وخسون بزرگ است و دژی و کهندژی دارد. دیگر شهرکها نیز مانند همین‌ها است که یاد شدند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۰۹

در این منطقه دیه‌هائی بزرگ هستند که از شرایط شهر بودن چیزی جز جامع کم ندارند. و آن بدین سبب است که امیر بخارا و پیشکار سلطان بنا بر رأی بو حنیفه و رأی ما می‌رود که: تشریفات رسمی آدینه گزاری نباید انجام گیرد مگر در شهرهایی که مرکز

اجرای حدود باشد.
چقدر مردم بیکند رنج بردند تا موفق شدند حق منبر داشتن به دست آورند .

کِشّ:

شهری بزرگ است که یک شهرک ویران با حومه‌اش را در بر دارد. حومه دیگری نیز حومه درونی را با یک کهندژ فرا گرفته. حومه بیرونی آبادتر است کاخ امیرنشین در بیرون شهر و جامع درون شهرک ویرانه است. بازارها در حومه است، ساختمانها از گل و چوب مانند بخارا می‌باشد. زمین حاصلخیز است. و نوبرها را از آنجا به همه جا می‌برند. شهرک درونی چهار دروازه دارد. دروازه آهنین، دروازه عبید اللّه، دروازه قصّابان، دروازه شهرک درونی.
شهر بیرونی نیز دو دروازه دارد: دروازه شهرک بیرون و دروازه برکنان. دو رود بزرگ نیز در آن روانست: نهر قصاران و نهر اسرود
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۱۰
که از دروازه شهرک می گذرند. شهریست نیکو اگر وبا زده نباشد.

نسف:

که نخشب نیز نامیده می‌شود. شهر [سبز و] خرم است کهندژی ویرانه دارد، حومه‌اش آباذ و در دشت واقع است. نهر از میانش می گذرد. کاخ امیرنشین در کنار رود بر سر پل است. حومه‌ای* نیز دارد که جامع بازار در آنست. انگور نیکو و کشتزارهای دیمی خوب دارد. بزرگ است ولی آبش کم است و بریده می‌شود. مردم سفیه و غوغا و وحشتناک تعصب دارند [و با دانشهای گوناگون آشنایند]. ایشان بد مردمی هستند و تنها در شرایطی درست می‌شوند: [اگر گفته شود: مگر نه بزرگانی دانشمند همچون ابو مطیع و دیگران از آنجا برخاسته‌اند؟ پاسخ گفته شود، ما پاسخ این اعتراض را در آغاز کتاب (ص ...) گفتیم که دانشمندان هر شهری، از عیب‌هائی که برای شهرشان می گوئیم بدورند] کَشْبَه: بزرگتر از آن و یزوه کوچکتر از آن می‌باشند.

چغانیان :

ناحیتی است پرساختمان و پربرکت. قصبه‌اش نیز به همین نام است. مانند رمله می‌باشد ولی آن خوش‌هواتر است و این ناحیت همانند فلسطین است ولی این گسترده‌تر است، از نهرهائی می‌آشامند که به جیحون می‌رسند، ولی در برخی فصلهای سال آب آنها بند می آید.
به سرزمین ترمذ چسبیده، کوه و دشت را در بر دارد. قومی نزدیک آن هستند که کیجی و ترک کنجینه خوانده می‌شوند.
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۱۱
شانزده هزار دیه دارد، که از آن ده هزار مرد جنگی با هزینه و سواریهای خودشان بیرون می‌آیند، تا از سلطان در برابر یاغیان دفاع کنند. بازارهای قصبه با ظرافت سرپوشیده‌اند. نان ارزان گوشت فراوان آب سرشار، جامعی خوب در میان بازار دارد با دیواری بی سقف.
در هر خانه آبی روان هست که درختان دور آنند. از مراکز پرندگان و شکارگاه بشمار است. زمستانی خوب، پرباران و برف دارد. علفها بقدری بلند می‌شوند که چارپایان در آنها گم می‌شوند. مردم اهل سنّت و جماعتند برای بیگانه و نیکوکاران احترام می‌نهند، ولی دانشمندانش اندک و ففیه ندارد.

دارزنجی : شهری زیبا در سمت جیحون است. بیشتر مردم پشم‌ریس و گونی‌بافند. از نهر می‌آشامند* جامع ایشان در میان بازار است. نهری دیگر نیز در آن سوی شهر دارند.

باسند: در سمت کوه است. پر باغ و گشاده می‌باشد. سنکرده نیز همانند آنست.

شومان: مادر شهر است، آباد و خوش هوا.

دستگرد : بزرگ و در میان دو رود از شاخه‌های جیحون است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۱۲

قوادیان: ناحیت مانندی است، در کنار جیحون، هنگام گزارش ناحیتهای آن یادش خواهیم کرد. دیگر شهرهای چغانیان نیز آبادان و خوش هوا هستند.

جیحون و کرانه‌هایش

این رودخانه [بزرگ] خوارزم را می‌شکافد و به دریاچه خوارزم می‌ریزد [از دجله بغداد و نیل مصر بزرگتر است] خوره‌هائی معتبر و شهرهای بسیار در کنار آنست. شش نهر نیز بر آن می‌ریزد. خوره‌هایش:

ختّل، قوادیان، خوارزم می‌باشند. شهرهایش ترمد، کالف، نویده زم، قوبر، آمل. من همه اینها را پیش از گزارش خوره خراسان معرفی خواهم نمود، زیرا که برخی از مردم همه اینها را ما وراء النهر می‌نامند و دیگر بخشهای هیطل را تا مرز تاکستان نیز از بلاد عجم شمردند. و برخی خوارزم را از هیطل و بزرگترین شهر آن در خراسان شمرده‌اند من از همه آن سخنان به همین اندازه بسنده کردم.

خُوَارزْم: خوره‌ایست در دو سوی جیحون. قصبه بزرگ آن در سمت هیطل و قصبه دیگر آن در سمت خراسان است. مردمش با مردم هر دو سو، در آداب و رسوم و لهجه و اخلاق و منش اختلاف دارند.

خوره‌ای بزرگ با شهرکهای بسیار و ساختمانهای گسترده مانند کشور روم و سجستان و کازرون است. ساختمانها و باغها از یک دیگر فاصله

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۱۳

بسیار ندارند. کارگاه‌های روغن کشی، کشتزارها، درخت، میوه‌ها و چیزهای سودمند دیگر برای بازرگانی دارد. مردم دانش دوست، اهل ذوق و ادب و فقه هستند کمتر پیشوائی در فقه و ادب قرآن دیده‌ام که شاگرد خوارزمی پیشرو نداشته باشد*. ولی در ایشان پیچیدگی هست نرمش و گرمی ندارند ادب را کمتر نگاه می‌دارند نانشان کوچك و فرسنگشان بزرگ است، خدا به ایشان ارزانی، حاصل خیزی را با درستی قرائت و تیزهوشی، با هم داده. مهمان نواز، خوش خوراك، جنگ آور هستند و ویژگی‌های شگفت‌انگیز دیگر نیز دارند.

آورده‌اند که: یکی از شاهان گذشته خاور زمین که بر چهار صد تن از نوکران نزدیک در کشور خویش خشم آورده بود، دستور داد ایشان را به نقطه‌ای دور ببرند که صد فرسنگ از آبادی دور باشد و آن کاث بود. پس از مدتی کسانی را برای آگاهی از ایشان فرستاد، چون بدانجا رسید ایشان را دیدند که خرگاه‌ها ساخته، با شکار ماهی زندگی می‌کنند و هیزم بسیار دارند. چون بنزد شاه بازگشتند او را آگاه کردند، او پرسید: ایشان گوشت را چه نامند؟ گفته شد: خوار!

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۱۴

پرسید هیزم را؟ گفته شد: رزم! شاه گفت: پس همانجا بمانند و آنجا را خوارزم بنامید! پس دستور داد چهار صد دخترک ترک بر ایشان بردند، و از این روی تا کنون در قیافه ایشان رگ ترکی دیده می‌شود. گویند هنگام تبعید، شاه برای ایشان نهری از رودخانه

جیحون بدانجا کشید که سیر آبشان کند: جیحون در آنگاه از شهری بنام بلخان در پشت نسا می‌گذشت. گویند روزگاری فرمانروای این شهر بنزد ایشان (به خوارزم) آمده ایشان را مردمی زیرک یافت، پس با شاه ایشان دوست شد و به نرد نشست و خوارزمی از وی ببرد. چون دست بازی بر آن بود که کلید آن آبراهه را بدو بدهد، شرط را انجام داد، و چون باز کردند، آب فشار آورد و بستن نتوانستند و تا به امروز بماند. پس جویها از آن جدا کردند و شهرکها بر آنها بساختند و کم کم بلخان ویران شد. از برخی مردم نسا و ابیورد شنیدم که می‌روند و از ویرانه‌های بلخان چیزهای بر جامانده و گاو چارپایان رها شده را می‌آورند. من از وی پرسیدم:

چرا سرهای شما پهن‌تر از سر دیگر مردم است؟ گفتند: به سه گفتار گذشتگان موجب پیروزی ایشان بوده است: نخست آنکه ایشان بر ترکستان یورش می‌بردند و اسیر می‌شدند، و چون با ترکها شباهت دارند شناخته نمی‌شدند- پس گاهی به دست مسلمانان افتاده در میان بردگان نزد مسلمانان بفروش می‌رفتند*. پس به زنان دستور دادند تا پس از زایمان دو کیسه شن در دو سوی سر کودک بنهند تا سر او پهن شود. پس از این، ایشان را به بردگی نمی‌آوردند و کسی را که آورده می‌شد به خوره باز می‌گردانیدند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۱۵

دوم آنکه ایشان بهای درم را چهار دانق نهادند تا برای بازرگانان بیرون بردن درم سود نکند، پس تا کنون نیز نقره بسوی ما آورده می‌شود و از نزد ما بیرون برده نمی‌شود. سومین کار را فراموش کرده‌ام.

بدانکه خوارزم در خاور همانند سجلماسه در باختر است. خوی مردم خوارزم همانند بربرها (در شمال آفریقا) است. هشتاد در هشتاد [فرسنگ] ساختمانها به هم پیوسته نهرها سرشار مرکز ماهی و گوسفند و جایگاه ترکان و غزها است. نام قصبه بزرگ آن «کاث» و از شهرهایش هیطله، غردمان، ایخان ارذخیوه، نوکفاع، کردر، مزداخکان، جشیرهٔ، سدور، زردوخ و دیه براتکین ، مدکمینیه است. نام قصبه سمت خراسان آنجا* جرجانیه است. از شهرهایش: «نوزوار» ، زمخشر، روزوند، زارمند دسکاخان، خاس ، خشمیثن مدامیثن، خیوه، کردرانخاس ، هزار اسب جکربند، جاز، درغان، جیث، جرجانیه کوچک، جیت، دیگر سدفر، مساسان کارہار، اندرستان .

کاث : آن را شهرستان نامند. بر کرانه است در سمت نیشابور

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۱۶

که خاور نهر است جامع در میان بازارها است، بر ستونهائی از سنگ به بلندی یک قامت و بالای آن نرده چوبین است. کاخ امیرنشین در میان شهر است. نهر کهندژ ایشان را ویران کرده. شهر چندین نهر دارد.

گرانمایه است، دانشمندان، ادیبان، خیرات، بازرگانی دارد، بنّایان ماهر، قاریانی دارد که در خوش آوازی و در سنت خواندن و خوش‌رویی و درستی روایت در عراق هم مانند ندارند. ولی در هر چند گاه* رودخانه بر آن می‌خروشد و مردم ناچار عقب می‌نشینند. کثیف‌تر از اردبیل است ناودانهای بسیار در راهرو همگانی می‌ریزد. در خیابانها ادرار می‌کنند پلیدیها را در گودال گرد آوری کرده سپس به کشتزارهای حومه می‌برند.

یک بیگانه جز در روشنائی روز نمی‌تواند در کوچه راه رو، و خود بومیان پای بر کثافتها می‌نهند و همانگونه به نماز جماعت می‌روند. طبع ایشان زمخت و بد اخلاق و بدخوراک و وحشی هستند.

غردمان: دژی و خندقی پر آب دارد. پهنای خندق یک پرتاب تیر است و دو دروازه دارد.

ایخان: دژی و خندقی دارد. بر دروازه‌هایش عراده‌ها هست [یک دروازه پای کوه دارد.

ارْزَخیوه: بر لب بیابان است. دژی دارد با یک در، در پای کوه [دژی دارد و بر دروازه‌هایش عراده‌ها هست].

نوکفاغ: دور آن نهری از جیی‌ون هست که به بیابان می‌رود.

بارو نیز دارد. و کرور بزرگتر و مستحکم‌تر از آن است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۱۷

مَزدَخْکان: بزرگ و گسترده است. دور آن دوازده هزار دژ و روستا است.

جشیره: بزرگ است و دژی دارد.

سدور: بر کرانه جیحون یک دژ و یک ربض دارد. جامع در میان شهر درون یک دژ است.

زردوخ: بزرگ و دارای یک دژ و حومه است.

براتکین: قریه‌ایست بزرگ در دشت نزدیک کوه و از آنجا سنگ ساختمان می‌برند بازاری بزرگ دارد که جامع نیز در آنست. ساختمانها نیز از گل نرم و خوبست.

دیگر شهرها نیز آباد و مستحکم هستند ولی مزداخکان از همه بزرگتر و نزدیک به اندازه جرجانیه است. و دور آن بارو هست.

جرجانیه: قصبه سمت خراسان بر رود جیحون است، بطوری که آب کنار شهر را می‌ساید و برای بازگردانیدن آب از چوب تخته سود برده‌اند و با روشی شگفت‌انگیز آب را به خاور بازگردانیده از آنجا در دشت به سوی قریه فراتکین پیچیده از یک سوی آن می‌گذرد، و دم دروازه‌های شهر آبشخورها کنده‌اند، ولی از تنگی جا به درون آن نمی‌رود. و اینها روز به روز در گسترش می‌باشند. دم دروازه حجاج کافی هست که آن را مأمون ساخته، دری دارد که در همه خراسان شگفت انگیزتر

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۱۸

از آن نیست. پسرش علی نیز پیشاپیش آن کاخی دیگر ساخته و جلو در آن میدانی* مانند میدان بخارا هست که در آن گوسفند می‌فروشند.

شهر چهار دروازه دارد.

نوزوار: کوچک است، دژ و خندق و درهای آهنین دارد.

بزرگ راه شهر را به دو نیمه کند. دو دروازه و یک پل دارد که شبها برداشته می‌شود. دم دروازه باختری گرمابه‌ای هست که در همه این سرزمین بی‌مانند است. جامع در بازار است و بجز اندکی همه‌اش سرپوشیده است.

زمخشر: کوچک است، دژی و خندقی و زندانی و درهای آهنین دارد. پلهایش شبها برداشته می‌شوند. جاده شهر را می‌شکافد. جامع زیبایش در بازار است.

روزوند: گسترشی متوسط دارد، در کنار جاده با خندقی محفوظ است، جامعش کنار بازار می‌باشد. از چشمه می‌آشامند.

خیوه: بر لبه بیابان، دلباز در کنار نهر است. جامعی آباد دارد و همچنین کرد رانخاس و هزار اسب که هر یک دروازه‌های چوبین و یک خندق دارند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۱۹

جکربند: مانند خیوه کنار شهر است و باغهای پر درخت و بازاری بزرگ و آباد دارد که جامع در آنست، بزرگ راه از میان آن می‌گذرد.

جاز: بزرگ است و دژ و خندقی گشاد و پلها دارد. شهر از یک کوی تا کوی دیگر است و بزرگ راه از آن بیرون است و جامع در آن سوی است.

ذَرْغان: پس از جرجانیه از همه بزرگتر است. جامعی خوب در کنار نهر دارد که در همه ناحیت بی‌مانند است و جواهر گرانبها و نقاشی‌های زیبا دارد. پانصد مو معروف دارد. این کرمستان با دو فرسنگ درازا در کرانه رودخانه و مرکز مویز است.

جیت: بزرگ و گسترده است، روستاهایش در بیابانند. مرزی محکم در کنار غزها است و از اینجا بنزد ایشان می‌روند.

قوادیان: خوره‌ای کوچک است چسبیده به جیحون کنار صغانیان میان آنجا و خوارزم شهرکها هست، ولی من خوره‌ها را پیش از شهرها یاد خواهم کرد. زیرا که غرض من در این کتاب روشن‌گری جغرافیا است نه حفظ ترتیب آن. پس کسی حق ندارد درباره مراعات نکردن ترتیب بر من خرده بگیرد، مگر در خوره‌ها که برای ترتیب آن کوششها کرده‌ام تا کسی نتواند از آن* خرده گیری کند، مگر خودش گنگ باشد. یکی از فقیهان که در خراسان پرآوازه بود کتاب مرا بخواند و چون به- خوره های ما وراء النهر رسید، گفت: اشروسنه میان شاش و سمرقند نیست! من گفتم: اگر کسی از سمرقند به قصد شاش بیرون شود، آیا از زامین و ساباط نمی‌گذرد؟ گفت: آری! گفتم چون این دو در خاک اشروسنه هستند

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۲۰

پس من درست گفته‌ام. پس آشکار شد که او خود اشروسنه را می‌خواهد و قصبه را مراعات نکرد.

قوادیان سه شهرک پرساختمان دارد و در میان آنها دره‌هائی هست که به جیحون سرازیر می‌شود کوهستانی خوش هوا است. بزرگترین شهرهایش چنین‌اند:

بیز: است که چندان بزرگ نیست جامعش در میان بازار است دژی با چهار در دارد.

سکارا: نزدیک کوه است در جامع آن در میان شهر است.

اوزج: در کرانه جیحون آباد و پاکیزه است.

بورم: دور ولی خوش هوا است، نهرها و برکت و ارزانی دارد.

(پایان سخن از خوره قوادیان) ختّل: خوره‌ایست بزرگ با شهرهای بسیار. برخی آن را از بلخ می‌شمرند که این نادرست است زیرا که در پشت جیحون است، پس نسبت آن به هیطل درست‌تر است. و برای همین اختلافها من آنچه را در بالای رودخانه است جدا آوردم تا استدلل روشن باشد. ختل از جغانیان مهم‌تر و گسترده‌تر و دارای شهرها بیشتر و پر برکت‌تر است، و در مرزها سرزمین سند می‌باشد. قصبه‌اش هلبک نامیده می‌شود، از

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۲۱

شهرهایش: اندیجارغ هلاورد، لاوکند، کاربنگ ، تملیات، اسکندره منک، فارغر، بیک.

هُلْبُک: قصبه ختل است و جایگاه سلطان. از صغانیان کوچکتر* جامع آن در میان شهر است، از نهری گوارا و جز آن سیر آبند [شهر اسبان نیکو و میوه و خیرات است و دیگر شهرها نیز آبادند.] مرند: آبادی و جمعیت دارد.

اندیجارغ: کوچک و نزدیک جیحون است. مردمش از نهرهائی می‌آشامند که به جیحون می‌ریزند.

هلاورد: از هلبک مهمتر است. بزرگ و پر میوه و بسیار حاصل- خیز می‌باشد.

اسکندره: بر کوهی است و ساختمان بسیار دارد.

مُنْک: بزرگترین شهرهای این خوره است. دیگر شهرها نیز مانند این اوصاف دارند.

ترمذ: مهمترین شهر بر جیحون است، پاکیزه و خوش هوا گوئی یکی از صحنه‌های بهشت است، بازارهایش آجر فرش شده، آب در دو سویش برق می‌زند. کشتیها از همه جا بسویش می‌آیند، بارو و کهندژ دارد. جامع درون بار، و کهندژ در بیرونست و دری به آن دارد. شهرک سه دروازه در بعضی و خرگاه‌هائی در بیرونش دارد. نخستین شهر بالای

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۲۲

رودخانه بشمار می‌رود.

کالف: در کرانه باختری رودخانه است. مسجدی در رباط ذو القرنین دارد که برابر رباط ذو الکفل در سمت هیطل است. در جیحون هیچ جائی جز کالف نیست که بتوان یک شهر در دو کرانه‌اش ساخت چنانکه در بغداد و واسط است. و این به سبب پهنای

نهر و نداشتن ساحلی شن‌زار است.
زَمّ: شهری بزرگ در کرانه است. جامعش در میان بازار سرپوشیده است. از جیحون می‌آشامند. آب در روزهای حصاد تا میان شهر می‌رسد.
نویده: شهری کوچک در سمت هیطل است. جامعش در میان شهر است.
فِرَبْر: در سمت هیطل به فاصله یک فرسنگ [از رودخانه] است آبادیهایش اندک، خراجش کم انگورهایش نیکو آب راهش باریک است. کهندژی آباد [با یک در] و کاروانسراهای خوب دارد. جامعش زیبا دم دروازه شهر در سمت بخارا است. مصلائی بیرون دروازه دارد نصر بن احمد را در آنجا کاروانسرائی هست که راه‌ماندگان را در آن پذیرائی می‌کنند.
آمل: آباد است دیگر شهرهای این سرزمین نیز آباد و پربرکت‌اند.
در سمت خراسان یک فرسنگ از رودخانه دور است پر از آبادی، با خراجی* سنگین است. آبش فراوان آبادیهایش نیکو در کنار شن زار است، بازارهای سرپوشیده، انگور نیکو دارد. جامعش بر تپه [دور
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۲۳
از شهر] چاه‌هایش [شیرین و] نزدیک هستند. [اینست آنچه از جیحون و شاخه‌هایش سیراب می‌شوند].

گذرگاه‌ها و شاخه‌هایش

این رودخانه را گذرگاه‌ها بسیار است، و من پس از بررسیها بیست و پنج تای آنها را در غیر بخش خوارزمی از سمت ختّل چنین بر می‌شمرم:
ختّلان، میله، اوزج، در مرز قوادیان، کودی، ترمذ، دیگری در پائین آن: دیگری، دیگری، کالف، [دیه] خوارزمیان [دیه] بخاریان، بنگاه ابو وهب، با بکر [؟]، کرکوه، که نهری نیز میان این دو هست، رباط که کسانی مجاور آنند، خواران، شیر، نویده، که گذرگاه سمرقندیان است، فرخونه، برمادی که دیه تازیان است، دیگری: جاده خراسان فربر، آمل، سکاوی، ماهی گیران، سپس گذرگاه‌های خوارزمی
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۲۴
درغان، جگربند، دیگری هزار اسب، کاث هستند و پس از آن نیز تا دریاچه گذرگاه‌های دیگر هست که یکی از آنها حرجانیه است.
شاخه‌های جدا شده از جیحون بیشتر در خوارزم هستند، از آنها است:
نهر کریه که تا پنج فرسنگ کشیده شده است، نهر هزار اسب که گشاد می‌شود تا نزدیک به یک مرحله می‌رسد، سپس کم کم تنگ می‌شود تا به یک فرسنگ می‌رسد، و دیه‌ها را تا نزدیک صحرا سیراب می‌کند.
نهر کردران‌خاس نیز از آن جدا می‌گردد، و این از نهر هزار اسب بزرگتر می‌باشد و میان آنها دو فرسنگ راه است. سپس نهر خیوه است که آن نیز بزرگ است و کشتی رانی دارد، پس از آن نهر مدری است که در آن نیز کشتی رانی می‌شود. دوری نهر مدری از نهر خیوه نیم فرسنگ است* و همچنین است میان نهر مدری و نهر داک پائین‌تر از این قصبه، در سمت جیحون اصلی نهر بوه قرار دارد که آبها از دو سو در دیه اندرستان در آن می‌ریزد و از آنجا تا جرجانیه پس در آن کشتی رانی می‌شود به سدی که می‌رسد یاد کردیم فاصله از جای گرد آمدن آبها تا سد یک مرحله است. نهر کرور
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۲۵
نیز از زیر قصبه تا چهار فرسنگ از چهار نقطه آب گرفته یک نهر می‌شود، و از جیحون نیز نهرهائی جدا شده، روستاهای آمل و

فربر و دیگر شهرهای ساحلی را سیراب می‌کند، که ذکر آنها که بسیارند، کتاب به درازا می‌کشد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۲۶

بخش خراسان

اشاره

بدان که این بخش را فضیلتها هست که بخش سمت هیطل نیز در آنها شریک است، ولی چون سمت خراسان زودتر پی‌ریزی شده و زودتر بدست مسلمانان افتاده و به سرزمین تا زبان نزدیک‌تر است، نامبردارتر و در نسبت شناخته‌تر شده است. از ابن قتیبه نقل است که گفت: مردم خراسان داعیان و پشتیبانان دولت (عباسی) هستند هنگامی که خدا اسلام را فرستاد، ایشان بهتر از دیگران آن را پذیرفتند، برای رفتن به سویش از ما تندتر می‌بودند.

به منّت خدا داوطلبانه مسلمان شدند و گروه گروه آن را پذیره شدند، ایشان صلح را برای کشور خود خریدند، پس خراج ایشان تخفیف یافت و از مصیبتهایشان کاسته شد، بردگی ایشان واجب نیامد خون ریزی میان ایشان رخ نداد، با آنکه توانائی جنگ می‌داشتند، در شماره بسیار بودند و در نیرو سخت. پس چون خداوند ستم و بیداد بنی امیه را بر خاندان پیامبر بدید، لشکری را که از بخشهای گوناگون

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۲۷

همین خراسان گرد آمده بود به سیاهی شب تاریک بر سر ایشان فرستاد.

به هنگام خروج مهدی نیز از مردم خراسان همین توقع بیشتر هست.

ایشان دولتمردان پیروزمندند و یارا حق به هر جا که باشد.

گویند: محمد بن عبد اللّه به داعیان خود می‌گفت: کوفه و پیرامنش شیعه علی هستند، بصره، عثمانی هستند و طرفدار تز خودداری می‌باشند، مردم جزیره حروری واقعی هستند، عربانی چون موالی، مسلمانانی با اخلاق نصارایند، مردم شام جز پیروی معاویه و خاندان بنی امیه و کینه‌توزی و نادانی چیز ندارند. مردم* مکه و مدینه نیز به ابو بکر و عمر چسبیده‌اند. پس بر شما است که بر خراسان روی آورید، که شماره ایشان بسیار، استواری ایشان آشکار. سینه‌هایشان باز، دلهایشان پاک است. هنوز هوسها ایشان را دسته بندی نکرده، نحله‌ها میانشان جدائی نیفکنده، فساد در ایشان رخنه نکرده است. ایشان سربازانی هستند روئین تن، شانه دار، با پیشانی و چانه و ریش و سبیل، با صدای زیر و زبان رسا که از درونهائی ناپسندیده بیرون می‌آید، باز هم من به خاوران

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۲۸

فال نیک می‌زنم که خاستگاه چراغ جهان و روشن گر مردم است.

پس چون او به قدرت رسید، ایشان بهترین رابطه را با خلفا برقرار کرده فرمانبرترین رعیت می‌بودند و خلفا نیز نیکوترین رفتار با ایشان می‌داشتند که با خوبیها آراسته و از بدیها بدور بود.

در کتابی که از کتابخانه عضد الدوله چنین خواندم که: خراسان در خوبی هوا و بهداشت و زمین و گوارائی میوه و استواری ساختمان و کمال خلقت و بلندی اندام و زیبائی رو، و چابکی اسبان و خوبی جنگ افزار و رونق بازرگانی و دانش و بی آلایشی و فقه و درایت، سپری بشمار می‌رود در برابر ترکان، که زیان‌مندترین و گردن کلفت‌ترین و و سخت جان ترین و کم‌نعمت‌ترین و بی‌شکست‌ترین دشمنان می‌باشند.

خراسانیان پی گیرترین مردم در فقه آموزی و پایبندترین مردم به راستی هستند. از پیغمبر آمده است که گفت: در آینده شما را برای

بازگردانیدن دین یاری خواهند کرد، چنانکه شما آن را زده باشید. یعنی: ایشان با شمشیر شما را در راه دین یاری خواهند کرد، هنگامی که شما آن را تغییر داده باشید، همچنانکه شما [ایشان را] زدید و این سخن با قیام ابو مسلم درست درآمد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۲۹

در حقیقت، این سوی رودخانه خود خراسان و مهمترین دو سوی است، زیرا که مرکز آن بزرگتر، و مردمش ظریف‌تر، بردبارتر، نیك و بد شناس‌تر، به سرزمین تازیان نزدیک‌تر، به آداب و رسومشان آشناتر، قصه‌هایش دلبازتر، سردی در هوا و مردمش کمتر، مردم آن خوش برخوردتر، بزرگان و خردمندانش بیشتر از هیطل هستند. در در آنجا دانش بسیار، حافظه شگفت‌انگیز، دارائی بسیار، رای استوار است. مرو در آنجا است که دنیا بدان بسته و بلخ که بالاترین بوده [و بی مانند] است، و نیشابور فراموش ناشدنی با [حداکثر] گسترش و خوبی دیه‌ها* نیز در آنجا است. [وزیران، پیشوایان، دانشمندان، از آنجا برخاسته‌اند. امیرنشین‌های مرفّه و دادگسترده دارد مانند: غرج که شار ایشان خردمندی همچون عمرین دادگستر و بخشایشگر است، و غزنین که صاحبش همواره در جنگ و ستیز است، و فریغونیان که نزد ایشان داد و وفاداری همگانی است. آری اینجا بخشی سربلند است] ولی فساد دارد در آن پخش می‌شود، خراج در سال دو بار [زمستان و تابستان] گرفته می‌شود. مردم روستاها در رنج هستند. [نیکخواهی که وضع را برای سلطان بازگو کند یافت نمی‌شود، همگی گرفتار اختلافات هستند] و این نقشه آنجا است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۳۰

من خراسان را به نه خوره و هشت ناحیت بخش نموده‌ام، و آنها را در این فصل به ترتیب اندازه‌هایشان و هنگام گزارش به ترتیب مرزهایشان مرتب نموده‌ام. مثلا نخستین آنها در سمت جیحون بلخ است و از نظر اندازه (پس از آنها) نیشابور می‌باشد.

مهمترین ناحیتها نیز پوشنج، بادغیس، غرجستان، مرو رود، طخارستان، بامیان، گنج روستا، اسفزار است. طوس و دو خواهرش را خزینه (انبار) های نیشابور بشمار آوردیم، سرخس را نیز جدا از خوره‌ها شمرده [درباره‌اش سخن بیشتر راندیم زیرا که بی‌مانند است] و مشکلاتی دارد.

بلخ: نام قصبه‌اش نیز همین است. از شهرهایش: اشفورقان * سلیم، کرکو ، جا ، مذر، برواز.

از ناحیتها طخارستان است که نام قصبه نیز هست. از شهرهایش ولوالج، طالقان، خلم، غربنگ ، سمنگان، اسکلکند ، رؤب، بغلان پائین، بغلان بالا، اسکیمشت، راون آرهن، اندراب، خست، سرای عاصم.

بامیان: شهرهایش: بسغورفند، سگاوند، لخراب.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۳۱

دیگر از روستاهای بلخ، بدخشان و بنجهیر، جاربقله بروان که همگی شهرها و مقاطعه‌هائی مهم هستند.

غزنین: خوره‌ای مهم است. نام قصبه‌اش نیز همین است. از شهرهایش کردیس سگاوند، نوه، بردن، دمراخی، حش باری، فرمل، سرهون، لجرا ،* خواست ، زاوه، کاویل، کابل، لمغان بودن، لهوکر.

والشتان : [شبه] ناحیتی است با شش منبر: ابشین، اسبیحه ، مستنگ ، شال، سکیره، سیوه با یک هزار و یکصد دیه. همه خوره دو هزار و یکصد دیه دارد.

بست: نام قصبه نیز هست. از شهرهایش جهالکان بان، قرمه بوزاد، ارض داور، سروستان، دیه جوز، رخود بکروان، بنجوی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۳۲

کش، روذان، سفنجاوی، طلقان با یک هزار و یکصد دیه. برخی از این شهرها به سگستان نسبت داده می‌شوند، و این نادرست است و کمتر کسی است که مانند من آنها را جدا شناسائی کند. ابو زید، غزنین و بست را نیز از سگستان شمرده، برخی از مردم آنها را خوره جداگانه خواند کابلستان نامیده است.

سگستان: خوره‌ایست با آبادیهای پیوسته و خانه‌های پراکنده، شهرهایش اندك با کاخهای بسیار، مرکز نخل و مار است. قصبه آن زرنج و از شهرهایش گوین، زنبورك، فره در هند قرنین، کواربواذ بارنواذ، سنج، باب الطعام کروادکن، نه الطاق.* هرات: نام قصبه نیز همین است. از شهرهایش: کرّوخ، او به مالن، خیسار، استربیان، مارآباذ.

بوشنج: از ناحیتهای آنست و چهار شهرك دارد: خرکرده، فرکرد، کوسوی، کره.

بادغیس: هشت شهر دارد: دهستان، کوغان‌آباذ، کوفا، بشت جاذاوا، کابرون، کالوون، جبل الفضه (نقره کوه).

گنج: روستائی است با سه شهرك: ببن، کیف، بغ شور.

اسفزار: چهار شهرك دارد: کواشان، کواران، کوشك ادرسکر.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۳۳

جُوْزجانان: خوره‌ایست که مانند خوره‌های دیگر کهن نیست، و در گذشته به بلخ نسبت داده می‌شد، ولی امروزه خوره‌ای مهم و مادر شهر است و سلطان آنجا مقدم می‌باشد. شهر بسیار ندارد، مردمش اندکند، ولی با سخاوت و دین داری و دانش و درایت هستند.

قصبه‌اش یهودیه و از شهرهایش: انبار، برزور، فاریاب کلان، شبورقان.

مروشاهجان: خوره‌ایست کهن، که اسکندر [ذو القرنین] آن را پایه نهاد. از ابن عباس آورده‌اند که گفت: چه خوب شهریست مرو، ذو القرنین آن را بساخت، عزیر در آن نماز گزارد جویهایش برکت را با خود می‌آورند، هیچ در آنجا نیست مگر که فرشته‌ای با شمشیر آخته بر سر آن ایستاده شر را از آن دور می‌سازد. از قتاده نیز در تفسیر آیت لتنذر امّ القری * و من حولها گفته است: أم القری (مادر شهر) در حجاز مکه و در خراسان مرو است. هنگامی که تهمورث خواست کهندژ قصبه آن را بسازد، نخست بازاری بساخت که همه نیازمندیها را در بر می‌داشت، پس هر شبانه روز که می‌گذشت کارگر همه مزد خود را پای خوراك و پوشاك خود و خانواده‌اش می‌داد. پس چون بپایان رسید أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی ؛ ج۲ ؛ ص۴۳۳

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۳۴

همه هزینه یك هزار درم شده بود. خوره‌ایست خوش وضع جز آنکه کم آب است و جوی آبش گهگاه کور می‌شود. و چون بیشتر کم آبی آنجا به سبب آبادی شاهان می‌بوده، از این روی در گذشته ایشان نمی‌گذاردند از درباریان کسی در آنجا آبادی بخرد. من از ایشان شنیدم که می‌گفتند: یك زن از ما مأمون را از شهر ما بیرون راند! گفتم: چگونه؟ گفتند: چون وی نخواست که آبادی‌هایش به دست کسی جز بومیان بیفتد بنزد مأمون شده گفت:

تو مرو را ویران کردی! پس مأمون دستور داد بار و بنه را بیرون برند! مرو خود قصبه نیز هست. درباره ریشه لقب شاه جان گویند: جان به معنی روح است. شهری پر از انگور و حبوبات و کبوتران و گردشگاه‌ها است قصبه نیز بدین نام است. از شهرهایش: خرق، هرمز فرّه، باشا، سنجان، سوسقان، صهبه، کیرنگ، سنگ عبادی دندانقان.

مروروذ: ناحیت آنست، شهرهایش: طالقان، قصر أحنف، حسه، لوکر [با تفصیلی که خواهم آورد].

نیشابور: مردم درباره نام ایرانشهر که به آن داده شده اختلاف

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۳۵

دارند. برخی آن را نام همه این خوره دانسته‌اند با جابلستان پس سگستان و پیرامنش نیز داخل آن خواهد بود، و برخی آن را نام این خوره تنها دانسته، و برخی آن را شامل خود قصبه می‌دانند، و من این را پذیرفته‌ام، زیرا که این قصبه به اتفاق آراء از ایرانشهر می‌باشد، پس اثبات این نام برایش دلیل نمی‌خواهد دلیل برای کسی لازم است که اضافه بر آن بخواهد.

خوره‌ایست پهناور با روستاهای پرمایه و آبادیها و قناتها. گویند ابو بکر عبدوی گفته است من آب دجله را با آبهای نیشابور

سنجیدم هر دو* برابر بودند. هوائی نیرو بخش دارد. در آنجا جذامی دیده نمی‌شود.
هر گاه کسی مواظب باشد که چربی بخورد و گرمابه رود و روغن بنفشه بکار بندد. از هیچ چیز باک ندارد. گویند: وقتی به حمویه پیشنهاد شد که در نیشابور یک بیمارستان بسازد، پاسخ داد: دارائی من برای آن بسنده نیست! گفتند: چرا؟ تو که فرمانده لشکری! پاسخ داد: زیرا که باید دیوار آن را به دور همه شهر بکشم! یعنی همه مردم آنجا نیازمند بیمارستان هستند. زیرا همگی گردنکش و سبک سر هستند.

نام قصبه ایرانشهر است [و از شهرهایش: ریوند، خوجان، سابزوار (ساندوان) خسروجرد، آزاذوار، اسفراین، طرثیث، بوزجان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۳۶

زوزن، مالن که ده شهر مهم هستند] چهار خان و دوازده روستا و سه خزینه (انبار) و یک قصر و یک خانه [و بیش از یکصد منبر] دارد و چهار روستای مهم از چهار سو آن را در میان گرفته که آنها را خان می‌نامند.] و اینها: شامات، ریوند، مازل، بشتفروش هستند. نخستین روستاها [از سمت قبله] بست، بیهق گویان جاجرم [ارغیان] اسفراین، استوا، اسفند، جام، باخرز، خواف، زاوه، رخ می‌باشند. خانه زوزن نام دارد و قصر، بوزجان است. خزانه‌ها عبارتند از طوس که قصبه آن طبران است با هشت منبر: نوقان (موقان) جناوذ، استورقان، جرموکان، تروغبذ، سرک، رایگان، برنوخکان. خزانه دوم] نسا [با دو شهرک و و دو رباط مهم تر از دو شهرک، اسفینقان، جرمقان، افراوه، شارستانه خزانه سوم] ابیورد است [که یک شهرک و یک رباط دارد: مهنه، کوفن].
روستاهای یاد شده غیر از خزانه‌هایشان شش هزار دیه مانند عمواس دارند با یکصد و بیست منبر.* قوهستان: [سرزمینی پهناور است که هشتاد فرسنگ سنگین در هشتاد است، ولی بیشتر آن را کوه‌ها و دشتهای خشک و بی‌درخت فرا گرفته است.] قصبه آن قاین و شهرهایش: تون، جنابد [نیابد خ. ل.] طبس

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۳۷

عنّاب، طبس خرما، رقّه ، خور ، خوشت، کری می‌باشند.
[هر گاه کسی بگوید: آنچه تو گفتی درست و بیانت زیبا بود، ولی تو سه ناحیت بر نیشابور افزودی، و به این بسنده نکردی، بلکه آنها را خزانه‌های آنجا خواندی و این بر سلاف روش معمول و قاعده پیروی شده است. به وی پاسخ داده خواهد شد که: نیشابور مهمترین بخشهای خاوران و مانند افریقیه در مغرب است که دیدیم چقدر شهرک و دیه می‌داشت. ما دیدیم که بلخ و هرات دربان و وابسته به نیشابور هستند که ناحیتهائی مهمتر از طوس و دو خواهرش دارد. پس شگفت نیست که طوس خوره مستقل نباشد و ناچار وابسته به خوره دیگر بود و به چند سبب روشن هیچ خوره‌ای شایسته‌تر از اینجا نیست. بنا بر این ایرادی بر من نیست جز اینکه من ناحیت را خزانه نامیده‌ام أما نسا و ابیورد پس دو ناحیت ناچیز و بی‌شهرک هستند و من آنها را به بهترین مرکز این سرزمین نسبت داده‌ام برای آنکه مقایسه آن با آفریقا درست باشد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۳۸

گزارش:

بلخ: از نو آن را از گفته ابو القاسم عکّی که از مردم آن جا بود گزارش می‌دهم، او می گوید: شهر بلخ در اخلاق نیکوی مردمش، خوش رفتاری و جدیت در برآوردن نیازها، فداکاری هنگامی که می‌باید، وضع خوب و اندازه‌های متناسب خوره، نزدیکی حال مردمش با هم، ارزانی، فراوانی سبزیها، بسیاری نهرهای پوشیده از درختان، در خانه و کوچه‌ها، نزدیک بودن کوه و دره و دیگر زیبائیها، همانند دمشق می‌باشد در شام.* برتری بغداد نیز به خراسان بستگی دارد، زیرا که بغداد برای خراسانیان پایه گذاری شده است. آری نگاه کن به زیبائی بلخ، خوبی جای آن، گشادگی راه‌ها، دلبازی خیابانها، بسیاری نهرها، در هم پیچیدگی درختان،

صافی آب، قشنگی کاخها، را روی شهر، مسجد جامع، استواری ساختمان و شکوه و موقعیت آن.

از زیبائی و ثروت در همه سرزمین عجمان بی‌مانند است. غلات آن همه ساله دارائی بسیار بر گنجینه سلطان اضافه بر هزینه‌هایش می‌افزاید.

نزدیک‌ترین کوه آن به چهار فرسنگ دور است. بارو و ربضی در بیرونش دارد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۳۹

گویند: نامش در کتاب‌های باستانی بلخ تابناک بوده است .

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۴۰

طایقان: بزرگترین شهرکهای طخارستان است نزدیک کوه و دارای نهر و باغ مانند زبید است. دیگر شهرکها کوچکتر از این هستند.

درباره ارزانی و خیرات هر چه خواهی بگو! دیگر شرکهای بلخ نیز خوبند.

بدخشان: شهری آباد با یک روستای پهناور حاصلخیز است.

تاکستان و نهرها و کانها دارد.

بنجهیر: بر تپه‌ایست و نهری با باغها و کشتزارهای چشم‌گیر دارد.

جاربایه: مانند سرخس یا بزرگتر بر تپه‌ایست بی‌بارو، نهری بزرگ بی باغ دارد، میوه را از جای دیگر می‌آورند. دیگر شهرکها، نهر باغ و درختان دارند.* خُلْم: شهر ازدیان است. کوچک ولی روستا و دیه‌ها و کشتزارهای بسیار دارد. هوایش خوب است ولی تند باد دارد.

سمنگان: از خلم بزرگتر است، یک منبر نیز دارد. در دره‌هایش چارپایان و شکار و گروهی عرب تیمی یافت می‌شود.

انْدَرابَه: دره‌هائی پر درخت و بازارهای گرم دارد.

خست: دلگشا و پر درخت و حاصل خیز است، گروهی عرب نیز بد آنجا هستند.

طالقان: بازاری بزرگ دارد، دو شاخه از نهر جیحون ختّلاب و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۴۱

براب از آن می‌گذرند. خیلی دلگشا و حاصل خیز است.

اشکَلْکَنْد: کوچک و دلگشا و پر خیرات است.

بَغْلان: دو تا است: بالا و پائین. هر دو در دشت خراسانند. منبر در بخش پائین است، بالائی دیهی بزرگ است، یک دره پر درخت نیز دارد.

شیان: شهرک روستای اسکی‌مشت است، چشمه‌ای شگفت‌انگیز دارد که کنارش مسجد قتیبهٔ بن مسلم هست.

بَنْجهیر: همان جبل الفضه (نقره کوه) است. درم در آنجا بسیار و پول خرد (مقطّعه) کمتر دارند.

فَرْوان: بزرگ و در کنار افتاده و جامعی آباد دارد.

بدخشان: بر مرز ترکستان، بالای طخارستان است، معدن گوهری یاقوت مانند دارد که در جز آنجا یافت نمی‌شود. کاروانسرائی آبرومند و دژی از زبیده دارد که شگفت‌انگیز است. کانهای لاژورد، بلور، سنگ با زهر سنگ فتیله دارد، و این چیزی است مانند گیاه بردی که آتش آن را نمی‌سوزاند. آن را در روغن نهند و مانند فتیله روشن کنند، هیچ از آن کاسته نشود. آن را از روغن بیرون آورده

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۴۲

ساعتی در میان شعله‌های آتش افکنند تا دوباره مانند سابق پاک شود.

از آن خوان سفره می‌بافند و چون چرکین شود، بجای شست و شو آن را در تنور آتش اندازند تا پاک شود. سنگی دیگر نیز دارند که چون در خانه تاریک نهند، اندکی روشنی دهد .

بامیان: ناحیتی است پهناور پر خیر. قصبه آن کوچک است.

غزنین: قصبه‌ایست نه چندان بزرگ ولی دلباز و پر نعمت است* نرخها ارزان، گوشت فراوان، میوه‌ها گوارا و فراوان است. شهرک‌های مهم دارد. زندگی در آن مرفه است. یکی از بار اندازهای خراسان و انبارهای سند بشمار است. مزاج کسی که بدانجا آمد و شد کند بهبود می‌یابد. نه پشه دارد و نه کژدم. هوایش سازگار است ولی سرمایش سخت و برف بسیار دارد. بیشتر ساختمانها از چوبست و چیز در آن بکار می‌برند که غشک نام دارد و مانند فسیفس مصر می‌باشد و مانند نامش کوچک است. هوای اینجا خشک و آبش ناگوار است. در دشتی است که تا کوهستان یک فرسنگ راه دارد. در دو بخش است. قلعه‌ای در میان شهر است و جای سلطان در آن است. جامع در سمت قبله با چند بازار در شهر است، بازارهای دیگر و خانه‌ها در ربض بیرون هستند. شهر چهار دروازه دارد: در بامیان، در سمان در کردن، در سیر. مردم

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۴۳

ثروتمند هستند. نهری دارند بی‌باغ.

کابل: ربضی آباد دارد که بازرگانان در آن گرد آیند. کهندژی استوار و شگفت‌انگیز دارد. مرکز هلیله بسیار خوب است، و نزد هندیان گرانقدر می‌باشد. دیگر شهرها مانند همین‌ها است که یاد کردم و بیشتر آنها در سمت سند هستند [و من بدانجا نرفته‌ام].

بست: قصبه‌ایست مهم، مردمش اهل دین و آئین و ادب و دانش و مردانگی هستند، خوش هوا و بر نعمت و حاصلخیز است. میان دو نهر است. هر دو میوه را دارد و هر دو هوایش ملایمند. شهرها نیکو، دیه‌ها بسیار، خرما و انگور فراوان، سدر و ریحان نیز دارد. از ابو منصور فقیه سگستان شنیدم که می‌گفت: شهری به کوچکی بست و با این میوه فراوان و حاصل‌خیزی و نعمت بسیار ندیدم، ولی و با خیز و دور افتاده و کوچک است. شهرکی آباد دارد که جامع در آن است. بازارها در ربض بیرونی است. از هیرمید و نهری دیگر بنام خرد روی سیراب می‌شوند. این دو در یک فرسنگی درهم می‌شوند. بر هیرمید پلی با قایقها نزدیک جای درهم شدن دو نهر ساخته‌اند در نیم فرسنگی سمت غزنین شهر مانندی بنام عسکر هست که جایگاه سلطان است.* بَنْجوای: نزدیک جاده است و استوار. جامعی زیبا دارد از نهر می‌آشامند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۴۴

بَکْرَواذ : شهری بزرگ و جامعش در بازار است. از نهری سیر آبند.

داوَر: خوب و بزرگ و در مرز غور است که مرزی مهم بوده مرزبانان مرتب دارد و از مرز غور یک مرحله دور است. برخی مردم این خوره را به سگستان می‌چسبانند و این روش ابو زید بلخی است، کمتر کسی شهرهایش را از سگستان جدا می‌شمرد ولی رفتار من بخواست خدا خوب است.

زرنگ: قصبه سگستان است. دژی استوار با ساختی شگفت‌انگیز- دارد. مرکز مار و مردان گردن فراز پیشگام، خردمند، زیرک، فقیه حافظ، باهوش، با ادب، سخن‌ور، ماهر در هندسه و حکمت است.

بازرگانی و معدن داری و درآمدهای دیگر را با میوه فراوان و ارزان با هم دارد. بصره خراسان بشمار است. در نقاشی و ساختمان، در همه این سرزمین، زرنگ‌تر از این مردم نمی‌یابی. دژی شگفت آور دارد، که گردش خندقی هست، که آب در آن جوشیده بیرون می‌رود.

خوراکهایشان پاکیزه پیران بسیار، بازرگانی سودآور، آب فراوان است ولی مارها در آنجا بسیارند و گرمایش سخت و خرمایش نرک و آشوبش وحشت‌انگیز است، همواره تعصب در دو سو آشکار است و کسانی را زیر چرخ کشاکشها می‌گیرد، برخی را

می‌کشد و و برخی را می‌گریزاند. هر یک به دیگری لقبی ناشایست می‌دهد.

زنازادگان در آنجا گروه‌ها دارند، عقرب صفتند و عقربها دارند. قصیده‌ها

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۴۴۵

در نکوهش یک دیگر می‌سرایند، با همه سنگین مزاجی و سرما عمامه‌ها نیز می‌پیچند: بیشترشان خارجی و دشمنان دو داماد پیامبرند، خانه‌هایشان لانه‌هائی در زباله‌دان است. شهری دشوار زیست است که من هیچ گرایشی بدان ندارم! شهرکی دارد با دژ و خندقی که جامع در آن است و زندان برابر آن شگفت‌انگیز ساخته شده است که دو آتشگاه (مناره) دارد، یکی کهن و دیگری را که با مس پوشیده است یعقوب لیث ساخته است* دژی نیز دارد. در دشت ساخته شده، دروازه‌ها و کوچه بسیار دارد.

نیمی از آن را اردشیر و نیمی دیگر را خسرو ساخته است. [ابو زید در کتابش گزارش آن را به درازا کشانیده و شهرهایش را یاد نموده ما را از تکرار بی‌نیاز کرده است زیرا که من نمی‌خواهم گفته درست پیشینیان خود را بازگو نمایم].

طاق: کوچک است روستائی پهناور و پر انگور دارد.

گوین: دژی استوار و بزرگ دارد و چون خارجی هستند منبر ندارند و چنین است زنبورک و؟ و؟ ه .

فَرَه: دو بخش است یک سو خارجی و یک سو اهل جماعتند.

درهَنْد: بزرگ و نزدیک کوه است. ساختمانها از سنگ است

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۴۴۶

نهری دارند. این شهرها غیر از طاق هستند که در راه هرات به بست است.

قرنین: دژی دارد. خاندان لیث صفاری از آنجا می‌بودند که قیام کردند و بر فارس و خوزستان مسلط شدند. جامع و ربض دارد.

نهری از آن می‌گذرد و خودش کوچک است.

بارنواد: دژی و جامعی دارد، و خارجی ندارد. مرکز حبوبات است.

سنج: نزدیک کوه است و جامع دارد، ساختمانها از سنگ است.

باب طعام: ناحیتی پهناور بادیه‌های مهم همچون: سوسکن، سکوکس، ملکان، کرسواد، برمک، ادوراس، کوین، دریا رود، دیار، و جز آنها از دیه‌های مهم. و چنانکه گفتم سگستان از آبادی مانند صفحه نقاشی شده و گوئی همه یک روستا باشند ولی شهرک کم دارند.

وررنک: کاروانسرائی است در برابر غور، که نگهبانان و داوطلبان و اسبهای وقفی و جنگ افزار از همه جا بدان سو روان هستند.

شهرهای سمت فارس: مانند کروادکن هستند که منبر دارد، ساختمانهایش از گل است و از نهر می‌آشامند، بارو ندارد و جامع در میان شهر است، روستایش حورسونه نام دارد.

نه: باروئی دارد که جامع در آن است. ساختمانهایش از گل است. و بیشتر آبشان از کاریزها است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۴۴۷

این چهار خوره در یک رده، در سمت مغرب قرار دارند، آغاز صف از سمت جیحون تا برسد به مرو، شن زاری نرم است، جوزجانان نیز در این صف می‌باشد. اینک با همان ترتیب خودمان از هرات آغاز کنیم:

هرات: قصبه‌ای مهم است که باغستان این سوی رود و مرکز انگورهای* خوب و میوه‌های گوارا است. آباد و پر جمعیت است. حومه نیکو دارد. ساختمانهایش نزدیک و درهم، دیه‌های مهم دارد. مردم اهل ادب و فصاحت و خوش بیانی و هوش هستند. انواع شیرینی و پوشاک صادر می‌کنند. بارو هم دارد. ولی مردمش ماجراجویند و به کشتار عادت کرده‌اند. اندرز گرانشان با فقه و عبادت کار ندارند. بد دهان و گناه‌کارند. نان ایشان سیر نمی‌کند، آشوبهایشان پایان ندارد. شهرکی آباد و کهندژی دارد، ربض

ایشان بارو و درهائی برابر درهای شهرک و همنام آنها دارد. کهن‌ترین آنها: در زیاد به سوی نیشابور است، در فیروز، در سرا به سوی بلخ، در خشک به سوی غور. جامع نیز در میان بازارهای شهر است، پلی شگفت‌انگیز دارند. شهر پرجمعیت می‌باشد.

کروخ: بزرگترین شهرهای خوره است، آب و باغ فراوان دارد.

اوفه: کوچک است. جامع آن در بخش سپیدان است، ساختمانها گلین، میان دو کوه ساخته شده، پهنای روستایش بیست فرسنگ که همه از باغ و آب روان و دیه‌های آباد است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۴۸

مالن: در سمت اوفه است، باغ و آب دارد. ساختمان‌ها از گل است.

خَیْسار: میانه حال و کم درخت و آب، کوچکترین از مالن است.

استربیان: آب روان و اندکی باغ و بیشتر کشتزار دارد، در کوهستانست.

مارآباذ: از مالن کوچکتر. پر آب، حاصل خیز، دلگشا است.

پوشنگ: مهمترین نواحی هوات است که در آن سرزمین سرشناس می‌باشد و چه بسا بر ما اعتراض شود که آن را به هرات نسبت داده‌ایم، زیرا که بسا سلطانش آن را از هرات جدا می‌سازد. گویند در دفتر دیوان نیز نامش پیش از هرات می‌آید. گفتگو در آن مانند گفتگو درباره طوس است. ولی پیش از ما ابو زید که در دفتر داری دیوان خراسان [خاوران] از ما داناتر بود همین راه را رفته است [او پوشنگ و خواهرانش را به هرات منسوب داشته و اگر ابن نسبت درست باشد روش من در دیگر بخشهای اسلام نیز درست خواهد بود]. شهر به اندازه نصف هرات است و در دشتی واقع است که نزدیک دو فرسنگ از* کوه دور است. درخت و آب فراوان دارد. چوب از آنجا به بخشهای دیگر صادر می‌شود. بارو و خندق با سه دروازه دارد: در علی، در هرات، در قهستان.

کوسوی: بزرگترین شهر پس از پوشنگ و نزدیک یک سوم آنست.

باغ دارد و ساختمانها از گل است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۴۹

فَرْکَرْد: باغ بسیار ندارد، مردم چارپادار و گله‌بانند. آب روان دارند.

خَرْکَرْد: باغ و آب بسیار دارد ولی کوچک است.

بادغیس: بزرگترین شهرهایش دهستان است که به اندازه نیمی از پوشنگ است ساختمانها از گل در بالای تپه است، آبی اندک روان و بی‌باغ با کشتزارهای دیمی دارد.

کاریزها زیرزمینی نیز دارند. سلطان‌نشین آن کوغناباد است.

ولی دهستان آبادتر از آن می‌باشد.

جبل فضه: (نقره کوه) بالای کوه است و کان آن تعطیل شده است.

کوفا: در بیابان است. باغ و آب روان و کشتزارهای دیمی دارد.

کوغناباد: و جاذوی و کالوون و کابرون مانند کوفا ولی باغ و آب روان ندارند. از چاه و باران می‌آشامند. کشتزار و حبوب دارند.

سر راه سرخس می‌باشد.

کَنْج: روستا است. بزرگترین شهرک آن بین سلطان‌نشین است که بزرگتر از پوشنگ است، بغشور در بزرگی مانند پوشنگ است. کیف همچون نیمی از آنست، آب روان سرشار و باغها و تاکستان بسیار دارد. ساختمانها از گل است. بغشور در بیابان است و کشتزارهاشان دیمی است. از چاه می‌آشامند. خاکش سالم، هوایش خوب، آبش سبک در کنار راه مرو روذ است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۵۰

اسفزار: بزرگترین شهرکهایش کواشان آب و باغ و تاکستان فراوان دارد. ساختمانها از گل است.* دیگر شهرکها که کوچکترند همگی پر آب و درخت و گردشگاهند.

هرات آبادی‌های مهم و دیدنیهای زیبا دارد که ذکرش کتاب را دراز می‌کند.

غرج شار: [بدانکه ابو حنیفه پیشوای امامان و فقیه ملت با همه بزرگواری و دانش در سه مسأله گیر داشت و از عهده آن شانه خالی می‌کرد و در یک مسأله شک داشت و احتیاط می‌نمود، تا خدا به مردم بفهماند که ایشان زبونند و بالاتر از هر دانشمند دانشمندی دیگر هست.

ما نیز که همه کشور را چنانکه می‌بینی بیان کرده‌ایم و خداوند آنچه را برای دیگران نگشوده برایمان گشوده و همه گونه وسیله برایمان فراهم ساخته تا به همه جا رفتیم، شهرها را دیدیم، آنچه را خواستیم توانستیم آنچه را گرد آوریم توانستیم مرتب سازیم، قانونی که نهادیم همگانی شد، آنچه را پسندیدیم روان شد، باز هم ما در سه جا گیج ماندیم و در یک جا مشکوک شدیم. آن سه جا غرج شار، مرو روذ، سرخس است که در آنها ماندیم و از بیانشان عذر خواسته تنها به وصف آنها بسنده کردیم، و آنها را به قصبه‌ای معین نسبت ندادیم و درباره آنها قانون‌شکنی نکردیم. و آن یک مشکوک نیز اصفهان است که آن را در سر

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۵۱

جایش بیان کرده‌ایم.] غرج، کوه و شار شاه است. پس معنی ترکیبی آن، کوهستان شاه است عوام آن را غرجستان نامند. شاهان آنجا تا به امروز شار نامیده می‌شوند. ناحیتی پهناور با دیه‌های بسیار است و ده منبر دارد که مهمتر از همه ابشین که جایگاه شارها است و کاخهایشان در آنست.

جامع زیبا و کاروانسراها دارد [که شار فقیه فاضل ابو نصر محمّد بن اسد و پیشینیانش ساختند.] و نهری دارد که نهر مرو رود نیز هست.

شورمین: نیز از شهرهای این سرزمین است. این دو در بزرگی به یک دیگر نزدیکند.

بلیکان: نیز از همانها است و در کوهستان است.

این ولایت را دروازه‌هائی آهنین است که هیچکس بی‌اجازت نمی‌تواند درون آید.* در آنجا دادگستری درست و دقت دید، و باقی مانده سنت‌های عمرین و عاداتی خوش آیند هنوز دیده می‌شود. نه ستمی از فرمانروایان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۵۲

و نه تغییری در راهها رخ می‌دهد. آنچه از ثروتمند گرفته شود هزینه بی‌نوایان می‌شود. اگر کسی جنایتی کند، یا بخشوده می‌شود و یا حدّش می‌زنند. با این همه خودشان نیز مردمی صلح جوی و آرامند. چه درست گفته است پیامبر که همان گونه که باشید، بر شما فرمان رانده می‌شود. به همین سبب‌ها بود که من نخواستم آن را به هیچ یک از خوره‌های پیرامنش منسوب دارم، زیرا که خود مستقل است و مردم به احترام شارشان گرامی هستند. و نخواستم آن را خوره‌ای جداگانه سازم، مبادا قانونی که در پوشنگ گفتم شکسته شود.

اگر کسی بگوید که: باید آن را به بلخ بیفزاییم زیرا که در پسوند با دیگر ناحیت‌های آن یکسان است. مگر نه بینی مانند غرجستان گویند:

طخارستان، بامیان بروان.

در پاسخ به وی گفته شود: شناخت عرفی در دانش ما استوارتر از آنست که تو (در ریشه شناسی) آوردی. زیرا که پایه مسائل ایمانی ما بر عرف نهاده شده است.

مثلا: با اینکه خداوند زمین را بساط نامیده هر گاه کسی سوگند یاد کند که بر بساط ننشیند، پس اگر بر زمین نشست، سوگند

شکنی نکرده باشد، زیرا که در عرف زمین را بساط ننامند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۴۵۳

مرو: که مرو شاه جان نیز خوانده شود. قصبه‌ای زیبا، خوش، دلگشا، سبک، با خوراکیهای گوارا و پاکیزه مردم با خانه‌های خوش ساخت خود سربلندند، در ظرافت میان مردم دو کرانه جای ویژه دارند، پیرانشان بزرگوار و خردمندند. دو جامع دارد بی‌تیر و بی‌سقف، همه شب گروه‌های پاکدامن در آنها گرد آیند، اندرز گران دانشمند پیرو بو حنیفه‌اند، دانشجویان هر مدرسه مواجب دارند، بازارهایش زیبایند صفهایشان در مسجد بالا از هر سو درهم پیچیده. خانه مشهور پر طاقچه با ایوان صاحب دولت در آنجا است. از گرمابه‌های مرو و از هریسه* و نان آن و از عقل مردم و سرسختی ایشان مپرس که زبان‌زد است! ولی از آب و درآمد و مردانگی بپرس که اندک هستند. از زیرکی و جنجال ایشان دفتری پر کرده‌ام، سخنانی درست، روشن، و ظریف، من از کسانی نیستم که از راه دانش فروشی نان بخورم، بلکه من خواهان بهشتم، و به دعوت رفیقم تمایل دارم.

مرو شهرستانی ثروتمند است، مگر هنگامی که از مردمش کاسته شود. جز چند منزل همه ویران شده است. ربضی در بیرون دارد که یک سوم شهر مانند آثار باستانی ویرانه است، خانه‌ها شکافته، سقفها فرو ریخته. گناه مردم آشکار، ماجراجوئی علنی، درآمد اندک، تردستی‌های زیبا دارند نه سخاوت دارند [و نه مردانگی، زیرا که خلیفه را بیرون راندند و نه آب فراوان برای کشت] و نه کوههائی پاکیزه گل آنجا چسب ندارد، تابستانشان گرم و خشک است. دفتر خراج و پلیس

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۴۵۴

ایشان در مسجد است و نهر ایشان هر چند گاه شکسته و کور است. حرف «ذ» پیش از یای نسبت در پایان نام شهر ایشان افزوده می‌شود بهلول‌وار متلک گویند و این را هر با هوش احساس می‌کند. خیرات فراوانست، کبوتران در رسیدن به لانه مسابقه دارند، نانشان خوب و نرم است .

در دشتی واقع است که از کوه دور است. شهر کهنه بر تپه‌ایست و مسجدی در میان آنست که در گذشته جامع بوده است، و پیرامنش چند خانه هست. نزدیک دروازه ربض ساختمانهائی و بازارچه‌ای است، و در بیرون شهر دو جامع هست یکی نزدیک دروازه و دیگری در میان بخش صرافان که بیشتر ایشان پیرو ابو حنیفه هستند. مسجد و پیرامنش از ساخته‌های ابو مسلم صاحب الدوله است و بازارش پاکیزه می‌باشد.

[سپس چون ابو مسلم شنید که بر منبر این مسجد علی را لعن کرده‌اند در آن را بست و مسجدی دیگر در میان ربض بساخت و آن نخستین زباله دان شد تا زمان مأمون که دستور تعمیر آن را داد پس به دست اصحاب حدیث (سنّیان افتاد جز در اقامه نماز که به دست هر دو گروه است].

به نظر من ظرافت و عراقی نمائی مرو از آنست که خلیفه (مأمون) بر ایشان وارد شد.*

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۴۵۵

پس مردم آداب و رسوم عراقی را از لشکریانش وا گرفتند. [و اگر بیرونش نمی‌راندند و همانجا می‌ماند، ایشان سرور مسلمانان بودند] از هر شهر به رمله فلسطین همانندتر می‌باشد. چهار دروازه دارد: دروازه شهر که پشت جامع است، دروازه سنجان در سوی دیگر، دروازه بالین دروازه درمشکان که کاخ مامون در آنجا می‌بود. کهندژ در درون شهر ویرانه است و پلکان دشواری دارد و بی‌راهنما نمی‌توان آن را پیمود.

آب به شهر و همه ربض می‌رسد و حوض‌های پاکیزه و سرپوشیده دارند.

جویها در میان شهر و [در برخی محله‌ها] ی آن روان است.

کیرنگ: بزرگ و در دو کرانه است و میان آنها را پل به هم می‌رساند. دو شاخه از خط اصلی رود خانه شهر را می‌شکافد، و

آسیاهائی بر آنها هست. جامع در ثلث شهر جا دارد و پهلوی آن یک خان هست و آتشگاه (مناره) میان آن دو می‌باشد.
سنخ: جامعی آباد در کنار بازار دارد. نهر در پشت آنست و و کنارش بستانی و سپس کرمستانی است از آن آل مصفی.
خرق: [روستایش خوش و دلگشا است] جامع بیرون از بازار است. آب را از شاخه‌ای از رودخانه که در سمت قبله جامع است
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۵۶
می‌آشامند.
باشان: جامع ایشان در میان بزرگرانست. از شاخه رودخانه نیز می‌آشامند.
دندانقان: کوچک است، و باروئی دارد با یک دروازه چند گرمابه و کاروانسرا در بیرون نیز دارد. به جحفه و به رباط دهستان همانندی دارد. خوش وضع است جامعی زیبا و یک مسجد دارد [چاه‌هایش شیرینند من از ابو الحسن مؤدب خطیب بخارا شنیدم که می‌گفت: من دندانقان را همانند جحفه می‌بینم، ولی من خودم آن را همانند جائی در رباط دهستان می‌یابم].
سرخس: شهری بزرگ و آبادان و نامبردار است. اگر توابعی [از شهر و روستا مانند طیران] می‌داشت، آن را خوره یا ناحیت می‌خواندم [و به مرو رود و نسا و ابیوردش می‌افزودم زیرا که در میان خراسان جا دارد و ربع بزرگ آنست، همه راه‌ها به آن می‌پیوندد. از ابو احمد شنیدم که می‌گفت: هیچ چیز در سرزمین ما کمیاب نمی‌شود، زیرا که هر گاه راه کاروانها از یک سو بریده شود از سوی دیگر می‌آیند. ما نمی‌توانیم آن را به مرو وابسته بدانیم زیرا که خود شهری گرانمایه است و پیرانی بزرگ از آن برخاسته‌اند. گویند: ده هزار گوسفند و چارپا از رئیس آنجا ابو الحسن فقیه دزدیده شد، و او به روی خود نیاورد و به یاران نیز* نگفت تا خود دریافتند! این شهر پناهگاه نیشابور و دروازه خراسان است.
برابر آماری که من گرفتم هر هفته از آنجا به اندازه آنچه از مصر
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۵۷
به قلزم برده می‌شود حبوب و غله بار می‌کنند! همین سببها مانع شده که من آن را قصبه یا شهر بنامم، و با اینکه می‌دانیم یک جا نمی‌تواند نه شهر و نه قصبه باشد، سرخس از یک سو نه این است و نه آن و از سوی دیگر هم این است و هم آن]. پس وضع سرخس برای من پیچیده است [همانند مسأله خنثی که ابو حنیفه در آن گیر کرده بود].
من در برخی کتابها بخش بندی خراسان را چنین دیدم که سرخس و ابیورد و فسا را یک استان خوانده بود ولی من این سخن را نمی‌پذیرم زیرا که نسا و ابیورد خود دو استان مهم هستند که هر یک چند شهرک دارند. پس نمی‌توانیم آنها را تابع سرخس بدانیم یا سرخس را تابع آنها بشمریم.
بلاذری گوید: خراسان چهار بخش است، نخست نیشابور و قهستان و هرات و طوس.
بخش دوم: دو مرو، سرخس، نسا، ابیورد، طالقان، خوارزم.
بخش سوم: جوزجانان، بلخ، صغانیان.
بخش چهارم: ما وراء النهر ولی این نیز مخالف روش من است زیرا که بنا بر قاعده من باید سرخس خزانه (انبار) نیشابور باشد ولی من بهتر دیدم که بر خلاف قاعده آن را تابع مرو بشمرم زیرا که از نظر جغرافی و در آداب و رسوم و زبان و فاصله بهم نزدیکند. شهر غله خیز و
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۵۸
چارپاداری است. ابو العباس یزدادی درباره بیت المقدس از من پرسید، من گفتم: مانند سرخس است جو اینکه بیت المقدس شهری پاکیزه و جمع و جور و زیبا است. سرخس شهرکی دارد که جامع در آنست با یک بازارچه ولی بیشتر بازارها در ربض‌اند [که از سه سو شهر را در برگرفته و سمت چهارم خالی می‌باشد، و پس از آن شهرکی دیگر بوده که ویران شده بصورت تپه درآمده است.

جامعش پهناور با یک سرپوشیده بزرگ بر ستونهای آجرین با یک حیاط دلباز است] آب آشامیدن و کشتزارها از چاه است نهرهائی نیز دارد که گهگاه آب دارند.* مرو روذ: شهرستانی مهم و ناحیتی گسترده است [همان پیچیدگی که درباره غرج شار گفتیم در این نیز هست زیرا که] مرزهایش در نقشه‌ها با غرج شار در آمیخته همپایه و نزدیک آنست. نبینی که مردم سردسیر در پناه شار [و زیر سایه] و حمایت وی هستند؟ [و چون از مروشاه دور است نمی‌توان آن را به مرو یا به سرخس که نزدیک‌تر است نسبت داد، پس ناچار به توصیف آن بسنده کردم] نام قصبه نیز همین است و چهار منبر دیگر نیز دارد، به اندازه دو سوم زبید است. نهری کنار آن را می‌شکافد، پر حاصل است، جامع آن در بازار با دیوارهای چوبین است، بر بازار در تابستان سایه بان می‌زنند. شهرهایش چنین هستند:

دِزَه: بزرگ و خوب است، نهر آن را می‌شکافد. جامع آن

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۵۹

در بازار است.

قصر احنف: نهر در کنار آنست، جامعش در بازار می‌باشد.

حسه ، لوکرا ، نیز آباد و پهناور هستند.

درباره مرو روذ و سرخس همان اشکال که درباره غرج شار یاد کردم دیده می‌شود. من بعد از این آن را چنانکه شایسته است یاد خواهم نمود، و در اینجا تنها برای استحسان آن را با سرخس به مرو افزودم، زیرا که مرو مادر شهر سرزمین عجمان بوده و شایسته‌ترین جا برای نسبت دادن مورد نزاع به آن می‌باشد.

ایرانشهر: مرکز این سوی رودخانه و قصبه نیشابور، شهری مهم و مرکزی آبرومند است که همپایه‌ای در اسلام برای خواصی که در آن گرد آمده است سراغ ندارم: بزرگی زمین و پهناوری آن، گوارش آب، نیرومندی هوا فزونی دانشمندان و بزرگان و پیشوایان پی‌گیر، میوه گوارا و بسیار، گوشت خوب و ارزان، زندگانی مرفه و سودمند، بازارهای گشاد خانه‌های بزرگ* آبادیهای گرانمایه باغهای دلگشا، خاک چسبنده، ذوقهای حساس، مجلسهای گرانقدر، آموزشگاه‌های با نظم، ظرافت و شایستگی، رسم و آئین گزیده، هنر و مهارت. بازرگانی و عبادت، همت و مردانگی، بخشش و گذشت، امانت و نگهداری

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۶۰

ایشان در همه جهان مشهور و در اسلام نامبردار است. آری اینجا خزانه مشرقین و تجارتخانه خاور و باختر است. کالایش به هر سو برده می‌شود.

پارچه‌هایش درخششی دارند که مردم عراق و مصر بدان خود آرائی می‌کنند. میوه‌ها از هر سو به آنجا آورده می‌شوند. مردم برای دانش و بازرگانی به آنجا می‌آیند، دروازه سند و کرمان و فارس و بار انداز خوارزم و ری و گرگان است، تابستانی خوش و پر یخ و زمستانی نرم دارد، فصل مو آنجا دراز است. فقیهانش از ادب و عادلانش از فرهنگ بی‌بهره نیند. هیچ روز بی‌مجلس مناظره نگذرد. سروران پیش مردان این شهر کوچکند، اشراف نزد بزرگانش پستند، پیشوایانش امامان را گیج کرده‌اند، محله‌هایش از شهرکها بزرگتر، شهرستانش از استان گسترده‌تر است. پس مانندش را در کشور اسلام نشان بده! از ابو علی علوی [حسینی] شنیدم که به ابو سعید جوری می‌گفت:

تو پیر محله‌ای هستی که اگر از نیشابور جدا بود، شایسته طبل و پرچم و فرمانده می‌بود.

در شیراز، درباره آن از من پرسیده شد، گفتم: چهل و چهار محله دارد که برخی از آنها مانند نیمی از شیراز است، همانند:

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۶۱

حیره، جور، منیشک. این شهر از فسطاط پهناورتر و از بغداد پر جمعیت‌تر و از بصره کامل‌تر، و از قیروان مهمتر و از اردبیل پاکیزه‌تر

و از همدان آبادتر است. نه گندابی و نه مردابی دارد، نه ملال و نه رنج آور می‌باشد.

آری در هوایش خنکی هست و در مردمش سردی و در زبانشان سستی و در سرشان سبکی، نه نرمشی دارند و نه شادی، مسجدهایش پاکیزه نیستند خیابانها پلید است، خانها شکافته، گرمابه‌ها کثیف، دکانها بد، دیوارها خراب، گوئی بلا با ایشان دشمنی دارد و گرانی با آن در آمیخته است. خوراکی و هیزم اندک، مؤنه زندگی گران، حومه شهر خشک، کوه عبوس، آب در زیر زمین، آشوبها دل آزار، تعصب سینه خراش، محتسبان بی هیبت و بی جزیره. خطیبان بی‌شکوه و بی پاسدار، مسجد کم جوشش و گرمی است، امام نه ابهت دارد نه شیرینی* اندرزگرشان نه درستی دارد و نه راستی! بیشتر مردم غیر از دو گروه و شیعه و کرّامیان، در میان خودشان دو دستگی دارند و فقیهان گرفتار کشاکشهای ایشانند. هنگامی که یک فرمانروا بر کنار می‌شود مردم پر رو شده عیّاران از دو سو بر آن چیره می‌شوند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۶۲

یک فرسنگ در همانندش مساحت دارد، شهرک در میان آن با بارو و خندق و چهار دروازه است. یک کهندژ با دو دروازه در پشت آنست که یک درش با راهروی از روی خندق به شهرک می‌پیوندد و در دیگر به ربض باز می‌گردد. کوچه‌های شهرستان بیش از پنجاه است ولی مشهور آنها چنین است: کوی جیق، کوی خشنان، کوی برد، کوی منیشک، کوی قباب، کوی فارس، کوی خروج، کوی اسوارکاریز [هر کوچه نیز دری بر خندق دارد]. جامع در ربض پائین شهر در کنار بازار است با شش حیاط. بخشی که منبر در آنست ساخته ابو مسلم بر دیواری چوبین و بخشهای دیگر را عمر و لیث بر ستونهای آجری ساخته است. حیاطش گرد است و سه رواق به دور آنست، در میان آن خانه‌ایست آراسته به زخرف که یازده سر در، بر ستونهای رخامی سیاه و سفید دارد. سقفش که سدلّا است با دیوارش آراسته به نقاشی است.

بدانکه اینجا منطقه‌ایست مهم، ولی تو در آنجا نه بازاری زیبا و نه کاروانسرائی شایان می‌بینی. توده مردم با تعصبی وحشتناک و عادتهائی ناستوده دنبال هر صدا به راه می‌افتند.

شامات: بخشی پهناور بادیه‌های خوب پر از کشتزار است آن را تک آب نیز نامند، زیرا که چون پائین‌ترین روستاها است آبها به سویش روانند [و پایان کاریزها است] در همه قصبه مشهور است، شهرکی ندارد،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۶۳

میوه بسیار نیز ندارد، همه کشتزار است.

ریوند: بخشی ثروتمند و گردشگاه با تاکستانها و انگور خوب و میوه‌های نیکو است به آن بی‌مانند است. شهرکی به همین نام در آنست.

دلگشا است و نهری آن را به دو نیم می‌کند* جامعش با آجر نوسازی شده است. [در باختر آن راه به سوی ری می‌باشد].

مازل: بخشی گرانمایه [در شمال] با دیه‌های شگفت‌انگیز است.

ریباس بسیار خوب دارد. دیه بشتقان در آنست که چهار بخش دارد، خانه‌هایش در میان باغها است که نهرهایشان می‌شکافند. گویند عمرو لیث خواست یکی از بخشهایش را خریداری کند ولی دارائیش بسنده نیامد، با اینکه معروفست هنگامی که به نیشابور درآمد یک هزار بار کالا [درم] به همراه می‌داشت. شنیدم که مردم به عمرو لیث گفته بودند: در این دیه درختانی هستند که هر یک ده درم تا ده دینار ارزش دارند. ما همه را یکی یک دینار به تو می‌فروشیم. [موقف‌ها به پهنای یک فرسنگ دارد که امیر عمید الدوله خیال داشت آن را به شهر برساند].

بِشْتَفْروش: بخشی سود آور، پر انگور است، چنانکه در یک روز از دروازه جیق که راه آنست ده هزار بار انگور به شهر درآمد. از بو سعید جوری شنیدم می‌گفت: در آنجا باغی است که در آمد زرد آلوی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۶۴

آن روزانه یک دینار است و تا پایان فصل زرد آلو ادامه دارد. [خان چهارم از سمت خاور است] شهری ندارد، ولی یک دیه بزرگ به همین نام دارد.

[خرق: از آن بزرگتر است. شنیده‌ام که برخی از پیشوایان نیشابور در شهر رقه بر ابن عروبه وارد شد، پس او درباره نیشابور و افتخاراتش پرسید نیشابوری گفت: در آنجا دیهی هست بنام خرق که در فصل انگور روزانه به ارزش یکصد هزار درم انگور از آن برداشت می‌کنند].

بشت: مهمترین روستاهای دوازده‌گانه است. بزرگ و دارای هفت منبر می‌باشد.

گویند روزی بو فضل بلعمی و بو فضل بن یعقوب در مجلس میر سعید بودند بلعمی در ستایش مرو پرچانگی نمود، بن یعقوب گفت ما منکر ستودگی مرو نیستیم که همچنانست که گفتی، ولی نیشابور دوازده روستا دارد که یکی از آنها بشت است که درآمد سه منبر آن به اندازه درآمد همه مرو می‌باشد. پس چون بررسی کردند دیدند که چنانست.* این روستا میوه و غلات و انگور نیکو را با هم دارد. شنیده‌ام زیتون و انجیر بسیار نیز دارد و نوبرها را از آنجا می‌برند زیرا که هوائی ملایم دارد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۶۵

نام شهر آن طرثیث است که خوب آباد است، و جامعی دارد که پس از جامع دمشق ثروتمندتر از آن جامعی نیست، زیبا و پاکیزه است، غیر از دکانهای کهن. بازاری نوساز و [گرم] دارد. مسجدی [دیگر] نیز پا آجر و گچ افزوده شده که دم در آن حوضی گرد و زیبا هست که با پلکانی نیکو بدان پائین می‌روند. در گاه فارس و اصفهان و انبار خراسان بشمار می‌رود.

کندر: از آن پائین‌تر و در آبادانی و ثروت نزدیک بدانست که گفتیم. منبرهای دیگرش در شمار دیه هستند.

بَیْهَقْ: [کوچک] و در پشت آن روستا است و در ثروت و حاصل خیزی و خوبی دیه‌ها مانند آنست. جاده ری از آن می‌گذرد [دیه‌های مهم و ادیبان دارد]. دو شهرک آباد سوزوار و خسرو جرو در آنست که یک فرسنگ از هم دورند و یک دیه در میان آنها است و هر دو بر کنار راهند، و دیه‌های مهم همانند جزنیان و مانندش دارد. مردمش ادب دوستند، چندین دانشمند و نویسنده بیرون داده است، پارچه بسیار صادر می‌کند گویان: [جوین] روستائی پهناور و پر حاصل است، میوه و غلّه بسیار و پوشاک از آن صادر می‌کنند. راهی به گرگان دارد. مردم اهل حدیث و ادب دوستند. نام شهر ایشان آزادوار است آباد و پرجمعیت و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۶۶

حاصلخیز است.

[ارْغیان: کوچک است و از این جوین جدا نیست. شهری در آنجا نمی‌شناسم].

جاجَرْم: روستائی کوچک و ثروتمند است، شهری بزرگ دارد با جامعی زیبا و بارو که به همین نام خوانده می‌شود. نزدیک هفتاد دیه دارد. گویند هر یک از روستاهای دوازده‌گانه رهبر بخش غیر این سیصد و شصت دیه دارد.

اسفرائین: روستائی [بزرگ] گرانمایه و مرکز انگور خوب و کشتزار برنج و [حبوب] است. جاده گرگان آن را به دو نیمه می‌کند شهر آن به همین نام است. آباد و گرانقدر است [از نهری که از کوه می‌آید می‌آشامند] در شهرهای این روستاها مهمتر از آن نیست بازارهای زیبا و ویژگی‌های دیگر نیز دارد، مردم اهل حدیثند.* اسْتُوا: روستائی است بزرگ کنار راه نسا. در میان این روستاها حاصل خیزتر و پر غله‌تر از آن نیست. بیشتر خوار و بار نیشابور را تأمین می‌کند. کشتزارهایش دیمی‌اند. سیر بسیار دارد. پوشاک بسیار نیز صادر می‌کند. نام [یکی از دو] شهرش خوجان است که نه چندان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۶۷

بزرگ و در پشت کوه دور از جاده است . [یک بازار دارد و شهر دیگرش دوین است که از آن کوچکتر می‌باشد.

اسفند: کوچک و کم میوه است، جاده مرو از میانش می‌گذرد شهری ندارد.

زام: بزرگ است و می‌توان بوزجان را شهر آن شمرد ولی من آن را دار [نصر] خواندم.

باخرز: مرکز حبوب و مویز است، پوشاك نیز صادر می‌کند ولی کم نام است. شهر آن مالن آباد است.

خواف: کوچك و مرکز مویز است. نام شهرش سلومك است.

زاوه: مانند پیشین است و شهری برایش نمی‌شناسم.

رِخّ: نیز کوچك است. نام شهرش تنفك است.

طوس: خزانه (انباری) بزرگ و باستانی است که در شمار روستاهای نیشابور است و در آن املاکی دارند که کشت زارها و دیم‌ها و میوه‌ستانها و کانها دارد. پیرانی نیز از آن برخاسته‌اند. ولی دزدگاه و مرکز یاغیان، کوه‌ها آن را در میان گرفته‌اند و راه بدان دشوار است]. طابران: بزرگترین شهرهای طوس است بارو دارد من از دور آن را به یثرب همانند کرده‌ام. بازار گرم، پیران بزرگوار، بازرگانان و درآمدها بسیار دارد. جامع در بازار است و آن را ابن عبد الرزاق نقاشی کرده است کاریزها و چاه‌های کم گود و پر آب دارد. نرخ‌ها ارزان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۶۸

هیزم بسیار، میوه نیکو دارد و لیکن کثیف و پیرامنش ویرانه و سردسیر است. گرمابه‌هایش بد و مردمش در هنگامه‌ها غوغایند.

نوقان: از طابران کمتر است، بازارها بر گرد جامعند. در تراشیدن دیگ سنگی ماهرند. مردم تردستند ولی به کمبود آب گرفتارند.

جُناوذ: [گناواذ] کوچك‌تر از آنست، هفتاد دیه دارد. دیگر منبرهایش چنین‌اند:* استورقان، جرموکان، تروغبذ ، سرکو، رایگان، برنوخکان [از برخی پیرانشان شنیدم که در مجلس ظریف بن احمد کاتب در نسا می‌گفت:

مردم طوس در دو جهان پیش هستند، در دنیا از آن روی که پیش از دیگر مردم خراسان به اسلام گرویدند، در آخرت نیز از آن روی که خدا می‌گوید: یوم ندعو کل اناس بامامهم (قرآن ۱۷: ۷۱) علی (بن موسی) رضا یکی از فاضل‌ترین امامان بود که نزد ایشان است].

نسا: شهری دلباز، گردشگاه نیکو، شاداب، پر برکت، پر درخت، خوش میوه، جامعشان پاکیزه، نانشان خوب، بازارشان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۶۹

منظم و دارای ویژگی‌ها و خصوصیات دیگر است مذهبشان یکی، ارزانی همیشگی است، فقه و ادب، پاکی نژاد و تربیت، نیرو و سربلندی را جمع دارند. کمتر خانه در آنجا بی باغ و آب روانست، دیه‌هایش بزرگ‌اند، ولی عیّار بسیار دارد [و مرکز لاتها است] تعصب ویرانش کرده و خوارزمیان آبادی‌هایش را گرفته‌اند. گرمایش سخت و مگس بسیار دارد. ایشان بر قرآن افزوده و بندهای أذان را باز می‌گردانند، و از دیگر مسلمانان جدا شده‌اند. ده کوچه دارد که همه در درختان پنهانند دو شهر دارد بنامهای سفینقان که بزرگتر و جرمقان که کوچکتر می‌باشد، دو رباط افراوه و شارستانه.

افراوه: رباطی مهم است [و چیزی از شهر جز منبر کم ندارد] مردانی سربلند با اسب و جنگ افزار فراوان دارد. سه دژ بهم چسبیده است که یکی از آنها خندق هم دارد. آب ایشان از چشمه‌هاایست در آن، این شهر در بیابانی است. ولی همه چیز بد آنجا آورده می‌شود.

ایشان مردمی بد معامله هستند.

[ابو القاسم میکالی در نزدیکی آن (نسا) چند رباط با انبارهائی بساخت و از کوهستان چند کاریز برای دیه‌هائی که گزیده بود بکشید و گور وی نیز در همانجا است.

شارستانه. رباطی است کوچکتر از نخستین، شن روان آن را فرا گرفته است. این دو دژ هستند با انبارها و چند مسجد خوب].*

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۷۰

ابیورد: من آن را شگفت انگیزتر از نسا می‌یابم با بازاری گرمتر [و یا وضعی بهتر]، ارزان‌تر، حاصل خیزتر، آبشان از نهریست جامعشان در بازار است. بارویش ویران شده شهرش مهنه و رباطش کوفن است.

[مهنه: کوچک است، بارو و یک جامع ویرانه دارد.

کوفن: رباطی است که بارو دارد با چهار دروازه. گویند: گرداگرد آن با خط منکسر یک فرسنگ است. مسجدی بزرگ در گوشه آنست در مسجد نیز یک آب انبار و دو برکه هست. کاریزی با آب گوارا نیز دارند.

زوزن: دار یا شهرکی بزرگ است در چهل فرسنگی مرکز، آباد است و پر از جولاهگان و لباده دوزانست.

بوزجان: کاخ است با شهرکی بزرگ. برخی آن را تنها یک تپه می‌شناسند و از کاخ نام نمی‌برد. ولی آنچه من آوردم درست‌تر است].

قاین: قصبه قوهستان است. نه شوخی دارد و نه ثروت، کوچک و تنگ و آرام است. زبانشان وحشتناک و شهری کثیف، درآمد اندک است ولی یک دژی بازدارنده دارد. بنام بعمان بزرگ است. پارچه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۷۱

بسیار صادر می‌کنند و نیازمندیها را وارد می‌سازند. دروازه خراسان و انبار کرمان بشمار است از کاریزها می‌آشامند. سه دروازه دارد [کم آب است و کهندژی با خندق و بارو و سه دروازه دارد بنامهای در کورن در کلاواج در زقاق استخر مردم بد لباسند و بی‌سخاوت و بی‌ظرافت.

دیه‌هایش بسیار پراکنده در صحرا، ناحیتهایش دور، شهرهایش نامبردار و مورد توجه است. این شهر و طرثیث (ترشیز) دو دروازه عمان و بار انداز کرمان و انبار خراسانند].

طبس خرما: دژی دارد [حجازی نما است] بازارش کوچک و جامعش خوب است. از آب انبارها که از کاریزهای رو باز پر می‌شود می‌آشامند. در آنجا گرمابه‌هائی نیکو دیدم.

کری: در سه فرسنگی از سمت بیابانست و آبادیش کمتر از طبس است.

رقه: کوچک و نزدیک بیابان است. از چشمه‌ها می‌آشامند.

تون: آباد و پرجمعیت است. مردم جولاهه [و پشم کار] هستند دانشمندان بزرگ نیز دارد. [دژی دارد. جامعش در میان شهر است. از کاریزی که در جامع ظاهر می‌شود می‌آشامند].

خوست: در کنار بیابان [و دامنه کوه] است و دژی دارد. از تون بزرگتر و کم جمعیت‌تر است. درختانش کم هستند. از چشمه‌ها می‌آشامند.

طبس عناب: که طبس مسینان نیز نامیده می‌شود. عنّاب بسیار دارد. [دژ آن ویرانست. من در همه قوهستان نهری جاری و درختستانی ندیدم جز در طبس که نزدیک یک مرحله پیمودم همه دیه و نخلستان و کاریز بود.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۷۲

طبس مسینان نیز در درختان عناب غرق است، کهندژی در آن ندیدم جز در قاین که جامع هم دارد.

یناوند: آباد است و جامعش در بازار می‌باشد و دژی دارد.

یُنابذ: یا سنابذ بادیه‌ها و باغهای بسیار و پهناور.

خور: ساختمانهایش از گل است. نه دژ دارد نه باغ. در کنار بیابان و کم آب است.

این خوره پهناور است ولی بیشتر آن کوه و بیابان و سردسیر است جز طبس و کری].*

کلیاتی درباره این سرزمین

سرزمینی سردسیر است جز سگستان و بست و طبس خرما که گرمی شامی را دارند بلخ نیز هوایش عراقی است، و هوای مرو شامی است. سرمای خراسان نرم‌تر از سرمای هیطل است. این سرزمین بطور کلی خشک است و خشکی آن همسان نیست. هر جایش که سرمایش سخت‌تر، گرمایش نیز سخت است، مگر سمرقند که تابستانی خوش دارد و همچنین نیشابور که سرمایش نرم‌تر از سمرقند است. مردم در همه این سرزمین بر پشت بام می‌خوابند و رنج می‌برند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۷۳

عبد اللّه بن مبارك در شهر صنعا بر عبد الرزاق در آمده او از هوای خراسان پرسید. پاسخ داد که ما سه ماه در اطاق و سه ماه در مهتابی و سه ماه بالای بام می‌خوابیم و دوباره به همان ترتیب باز می‌گردیم.

گفت: پس شما خراسانیان همیشه در سفر هستید! من همه عمرم را در همین جا خوابیده‌ام، و همچنین‌اند بیشتر مردم شام و بعض مردم فارس و کرمان. من خودم بیست سال در بیت المقدس بودم و در اطاق می‌خفتم غرج شار در تابستان گرم است. این سرزمین پر نهر با میوه فراوان است دریاچه ندارد مگر در خوارزم که شور است. دریاچه‌ای نیز در سگستان و دیگری* در بخارا است که هر دو شیرین هستند. کشتی‌رانی جز در جیحون و نهر چاچ نمی‌شود.

بیش از سرزمین‌های دیگر دانشمند و فقیه دارد. اندرز گران در آنجا مقام ویژه و ثروت چشم گیر دارند. یهودیان بسیار و مسیحیان اندکند، و همه گونه مجوس در آنجا هست. جذامی در آنجا نیست و و آن را نمی‌شناسند. برای اولاد علی ارج والا می‌نهند و از بنی هاشم کسی در آنجا نیست مگر غریبه باشد.

مذهب: مردم پاکدین‌اند جز در سگستان و پیرامن هرات، کروخ استر بیان خارجیان بسیارند. در نیشابور معتزلیان آشکارند ولی تسلط

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۷۴

ندارند. شیعه و کرامیان در آنجا جاذبیت دارند. اکثریت در این سرزمین از آن پیروان بو حنیفه است مگر در خوره چاچ و ایلاق و طوس و نسا و ابیورد و طراز و صنغاج و حومه بخارا و سنج و دندانقان و اسفراین و جویان که همگی شافعی هستند و آئین ایشان بکار بسته می‌شود. در در هرات و سگستان و سرخس و هر دو مرو نیز ایشان جاذبه دارند. قاضیان جز از این دو گروه نباشند.

خطیبان شهرهایی که استثناء کردم با نیشابور همه شافعی هستند، یکی از دو جامع مرو نیز چنین است ولی نمازگزاری در آنجا و نیشابور از آن هر دو گروه است. گرامیان در هرات و غرج شار جاذبیت دارند و در فرغانه و ختل و جوز جانان خانقاه‌ها دارند. در مرو رود و سمرقند نیز خانقاه دارند. در روستاهای هیطل مردمی هستند که سپید جامکان خوانده می‌شوند. آئین ایشان به زندقت نزدیك است، مردمی نیز آئین عبد اللّه سرخسی دارند، پرهیزکاری و تقرب شعار ایشان است.

بیشتر مردم ترمذ جهمی هستند و مردم رقه شیعیند و مردم کندر قدری هستند.

شار نماز دو عید را به فتوای عبد اللّه مسعود برگزار می‌کند.

پیروان بو حنیفه دو گونه قرائت را پشت هم می‌آورند و چهار تکبیر گویند.

بازرگانی از نیشابور پارچه‌های سپید حفیه، بیاف، عمامه‌های شهجانی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۷۵

حفیه، راختج، تاختج، مقنعه، زیر پیراهنی، ملحم ابریشمی، مصمت، عتابی، سعیدی، ظرائفی، مشطی، زینت، پارچه‌های موئین و نخ* ریسیده خوب و آهن و جز آنها صادر می‌شود.

از نسا و ابیورد ابریشم و پارچه آن، کنجد و روغن آن جامه زنبفت و از نسا پوشاک بنبوزیه و پوستین‌های روباهی و پارچه و از طوس دیگ سنگی خوب و حصیر و دانه‌ها، و از روستاهای نیشابور پوشاک و کلفت، و از هرات پارچه بسیار و دیبائی پست و خلدی (دست‌برنجن) و مویز طائفی و عنجد (انگور گشن) سبز و سرخ و دوشاب آن (آب انگور) و ناطفه (شیرین) و پولاد و پسته و بیشتر شیرینی‌های خراسان، و از مرو ملاحم (پارچه نیمه ابریشم) و مقنعه (روسری) های ابریشمی و پنبه‌ای و گاو و پنیر و تخمه‌ها و شیره آنها و مس، و از سرخس دانه‌ها، و شتر. و از سگستان خرما و زنبیل و تنابها از لیف و حصیر، و از قوهستان پوشاک‌هائی همانند نیشابوری سفید و فرش، و جانماز زیبا، و از بلخ صابون و کنجد و برنج و گوز بادام و مویز و عنجد و روغن و شیره آفتابی انگور و انجیر و انار دانه و زاج و کبریت و سرب و اسبرک و زرنیخ و بخورها و وقایه (چادر زنان) همانند کار جرجانیه و برد و روغن و پوست، و از غرج شار، زر و لباده و فرشهای نیکو و جامه دان و مانند آن و اسبهای نیکو و قاتر، و از ترمذ، صابون و حلتیث. و از ولوالج کنجد و روغنش و گوز و بادام و پسته و برنج و نخد و بیری و رخبین و روغن و شاح و پوست روباه صادر می‌شود.

از بخارا پارچه‌های نرم و جانماز و فرش و رخت خواب مسافرخانه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۷۶

و صفر المنابر و طبری و کمربند برای اسبان که در زندانها می‌بافند و جامه اشمونی و پیه و پوست آهو و روغن سر و از کرمینیه مندیل و از دبوسیه و وذار جامه‌های وذاری که به رنگ مصمت است، و برخی سلاطین بغداد را شنیدم که آن را دیبای خراسان می‌خواند، و از ربنجن جامه‌های زمستانی لباده‌های سرخ و جانماز و کاسه‌های اسپید روی و پوست و مریر القنب و کبریت، و از خوارزم سمور و سنجاب* قاقون [قاقم] و فنک و دله و روباه و خر پوست و خرگوش رنگین و بز پوست و شمع و تیر و توز و کلاه، روغن ماهی و دندان ماهی و خزمیان (جند بی دستر) و کهر و او کیمخت (چرم) و عسل و فندق و باز و شمشیر و زره و خلنج و بردگان صقلبی و گوسفند و گاو که همه را از بلغار آرند و صادر می‌کنند. و نیز عناب و مویز بسیار و فراورده‌های شیر و کنجد و برد و فرش و لحاف و دیباج پیشکش و مقنعه ابریشمی و قفل و چامه آرنج (بازوبند) و کمانهائی که جز مردان نیرومند توانائی کشیدن آن ندارند و رخبین و آبگیر و ماهی و کشتی که می‌سازند و صادر می‌کنند و همچنین از ترمذ.

و از سمرقند جامه سیمگون و سمرقندی و دیگهای بزرگ مسین و قمقمه‌های خوب و خیمه (چادر) و رکاب و لگام و تسمه، و از دزک لباده‌های نیکو قبا و از بناکث پوشاک ترکستانی، و از شاش، زین چرمین نیکو و جعبه و خیمه و پوستها که از ترکستان آرند و دباغی کنند و لنگ و جانماز و بنیقه (دانه) ها و تخمه و کمانهای نیکو و ابر پست و پنبه که به

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۷۷

ترکستان می‌برند و قیچی، و نیز از سمرقند دیبائی را به ترکستان برند و جامه‌هائی سرخ که ممرجل خوانند و نیز سینیزی و کژ (پیله) بسیار و پارچه آن و فندق و گوز می‌برند، و از طوس تکه‌های خوب و برد نیکو و از فرغانه و اسبیجاب، بردگان ترک و جامه‌های سپید و جنگ افزار چون شمشیر، و مس و آهن و از طراز بز پوست، و از شلجی نسیم خیزد و از ترکستان و ختل برای این سو، اسب و قاتر می‌آورند. دیواج طراز و کل و کمه سثهجانی و [فیروزه و] و ابرو و چاقو و ریباس نیشابور بی مانند هستند* و جزیره نیز فراورده‌های شیر و اشتر غاز و بزرگ مرو بی‌مانند است کسی که به رمله نرفته باشد گمان می‌کند بهتر از نان مرو یافت نمی‌شود، ولی در سرزمین عجمان قطعاتی بی‌مانند است، مانند هریسه ایشان نیز در جائی نیست. گوشت بخارا و نوعی خربزه ایشان بنام ساف بی‌مانند می‌باشند. کمانهای خوارزم و سفال و [جزیره] شاش و کاغذ سمرقند و بادنجان نسا و انگورهای هرات مانند ندارند.

[میان عبد الحمید حاکم و پیران ری فخر آزمائی برای شهرها در نزد حسن بن بویه در گرفت. عبد الحمید گفت: «خداوند چهار چیز را روا و بی‌ارزش نهاده و همین‌ها صادرات نیشابورند: سنگ، گل، آب و گیاه، سنگش فیروزه است که به همه جای دنیا می‌برند. گل آن طین اکل است که به مصر و ترکستان می‌برند، گیاهش ریباس است که به سفره

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج‌۲، ص: ۴۷۸

شاهان برده می‌شود آبش نمک است که برای دارو به نقاط دور هم فرستاده می‌شود. این چیزهای گرانقدر از اشیاء بی ارزش آنجایند، تا چه رسد به چیزهای با ارزش آن پس ایشان بی‌جواب ماندند].

کانهای نیشابور: به روستای ریوند کان فیروزه هست. در روستای ...

کان سبج (شبه)، در روستای بیهق کان رخام، در طوس دیگ سنگی، در زوزن گل خوراکی، در روستای ... گل ختم و نوشته و کانهای نقره، در بروان و بنجهیر و شلجی که کوهی است کشیده تا فرغانه، کان نوشاذر [وسیم بسیار: و از بدخشان نگین] و از بارمان زر و سیم، و از خوره ایلاق نوشاذر و زر و سیم و ذوفار [سم الفار] برخیزد و آن دود نقره است که از آن بلند شود و تنها اندکی از خالص آن بدست می‌آید.

و زیبق چشمه‌ایست که در نزدیکی قبا می‌جوشد و معدن بشمار نیاید، ابو یوسف نیز که گمان می‌کرد معدن است، به سخن ابو حنیفه بازگشت [که چشمه است].

از ولاشجرد زعفران نیکو و از قوادیان فوّه (روناس) و در این سوی رود [هیطل] نفت، و قیر و زفت خیزد و فیروزه‌ای دارد که در دست رس نیست.* آداب و رسوم: رفتار ایشان با مردم سرزمین عرب در بیشتر چیزها دگرگون است. ایشان چه خردگرا باشند و چه حدیث‌گرا، مردگان را هنگام چال کردن، رو به قبله از پهلو به درون گور کنند، بر خلاف

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج‌۲، ص: ۴۷۹

شیعیان که آن را سرازیر می‌فرستند. من روزی به مردم ابیورد گفتم:

شما مردم شافعی مذهب هستند و فرمانروائی از آن شما است، پس چرا مردگان را سرازیر به گور نکنید؟ گفتند: نمی‌خواهم پیرو شیعه و مخالف دیگر مسلمانان باشیم! هیچگاه پیشنماز [خطیب] در آنجا هنگام فرستادن درود بر پیامبر در خطبه، روی خود به چپ و راست نمی‌گرداند. [من در هیچ جای خاوران خطیبی ندیدم مگر بی مزه، نارسا و به دشواری سخن می‌راند مگر حاکم ابو سفیان در سرخس، زیرا که وی مدتی به بغداد رفته بود. اذان گو، بر یک کرسی که جلو منبر است با آوازی [ناجور] اذان گوید [مگر در نیشابور که خوش آوازند]. خطیبان نه ردا و نه قبا می‌پوشند [و نه کمر می‌بندند] ایشان تنها یک دراعه (نیم تنه) می‌پوشند و زود بیرون نمی‌روند در جامعها دیگهای مسین بزرگ دارند که روزهای آدینه آب و یخ در آن ریزند. در زمستان و تابستان موزه پوشند و کمتر با نعلین [وردا] باشند و در هیطل [قبا هست] اندرز گرانشان بی یادداشت سخن می‌رانند. در مرو و سرخس و بخارا جز فقیهان و مفسران اندرزگری کسی نکند، و در جاهای دیگر این سرزمین هر کس بخواهد می‌تواند. پیروان بو حنیفه در سه شهر یاد شده با کمک یک پرسش‌گر اندرزگوئی می‌کنند. در پیشاپیش امیران بزرگ نقاره کوبی می‌کنند. هر کس حق دارد درباره هر چیز گواهی دهد، ولی در هر شهر چند مزکی (تزکیه‌گر) هست تا هر گاه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج‌۲، ص: ۴۸۰

دشمن در پاکی گواه خدشه آورد، از تزکیه گران نظر بخواهند، و بر این کار جز فقیه یا بزرگواری نگمارند. [این سرزمین دل را سخت سازد و مانند شام و یمن نیست.

ابو الفضل بن تهامه برای من نقل کرد که زبیر بن محمد از اسماعیل بن عبد اللّه بن میمون از جابر بن عبد اللّه شنیدم گفت: از پیغمبر شنیدم: که سنگ دلی و بی‌وفائی از آن مردم خاور و دین و ایمان از آن مردم یمن است].* از رسم‌های نیکوی نیشابور، به داوری نشستن سپهسالار با وزیر او است که با کمک قاضی و رئیس و چند تن از دانشمندان و بزرگان، روزهای یکشنبه و چهارشنبه دادخواهی ستمدیدگان را می‌پذیرند و روزهای دوشنبه و پنجشنبه در مسجد رجا حکم صادر می‌کنند و این در کشور اسلام بی‌مانند است.

بزرگان دیگر نیز نشستهای شبانه به نوبت هفتگی دارند که قاریان در آنجا تا بامدادان قرآن خوانند.

آرایش در آنجا بر سه گونه است: فقیهان و بزرگان طیلسان پوشند و جز فریب کاران کسی حنک نگذارد. ایشان پوشاکی زمستانی ویژه نیز دارند که دراعه را بر روی لباس پوشند و طیلسان را بر عمامه نهاده در اطراف دراعه از پشت بیاویزند. من در طوس و ابیورد و هرات و گروهی را با چنین لباس دیده‌ام. مردم سگستان عمامه‌های خود را همانند افسر می‌پیچانند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۸۱

در مرو نیمچه عالمان طیلسان را تا کرده بر یک شانه خود اندازند، و هر گاه خواهند درجه فقیهی را بالا برند دستور طیلسان پوشیدن بدو دهند. [فقیهان سرشناس و رؤساء طیلسان پوشند و حنک می‌آویزند، بازرگانان بزرگ، طیلسان پوشند بی‌حنک و پائین از ایشان نه طیلسان دارند و نه حنک ... هر کس بخواهد می‌تواند اسب سواری کند]. در ما وراء النهر کسی جز [فقیهان] بزرگ [یا بیگانگان] طیلسان نپوشد.

مردم قبای باز می‌پوشند [زیرا که مرز جهاد است. مردم بخارا هنگام سخن شانه را بالا می‌اندازند من ابو بکر اسماعیلی را نیز دیدم که همین کار می‌کرد. آستین‌های سربازان تنگ است. در پیشاپیش شاهان گروهی می‌نوازند. مردم جز با لنگ به گرمابه نروند].*

آب: آبشان فراوانست، ولی در نیشابور کاریزها دارند که در زیر زمین روانند و در تابستان سرد هستند. با پائین رفتن از چهار تا هفتاد پله به آنها می‌رسند و در آبادیها آفتابی می‌شوند، و برخی از آنها در شهر آشکار شده در کوچه‌ها می‌گردند مانند آنچه در حیره و لعاوا و باب معمر و کاریز ابو عمر و خفاف و کاریز شادیاخ و زقاق و درایان و سوار کاریز دیده می‌شود، که همه آنها بر روی زمین روانند.

در برخی جاها چاه با آب شیرین هست. در یک فرسنگی ایشان در دیه بشتقان نهری دارند که هفتاد آسیاب بر آنست. [از ابو نصر عبدوی برایم نقل کردند که می‌گفت:

اگر آبهای نیشابور را جمع می‌کردند از دجله بغداد پیشی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۸۲

می‌گرفت]. سگستان: نیز چند رودخانه دارد که شهرها و آبادیها را سیراب می‌کنند، یکی از آنها هیرمید است که از پشت غور به جنوب سرازیر می‌شود و به بست رسیده در یک مرحلگی زرنج شاخ شاخ شده [هر دو خوره را سیراب می‌کند] نهر طعام به روستاها سرازیر شده به نیشک می‌رسد. سپس نهر باشترود از آن جدا شده [چند روستا را سیراب کرده نهری دیگر بنام سناروذ از آن جدا می‌شود] که بست و چند دیه دیگر را سیراب می‌کند و به کزک می‌رسد. در اینجا بندی بر آن بسته‌اند که آب را از هدر رفتن به دریاچه باز می‌دارد.

نهر فره نیز در این خوره است که از نزدیکی غور برخاسته پیرامن آن را سیراب و زیادی آن به دریاچه صنط می‌ریزد، و از آن در نزدیک کرمان دریاچه‌ای شیرین می‌سازد که همه آن آبها در آن گرد می‌آید، بیش از بیست فرسنگ [دو مرحله] درازا و یک مرحله پهنا دارد، و ماهی بسیار از آن برداشت می‌کنند. پیرامن آن آبادی‌ها و نیزارها هست که بطایح عراق را می‌سازد.

رودخانه هرات، از زیر غور برخاسته در آغاز این خوره دو شاخه شده یک شاخ به درون* قصبه رفته از کوچه‌های شهر گذشته به باغها می-

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۸۳

می‌رود. بر روی آن پلی است که در همه خراسان شگفت انگیزتر از ساختمان نیست. یک مرد مجوسی آن را بساخت و نام خود بر آن نوشت و اینکه خوراک سازندگان آن یک جریب نمک بوده است، و چون یک سلطان خواست تا نام خود را بر آن بنویسد، برخی گویند مسلمان شد و برخی گویند خود را به رودخانه انداخت.

از اینجا هفت نهر به سوی قصبه روان کرده‌اند:

۱- نهر بر خوی که روستای سندا سنگ را سیراب می کند.

۲- نهر بارشت که روستای کواشان ، سیاوشان، مالن، و تیزان را سیراب می کند.

۳- نهر آذری جان، که روستای سوسان، کوفان را سیراب می کند.

۴- نهر غوسمان ، که روستای کرک را سیراب می کند.

۵- نهر کنک که روستای غوبان کربکرد را سیراب می کند.

۶- نهر سنفغز که روستای سرخس در مرز پوشنگ را سیراب کند. ۷- نهر آنجیر، که قصبه را سیراب کند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۸۴

رودخانه مروَیْن: از زیر غور برخیزد و تا [غرج الشار و سپس] تا مرو بالا- [مرو رود] کشیده می‌شود، سپس به سوی مرو پائین می‌پیچد، و چون به فاصله یک مرحله آن می‌رسد به یک دره بزرگ می‌ریزد که از دو سوی با بندی شگفت‌انگیز از چوب بسته شده و آب ببالا آمده تا تا به سرریز می‌رسد و به سوی مرو کشیده می‌شود. فرماندهی نیرومندتر از فرماندهان دیگر با ده هزار مرد مزدور، نگهبان آنند که مبادا شکسته شود. تقسیم بندی آب بهتر از آنچه در اینجا هست نمی‌توان دید. از سانده این بخش بندی آورده‌اند که می گفت:

از عدالت چیزی فرونگذاردم و هر گونه داد را بکار بستم بجز آنجا که درماندم.

برای سنجش آب، لوحی در آنجا نهاده‌اند که به درازی آن خطهای افقی هست. پس هر گاه آب تا خط شصتم بالا آید، سال حاصلخیز خواهد بود، مردم خوشحال شده آب سنج‌های دیگر را بر می‌دارند، و هر گاه در خط ششم بماند خشک سالی است.*

جایگاه آب سنج در یک فرسنگی شهر در یک استخر گرد است.

مسئول سنجش گزارشهای آن را با برید ویژه به دفتر رودخانه می‌رساند و از آنجا پیامبران گزارش را به شاخه‌های دیگر رودخانه می‌رسانند، تا آب را بر پایه اندازه تازه بخش بندی کنند. در نخستین جایگاه بخشبندی چهار صد شناگر شبانه روز آماده هستند، چه بسا در سردترین هوا نیازمند شنا شوند، در این هنگام بر تن خود شمع مالیده روزانه مدتی به اندازه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۸۵

توان خویش بر روی چوب رفته خاشاکها را برای روز مبادا گرد می‌آورند.

هنگامی که من در نیشابور بودم بند آسیب دید و مردم آماده گریز و متحمل هزینه گزاف شدند.

از آنجا چهار نهر به شهر می‌آید:

۱- بهر رزق که از سمت ربض به کنار شهر به درون آمده به چند آب انبار گود می‌ریزد.

۲- اسعدی که مردم محل باب سنجان و میرماهان از آن سیراب می‌شوند.

۳- هرمز فره که از سمت سرخس بخشی از شهر و آبادیهای آن را سیراب کند:

۴- ماجان که شهر را پاره می کند و از بازارها گذشته از آن سر شهر بیرون می‌رود. روی آن در میان خیابانهای شهر پلها هست.

آب انبارهای باز و سرپوشیده دارند که با پلکان بدانها پائین می‌روند، و آب راهشان را بقدر نیاز باز و بسته می کنند. ایشان چاه‌های شیرین نیز دارند. هر گاه همه نهرها و آبشخورها را بر شمرم کتاب به درازا خواهد کشید و خنکی‌آور خواهد شد.

[نهر سرخس دنباله نهر هرات است و گاه بگاه بریده می‌شود.

ابیورد نیز نهری کوچک دارد. در نسا چشمه بسیار هست].

رودخانه سغد: پس از آنکه از کلاباد می گذرد، پر از آب وارد قصبه بخارا می‌شود. دربندی بزرگ دارد که چوبها در آن نهاده

شده است. پس چون در تابستان آب افزون گردد چوبها را یکایک به اندازه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۸۶

افزایش برمی‌دارنـد تا بیشتر آب به دربند ریخته به بیکند برود. هر گاه این نظام نمی‌بود آب یکسره به قصبه می‌ریخت. جایگاه این دربند فاشون نامیده می‌شود در پائین شهر نیز دربندی دیگر هست که آن را ورغسر نامند و مانند آنست. این نهر شهر را می‌شکافد و در بازار و خیابانها شاخه شاخه شده به استخرهای رو باز و بزرگ شهر می‌رود، که در کنارشان اطاقکهای چوبین ساخته شده که در آنها شستشو کنند.* گاه آب بازگشته به بیکند در تابستان طغیان کرده آبادیها را غرق می‌کند. سالی که من بدانجا بودم آبادیها را آب فرا گرفت مردم بسیار را بی‌خانمان کرد. پیران را نیز به سدبندی کشانید. ابو العباس یزدادی در راه خدا هزینه گزاف نهاد. آب این رود کثیف نیز هست و پلیدیهای شهر را در آن ریزند [و درباره آن سخنانی هست].

گویند ریشه نام بخارا کوه خورلن بوده است ه، و را برای تخفیف انداختند کخارا شد، سپس ك را به ب بدل کردند تا ریشه‌اش از مردم پنهان ماند پس بخارا شد. شنیدم برخی از ادیبان چنین می‌سرود:

بای بخارا زیادی است‌الف میانه آن بیهده است

پس چیزی از آن جز خرا نمی‌ماند. سرچشمه آن از سمرقند است ولی در راه آبهای دیگر از کوهها أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۸۷

بدان می‌پیوندد. و در پایان به دریاچه‌ای در پشت صغانیان می‌ریزد و چون به ورغسر می‌رسد. چند نهر سمرقند از آن جدا می‌شوند یکی از آنها نهری بزرگ است که از پشت به شهر داخل می‌شود [و چندین دیه در کنار آنست]. در این سرزمین آبی ناگواراتر از آب‌کش و نسا و طبس خرما نمی‌شناسم، و شهری بد هوا جز زم ندارد، که مردمش زرد رنگ هستند هوای نیشابور و سمرقند خوبست و نیاز به [خردن] چربی و شستشو و مالیدن روغن بنفشه] دارد. درازی عمر مردم نیشابور از نیرومندی هوای آنست. از عبد اللّه بن طاهر پرسیدند: چرا نیشابور را بر مرو گزیدی؟ گفت: به چهار سبب: هوایش قوی و مردمش سر بزیر و عمر ایشان دراز است.* شگفتیها: در نیشابور یک تپه با خاك سیاه همچون مداد هست که بدان نامه‌ها و مانندش را می‌نویسند و کتابها را مهر می‌کنند. کوه‌هائی در هیطل هست که نمك را از آنها مانند سنگ می‌برند. درختی در آنجا هست که هر گاه میوه‌اش را بشکافند حیوانی بالدار از آن بیرون می‌آید و می‌پرد. آب مازل، مسجد رجا، آسیای ابن ... ایوان ابو مسلم ،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۸۸

آسیاهای بادی در سگستان و پوشنگ، دژ زرنج] و خود آن شن زارها] همه از شگفتیها بشمارند. در سرخس جائی هست که در یك روز از سال نوعی پرندگان بدان رو می‌آورند و خود را در آن جا می‌اندازند [و در غیر آن روز نمی‌آیند] پس مردم بسیاری از آنها را گرد آوری می‌کنند.

در مزدوران غاری هست که ته آن دانسته نیست [و کسی نمی‌تواند بدان درآید. و داستانها دارد].

مشهدها: قبر علی الرضا در طوس است و دژی برای آن ساخته شده که خانه‌ها و بازار دارد. عمید الدوله فائق نیز مسجدی برایش ساخت که در همه خراسان به از آن نیست. در یك فرسنگی سرخس قبر پسر عموی وی است که بارگاهی بر روی آن ساخته شده است. در دو فرسنگی مرو رباطی هست که گوری کوچك در آنست و گویند قبر سر حسین بن علی (ع) است. در طبس قبر دو صحابی هست [در طبس خرما گور یک صحابی بنام مالك هست]. در کرانه جیحون رباط ذو القرنین هست و برابر آن در کرانه خاوری رباط ذو الکفل است، گویند میان آن دو یك رشته زنجیر کشیده بوده است. در سمت نسا رباط افراوه است و در برابر ابیورد رباط کوفن می‌باشد، ابو القاسم میکالی در پشت آن دو رباط دیگر ساخت و* مال فراوان برایش هزینه نهاد و وسایل و ابزار بسیار بدانجا آورد و املاکی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۸۹

مهم برایش وقف کرد و چاه‌های شیرین بکند و آبادیها بساخت و قبر او نیز در آنجا است.

میان نیشابور و قهستان رباط سهیل است که برایش فضیلت قائلند و چشمه آب گرم [جاری] نیز دارد. گویند چون یاران پیامبر بدینجا رسیدند از سرما درماند و به دعای آنان خدا این آب گرم را برای وضو و [غسل] ایشان بیرون داد. در آنجا چند گور از یاران پیامبر نیز هست.

در بیکند جامعی است که آن را می‌ستایند [و اخباری برایش نقل کنند] و رباط نور در پشت بخارا [در هیطل] است که سال روزی زیارت دارد و [رباط] دست قطوان نیز چنین است:

زبان: لهجه‌های گوناگون دارند و زبان نیشابور رساتر و گیراتر است ولی آغاز واژه‌ها را کسره می‌دهند و آن را به ی اشباع می کنند، مانند: بیگو، بیشو و سین بی فایده می‌افزایند، چنانکه بخردستی، بگفتستی بخفتستی و مانند آنها که سستی و لحاح را می‌رساند. مردم طوس و نسا خوش‌زبان‌ترند. سخن سگستانیان با پوزش دشمنانه با صدای بلند از سینه بیرون می آید. زبان بست بهتر است [و روستایشان و روستاهای نیشابور زبانی دیگر دارند که خشن است] زبان دو مرو بد نیست، جز آنکه در آن نیز یورش و گردن فرازی و کشیدن دنباله واژه‌ها دیده می‌شود.

نبینی که مردم نیشابور گویند: برای این و در مرو گویند: بترون این یعنی:

به سبب این! که یک حرف اضافه کرده‌اند و چون نیک بنگری مانند آن بسیار است.

زبان مردم بلخ شیرین‌ترین زبانها است، جز اینکه واژه‌های

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۹۰

زشت نیز بکار می‌برند.

زبان هرات وحشیانه است [خشن‌تر از آن در این سرزمین یافت نشود].

یورشمندانه نهیب می‌زنند و با فشار سخن را آلوده بیرون می‌دهند . از یاران معدانی شنیدم که* یکی از شاهان خراسان به وزیرش دستور داد تا مردانی را از پنج خوره اصلی گرد آورد، پس چون آماده شدند و سگستانی به سخن آمد، وزیر گفت: این زبان برای جنگ خوبست، سپس نیشابوری به سخن آمد او گفت: این زبان برای داوری خوبست، سپس مروزی به سخن شد و او گفت: این زبان وزارت را سزاست، سپس بلحنی سخن گفت، پس او گفت: این زبان نامه‌نگاری را شاید، و چون هراتی به گویش آمد، او گفت: این زبان برای دست شوئی خوب است. [زبان قوهستان نیز خوب نیست و کشش دارد].

این زبانهای اصلی خراسانند [در بخش باختری] و دیگران پیرو ایشانند و از آنها ریشه گرفته‌اند و بدانها باز می گردند. مثلا: زبان طوس و نسا نزدیک نیشابوری است، و زبان سرخس و ابیورد نزدیک به مروی است [ولی سخن ابیوردیان صدای سوت دارد] زبان غرج شار، میان زبانهای هرات و مرو است، زبان جوزجانان میان مروی و بلخی است، و زبان بامیان و طخارستان نزدیک به بلخی است ولی کمی گرفتگی دارد [و مرو روذ و جوزجانان نزدیک به بلخی و مروزی است] زبان خوارزمی فهمیدنی نیست. [زبان امل و فر برهم آهنگ خوارزمی و مانند بخاری

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۹۱

است و زبان ترمذی نزدیک بلخی است]. در زبان بخاریان تکرار هست نبینی گویند:

یکی ادرمی و رایت یکی مردی و دیگران گویند: یک درم دادم و بر همین قیاس! ایشان جمله دانسته و گفتا را در سخن خود بی‌فایده بسیار بکار برند.

البته این زبان دری می‌باشد و از آن روی این گونه زبان را دری نامند که نامه‌های شاهان بدان نوشته می‌شود و به وی می‌رسد و از

ریشه در ساخته شده، زیرا که زبانی است که درباریان بدان گفتگو می‌دارند. مردم سمرقند نیز حرفی دارند که صدایش میان ق و ک است و می گویند:

«بکردگم، بگفتگم» و مانند آن، که سرد می‌باشد. زبان مردم شاش بهترین زبانهای هیطل است. سغدیان را نیز زبانی جدا است که نزدیک به زبان* روستائیان بخارا می‌باشد و چند گونه است که همگی آنها را می‌فهمند. من پیشوای بزرگوار [ابو بکر] محمد بن فضل را دیدم که بدان بسیار سخن می‌راند. کمتر شهری از آنها که یاد کردم یافت می‌شود که روستایش زبان جداگانه نداشته باشد [فرغانیان می گویند: باز آمدم، باز شدم] مردم در رنگ گوناگونند از همه زیبا [روی] تر مردم شاش و فرغانه و پیرامن آنها هستند، سپس مردم نسف، طراز، پارابند، زنان ایشان بی‌مانند هستند، سپس سمرقندیان، بخاریان، مروزیان و دیگر هیچ! رنگ مردم طبس خرما حجازی [سبزه] است مانند سگستان و غزنین. و مردم خوارزم سرخ و سفیدند ولی خوی دیگر دارند.

کشاکشها: در میان دو بخش نیشابور کشاکش هست. نیمه باختر که بالاتر است و به منیشک منسوب می‌باشد، با نیمه دیگر که به حیره

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۹۲

منسوب است در غیر مذهب نیز دشمنی وحشتناک دارند. در میان شیعه و کرامیان کار به جنگ هم کشیده بود.

در سگستان دشمنی میان سمکیان که پیروان بو حنیفه‌اند و میان صدقیان که پیرو شافعی‌اند خونها می‌ریخته که به مداخله سلطان می کشیده است.

در سرخس میان عروسیان که پیرو بو حنیفه‌اند و میان اهلیان [اهکیان] که پیرو شافعی هستند کشاکش است [عروسیان بیشترند و در پائین شهرند].

در هرات کشاکش میان عملیان و کرّامیان است، و در مرو میان مدنیان [دهکانان] و بازار کهنه است، و در نسا میان دو محلّه ختّه و سر بازار است، و در ابیورد میان کرداری و راس البلد است شنیدم مردی می گفت:

هر کس از آب قویق بیاشامد [برای یکی از دو طرف] متعصب می‌شود.

در بلخ نیز تعصبها غیر مذهبی هست و همچنین سمرقند و کمتر شهری در این سرزمین از تعصب خالی است [از سمرقند و شاش که مپرس!].* دولت سامانی: خطبه آدینه در این سرزمین‌ها همگی بنام سامانیان است، و همه خراج گزار ایشانند. مگر فرمانروای سگستان و خوارزم و غرج شار و جوزجان و بست و غزنین و ختل که تنها هدیه می‌فرستند، این امیران خراج را خود مصرف می کنند. جایگاه فرمانده لشکر در نیشابور است. سگستان در دشت [بنی بانوا] خاندان عمرو لیث، غرج

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۹۳

به دست شار، جوزجان به دست خاندان فریغون، غزنین و بست در دست ترکها است. [و خوارزم به دست دو امیر است. اینجا سرزمین داد و باقی مانده اسلام است]. نخستین سامانی که این سرزمین را بتصرف گرفت اسماعیل بن احمد بسال ۲۸۷ بود، پس به بخارا رفت و معتضد کرمان، جرجان را بدانها افزود. و مکتفی در سال ۹۰ ری و جبال و [جرجان] را تا گردنه حلوان بدو داد. و پس از مرگش لقب [امیر] ماضی بدو داده شد، و پسرش احمد بجایش نشست، تا در فربر کشته، پس شهید لقب گرفت، و پسرش نصر احمد بجای او نشست که حاجبش ابو جعفر ذو و فرمانده لشکرش حمویه و وزیرش ابو الفضل بن یعقوب نیشابوری، سپس ابو الفصل بلعمی، سپس ابو عبد اللّه جیهانی، بود، و چون درگذشت لقب سعید بدو داده شد و پسرش نوح را بجایش نشانیدند، که حاجبش رشیق هندی، سپس الفتکین، و فرمانده سپاهش بو علی صغانی، سپس ابن مالک، سپس ابن قراتکین بود، و وزیرش ابو منصور بن عزیز و پس از وی حاکم جلیل بود، و چون نوح درگذشت او را به لقب حمید خواندند او سه پسر خود را به سه خدمت‌گزار سپرده بود: عبد الملک را به نجاح، منصور را به فایق، نصر را به ظریف، پس عبد الملک را بجای وی نشانیدند، که در

خاندان سامانی مانند* نداشت. الفتکین حاجب او بود، سپس غلامش و فرمانده لشکرش ابن مالك را و سپس الفتکین را بگمارد، تا [آنکه عبد الملك] از روی چارپا درافتاد و درگذشت، پس لقب رشید بدو دادند و پسرش نصر را بجایش برنشانیدند، اما پس

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۴۹۴

از یک روز، فائق [عمید] با مکر قیام نموده او را خلع کرد و آقای خود منصور را بجایش برنشانیدند، حاجبان ابن شاه: ابو منصور باقری و سپس قلج بود. فرمانده سپاهش ابن عبد الرزاق و سپس ابو الحسن بن سیمجور بودند. وزیرانش امیرك بلعمی، سپس عتبی بودند و سپس بلعمی را بازگردانید و پس از وی دوباره عتبی را، و چون درگذشت او را سدید لقب دادند و پسرش نوح را بجایش برنشانیدند. حاجبش تاش و پس از او انج بود، فرمانده سپاهش پسر سیمجور بود و سپس آن را به دست تاش سپرد و سپس ابو الحسن بن سیمجور را باز گردانید. وزیران او ابن جیهانی سپس ابن عتبی سپس مزنی، سپس استخری سپس عبد اللّه بن عزیز، سپس ابو علی محمد بن عیسی دامغانی بودند. ایشان از دیهی در نواحی سمرقند [سغد] بنام سامان می‌بودند و نژادشان به بهرام گور می‌رسید، خدا ایشان را پیروزی بخشید که خوش‌رفتارترین شاهان و فرهنگ‌پرورترین ایشانند، از امثال زبانزد مردم است که هر گاه درختی بر خاندان سامانیان یاغی شود خشك خواهد شد. نبینی عضد الدوله با آن همه جبروت و قدرت و جوان بختی که هنوز به راه نیفتاده بی جنگ یمن را بگرفت، و بی‌هیچ کوششی جز نوشتن یک نامه و فرستادنش با

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۴۹۵

یک پیامبر، خطبه بنامش خوانده شد، در سند و عمان نیز خطبه بنامش بود و گرفت آنچه گرفت، همین که این مرد با خاندان سامانی رو در رو ایستاد و خراسان را خواست، خداوند نابودش کرد و گروهان سپاهش را بپراکند و دشمنان را بر او چیره ساخت، پس مرگ باد بر دشمنان خاندان سامانی.

[بسال ۱۹۰ مکتفی ری و جبال را به اسماعیل سامانی داد . این خاندان منقبت بسیار دارند. من از یک ظریف پرسیدم: شاه (سامانی) هنگامی که در گرگان شکست خورد چه کرد؟ او پاسخ گفت: دستش را بلند کرده گفت: خدایا، تو پدران مرا پیروز کرده دولتشان را نگاهداری کرده‌ای، اکنون این دیلمیان بر ما تاخته‌اند و این ستمگر بر ما یورش آورده، اگر ایشان از ما بدترند ! ما را بر ایشان پیروز گردان! چیزی نگذشت که خبر مرگ عضد الدوله پخش شد، و سپس برادرش و فرمانده لشکریانش مردند، و خداوند ایشان را بپراکند و فرزندانشان بکشت جز کسانی که به آشتی و دوستی باز آمد].* در فرهنگ این خاندان چنانست که دانشمندان را در برابر شاه مجبور به زمین بوسی نمی‌کنند. در شبهای آدینه در ماه رمضان مجلس مناظره می‌سازند. شاه این جلسه‌ها را با پرسشی می‌گشاید، سپس

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۴۹۶

دیگران به سخن می‌آیند. گرایش ایشان به مذهب‌واره بو حنیفه است.

به آمیزش با رعایا عادت ندارند بلکه [حاجب] و وزیری ویژه این کارها است. هر گاه بخواهند کسی [یا صدری از صدور] را سرفراز دارند، وی را با خود بر خوان برند چنانکه به شیخ ابو العباس به خوان نشستند.

گاهی ایشان در مسائل مهم با خود پیکها گفتگو می‌کنند چنانکه با شیخ ابو صالح گفتگو کرده وی را به نزد فرمانده سپاه ابو الحسن [حسین] فرستادند. [دربار ایشان هیچگاه از پیران بزرگوار خالی نمی‌شود] همواره یکی از بزرگترین و وارسته‌ترین فقیهان را ببالا- بر کشیده، نیازهایش را برآورده و فتواها را از رای وی صادر می‌کنند، و با نظر وی کارها را انجام می‌دهند، چنانکه با پیر بزرگوار امام [ابو الحسن] محمد بن فضل رفتار کردند. [گوئی فرشته به این مرد تلقین می‌کند یا چیزی از علم غیب می‌داند!]. تا آنجا که مردم در تعیین جانشین چنین فقیه نیز حدسها می‌زنند. نبینی که چگونه به حاکم امام محمد بن یوسف که فقیه‌ترین کامل مردان است چشم دوخته‌اند؟ [و همچنین شیخ ابو اسحاق شعیبی آن پاك نژادی که دانش او بر کسی پوشیده نیست. من از برخی

پیران شنودم که به ابو نصر حربی می‌گفت: در دربار، برای مسلمانان مردی سودمندتر از شیخ ابو اسحاق نیست! شگفت انگیزتر آنکه، در هنگام ناتوانی خطیب، با آن همه دانشمندان که در آنجایند سرکرده بلیس (شرط) بجای وی خطبه می‌خواند، شما چنین رفتاری را در هیچ ایالت دیگر نمی‌توانید دید!

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۹۷

خراج: بر فرغانه دویست و هشتاد هزار [۲۳۰۰۰۰] محمدی و بر شاش یکصد و هشتاد هزار [۱۸۰۰۰۰ درم] مسیبی و بر خجنده مقاطعه‌وار بابت عشریه یکصد هزار [۱۰۰۰۰۰] مسیّبی* و بر سغد و کش و نسف و اشر و سنه [نیم] یک ملیون و سی و نه هزار و سی و یک درم محمدی است. خراج اسبیجاب چهار دانقی است با یک مکنسبه است که با هدایای دیگر همه ساله برای سلطان فرستاده می‌شود، خراج بخارا یک ملیون و یکصد و شصت و شش هزار و هشتصد و نود و هفت [۱۱۶۶۸۷۷] درم غطریفی است.

سه برادر به نامهای محمد، مسیّب و غطریف این درمها را سکه زده بودند که مانند فلوس سیاهند و جز در هیطل صرف نمی‌شوند، و از درمهای سفید برتری‌هائی دارند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۹۸

خراج صغانیان چهل و هشت هزار و پانصد و بیست و نه [۴۸۵۲۹] است. بر اوخان چهل هزار درم، بر خوارزم چهار صد و بیست هزار و یکصد و بیست از درمهای خودشان است که هر یک چهار و نیم دانق است. در برخی کتابها دیده‌ام که اصل خراج خراسان چهل و چهار ملیون و هشتصد هزار و نهصد و سی درم و سیزده درم و از چارپایان بیست سر و دو هزار گوسفند و از بردگان یک هزار و دوازده سر، و از پارچه و ورق آهن یک هزار و سیصد قطعه است.

[نرخ خراج ارزان می‌بود تا در روزگار امیر حمید به سبب وامی که برای انجام کاری گرفته بود، خراج یک سال را دو برابر کرد، ولی همچنان تا به امروز برجا ماند، پس خراج نیشابور ۱۱۰۸۹۰۰ درم است و بر سه خزانه (انبار) ش ۱۶۲۴۸۴۷ درم می‌باشد. خراج سگستان ۹۴۷۰۰۰ درم است، ولی قدمه خراج سگستان را ۳۸۱۱۰۰۰ یاد کرده است. بر غزنه دو هزار سر به بهای ۶۰۰۰۰۰ و بر کابلستان ۱۵۰۰۰۰۰ درم است خراج بلخ ۱۹۳۳۰۰ درم و بر خلم ۱۲۰۰۰ درم و بر طخارستان و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۴۹۹

بامیان ۱۵۶۴۳۲ درم و بر جوزجان ۲۲۰۴۰۰ درم و بر مرو رود ۱۰۰۰۲۳۷ و خراج مرو شاه ۱۱۳۲۱۸۴ درم و خراج هرات و نواحی آن ۱۹۳۵۴۲۱ درم و خراج قهستان ۹۸۷۸۸۰ درم و خراج سرخس ۹۰۰۰۰ درم و بر ترمذ و زم ۶۷۰۴۲ درم است] .

مالیات: مالیاتها سبک هستند و تنها برای بردگان در کرانه جیحون [سنگین] است و سختگیری می‌شود.

هیچ غلام بی‌اجازه نامه ویژه از سلطان، حق گذشتن از آب را ندارد. هفتاد تا صد درم نیز همراه جواز می‌ستانند. همین اندازه نیز از کنیزکان مالیات می‌گیرند، ولی درباره اینان اگر ترک باشند جواز لازم نیست.

از زنان نیز بیست تا سی درم و از شتر دو درم و از کالای هر سوار یک درم می‌ستانند.

شمش نقره را نیز به بخارا باز می‌گردانند، بازرسی‌ها نیز همه برای همین است. و در خانه‌ها از نیم تا یک درم است [مقاطعه کانهای فیروزه و جز آن در نیشابور ۷۵۸۷۲۰ درم است].* فاصله‌ها: از اخسیکت گرفته تا قبا یک مرحله، سپس تا اوش یک

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۰۰

مرحله، سپس تا اوزکند یک مرحله، سپس تا عقبه یک مرحله، سپس تا طباش یک مرحله، سپس تا برسخان بالا شش مرحله سپس نا نقطه بغراخاقان همان اندازه است.

از اخسیکت گرفته تا باب دو برید، سپس تا مرمغان نیم مرحله، سپس تا جاجستان یک مرحله، سپس تا صامغر دو برید، سپس تا خجنده یک مرحله است.

از اسبیجاب گرفته تا شاواب دو برید، سپس تا بدوخکث همان اندازه، سپس تا تمتاج یک مرحله، سپس تا بارجاخ دو برید، سپس
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۰۱
تا منزل یک مرحله،* سپس تا شاوغر نیم مرحله و از شاوغر تا طراز دو برید است.

از اسبیجاب گرفته تا غزگرد دو برید، سپس تا بنکث یک مرحله است.

از بنکث گرفته تا ستورکث یک مرحله، سپس تا بناکث دو برید، سپس تا نهر شاش دو برید، سپس تا خاوص یک مرحله، سپس تا زامین یک مرحله است.

از بنکث شاش گرفته تا کان فقره یک مرحله، سپس تا جاجستان یک مرحله، سپس تا ترمغان یک مرحله است. از بنکث تا غرکرد یک مرحله، سپس تا اسبیجاب دو برید است.

از زامین گرفته تا خاوص یک مرحله و از زامین تا ساباط دو برید، سپس تا شاوکث یک مرحله، سپس تا خجنده یک مرحله است.

از سمرقند گرفته تا زرمان یک مرحله، سپس تا ربنجن یک مرحله، سپس تا دبوسیّه یک مرحله، سپس تا کرمینیه یک مرحله، سپس تا طواویس یک مرحله، سپس تا دیمس یک مرحله، سپس تا بخارا یک مرحله است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۰۲

از سمرقند گرفته تا زامین یک مرحله، سپس تا خاوس بک مرحله سپس تا بناکث یک مرحله، سپس سقورکث یک مرحله، سپس تا بنکث یک مرحله است.

از سمرقند گرفته تا درزده یک مرحله، سپس تا کش یک مرحله سپس تا کندک یک مرحله، سپس تا در آهنین یک مرحله، سپس تا قرنه یک مرحله، سپس تا ترمذ یک مرحله است.

از بخارا گرفته تا بیکند یک مرحله، سپس تا میان‌کال یک مرحله سپس تا فربر یک مرحله سپس تا جیحون نیم فرسنگ است.

از بخارا گرفته تا جکم یک مرحله، سپس تا رباط کهنه یک مرحله سپس تا چاه سعید یک مرحله، سپس تا بزده یک مرحله، سپس تا رباط خواران یک مرحله، سپس تا دیه بخاریان یک مرحله، سپس تا دیه خوارزمیان یک مرحله، سپس تا بلخان یک مرحله، سپس تا کالف یک مرحله، سپس تا مرحله قیاسین یک مرحله سپس تا ترمذ یک مرحله است [از قوادیان تا ترمذ نیز دو مرحله است].

از بخارا گرفته تا امزه [اسوه] دو برید، سپس تا رباط تاش یک مرحله، سپس تا شوروخ یک مرحله، سپس تا رمل یک مرحله. سپس تا رباط طغان یک مرحله، [سپس تا مضیق یک مرحله]، سپس تا رباط
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۰۳
جکربند یک مرحله، سپس تا رباط حسن یک مرحله، سپس تا نابادغین سپس تا مضیق نهر یک مرحله، سپس نا رباط ماش یک مرحله، سپس تا رباط سنده یک مرحله، سپس تا بغرقان یک مرحله، سپس تا شواخان یک مرحله، سپس تا کاث یک مرحله است.

از کاث گرفته تا خاس یک مرحله، سپس تا نوزکات دو برید، سپس تا وایخان در سمت راست یک مرحله، سپس تا نوباغ یک مرحله، سپس تا مزداخقان در میان بیابان دو مرحله، سپس تا درسان دو برید، سپس تا کردر یک مرحله، سپس تا جویقان دو برید، سپس تا دیه براتکین یک مرحله، سپس تا دریاچه یک مرحله است.* از رباط ماش گرفته تا امیر یک مرحله، سپس تا پاراب سار دو مرحله سپس تا ارذخیوه یک مرحله است. از مرداخقان تا وردراغ یک مرحله است.

از کاث گرفته تا غردمان یک مرحله، سپس تا وایخان دو برید، سپس ارذخیوه یک برید، سپس تا نوک باغ یک مرحله است.

از اوزارمند گرفته تا دسکاخان خاس دو برید، سپس تا رخش‌میثن یک مرحله، سپس تا خیوه یک مرحله، سپس تا کردزانخاس دو برید، سپس تا زردوخ یک برید، سپس تا هزار اسب دو برید است. از اوزارمند تا روزوند

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۰۴

یک برید، سپس تا نوزوار یک مرحله، سپس تا زمخشر یک مرحله و همچنین است تا جرجانیه.

[از «جرجانیه» گرفته تا «ارکوا» یک مرحله، سپس تا رباط «باهان» یک مرحله، سپس تا رباط «مهدی» یک مرحله، سپس تا رباط «میان شاه [چاه]» یک مرحله، سپس تا «چاه حاکم» یک مرحله، سپس تا رباط «بو سهل» یک مرحله، سپس تا رباط «دوغاج» یک مرحله، سپس تا رباط «جعفر» یک مرحله، سپس تا «افراوه» یک مرحله است].

از بخارا گرفته تا «نخشب» در بیابان سی فرسنگ است که چند رباط در آنجا هست، سپس تا «چغانیان» ده مرحله کامل است.

از چغانیان گرفته تا «دارزنجی» یا تا «باسند» یا تا «ناساب [؟]» یا تا سنگرده یک مرحله است. از چغانیان تا «بوراب» دو برید است. از چغانیان تا «بهام» یا تا «غش» یا تا «زینور» سه مرحله سه مرحله است.

از چغانیان تا «هنبان» دو مرحله، از چغانیان تا ختّل* سی فرسنگ است و از چغانیان تا سمرقند چهل.

[از «جیحون» تا «آمل» یا تا «فربر» یک فرسنگ است.

از بخارا گرفته تا «بیکند» یا تا «جکم» یا تا «امزه» یک مرحله یک مرحله است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۰۵

از بخارا گرفته تا «قراجون» یا تا فرخشه یا تا «طواویس» یک مرحله یک مرحله است.

از «بیکند» گرفته تا «میان کال» یک مرحله، سپس تا «فربر» یک مرحله است.

از قراجون گرفته تا «میان کال» یک مرحله، سپس تا رباط «آستانه» یک مرحله، سپس تا مای‌مرغ یک مرحله، سپس تا «نسف» یک مرحله است.

از «سمرقند» گرفته تا «بارکث» یا تا درزده یا تا «زامین» یک مرحله یک مرحله.

از «بارکث» گرفته تا «رباط سعد» یک مرحله.

از اوشر و سنه گرفته تا «ساباط» نیم مرحله است.

از «زامین» گرفته تا دزک یک مرحله، سپس تا «خرقانه» یک مرحله است.

از «اشروسنه گرفته تا «فغ کث» نیم مرحله، سپس تا خجنده یک مرحله است.

از «بنکث» گرفته تا ستورکث یک مرحله، سپس تا وینگرد یک یک مرحله، سپس تا «چاه حمید» یک مرحله، سپس تا «چاه حسین» یک مرحله، سپس تا «دیزک» یک مرحله، سپس تا «خرقانه» یک مرحله، سپس تا «رباط سعد» یک مرحله است.

از «بنکث» گرفته تا رباط «انفرن» یک مرحله، سپس تا غر کرد یک مرحله، سپس تا اسپیجاب یک مرحله است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۰۶

از «اخسیکث» گرفته تا «خواقند» یک مرحله، سپس تا «خجند» یک مرحله، سپس تا «شاوکث» یک مرحله، سپس تا «ساباط» یک مرحله سپس تا «زامین» یک مرحله، سپس تا «فورنمذ» یک مرحله، سپس تا «رباط سعد» یک مرحله است.

از «قبا» گرفته تا زندرامش یک مرحله، سپس تا «رشتان» یک مرحله، سپس تا «سوخ» یک مرحله و تا کند یک مرحله، سپس خجند یک مرحله است.

از «اسپیجاب» گرفته بدخکث یک مرحله، سپس تا «طراز» یک مرحله است. از «تون کث» تا مادر شهر چین، چنانکه پیکها برای جیهانی گفته‌اند و او در کتاب خود آن را یاد کرده است یکصد و چهل روز راه است.

از بخارا گرفته تا بموجکث یا تا «مغکان» یک مرحله یک مرحله است.

از بخارا گرفته تا زندنه دو برید است.

از «سمرقند» گرفته بنج کث یک مرحله، و از «سمرقند» تا اشتیخن یک مرحله، و از «سمرقند» تا ابارکث یا تا ورغسر دو برید دو برید است، از «سمرقند» تا وذار یا تا کبودنج کث یک برید یک برید است. از «کش» تا «نسف» سه مرحله و از آن جا تا «چغانیان» شش و از آن تا نوقد قریش یک أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی ؛ ج۲ ؛ ص۵۰۷

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۰۷

مرحله، و از آن تا «سونج» دو مرحله و از نسف تا بزده یک مرحله، و از خرقانه تا دزک یک مرحله، سپس تا «زامین» یک مرحله است.

از «چغانیان» تا «قوادیان» سه مرحله و همچنین تا «واشکر» یا «شومان».

از «باراب» گرفته تا «شاوغر» دو مرحله، از «اخسیکث» تا کروان یک مرحله، و همچنین است تا «وان کث»].* از «بلخ» گرفته تا خلم دو مرحله، سپس تا وروالیز همان اندازه، سپس تا «طالقان» نیز مانند آن، سپس تا بدخشان هفت مرحله است.

از خلم تا سمنگان دو مرحله، سپس تا اندرا به پنج مرحله، سپس تا کاربایه سه مرحله، سپس تا بنجهیر یک مرحله، سپس تا فروان دو مرحله [سپس تا «بامیان» سه مرحله].

از «بلخ» گرفته تا بغلان شش مرحله، از «سمنگان» تا بغلان چهار مرحله است.

از «بلخ» گرفته تا مذر شش مرحله، سپس که یک مرحله، سپس تا «بامیان» سه مرحله است. از «بلخ» تا اشبورقان همان اندازه، سپس فاریاب همان اندازه، سپس تا «طالقان» همان اندازه است.

از «بلخ» گرفته تا شاوگرد یک مرحله، سپس تا ترمذ یک مرحله است.*

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۰۸

از «یهودیه» گرفته تا «قلع» یک مرحله، سپس تا «اشبورقان» همان اندازه سپس تا سدره یک مرحله، سپس تا وشتگرد یک مرحله، سپس تا «بلخ» نیم مرحله است.

از «یهودیه» گرفته تا «قصر امیر» یک مرحله [سپس تا رباط یک مرحله، سپس تا بلخ یک مرحله] سپس تا «فاریاب» یک مرحله، سپس تا «کرک» یک مرحله، سپس تا «طالقان» یک مرحله است.

از «یهودیه» گرفته تا «انبار» یک مرحله، سپس تا «جوین» و «ملین» یک مرحله، سپس اندخوذ یک مرحله، سپس تا رباط افریغون» یک مرحله، سپس تا قنات‌های [قبر. ح. ل] غیاث یک مرحله، سپس تا «کرکوه» یک مرحله است.

از مرو گرفته تا دفاز» یک مرحله، سپس تا «مهدی آباد» یک مرحله، سپس تا «بحیر آباد» یک مرحله، سپس تا «قرینین» یک مرحله سپس تا «اسد آباد» یک مرحله سپس تا «حوزان» یک مرحله، سپس تا «قصر احنف» دو برید، سپس تا ارسکن * یک مرحله، سپس تا» اسراب»

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۰۹

یک مرحله، سپس تا «کنجاباد» یک مرحله، سپس تا «طالقان» یک مرحله سپس تا «کسحان» یک مرحله، سپس تا «یهودیه» یک مرحله است.

از «مرو» گرفته تا جروجرد یک مرحله، سپس تا «دندانقان» یک مرحله، سپس تا «قلستانه» یک مرحله، سپس تا اشترمغک یک مرحله سپس تا «سرخس» یک مرحله است.

از «مرو» گرفته تا کش‌میهن یک مرحله، سپس تا رباط «حدید» یک مرحله، سپس تا رباط «نصرک» یک مرحله، سپس تا «چاه حماد» مرحله، سپس تا رباط «بارس» یک مرحله، سپس تا «آمل» یک مرحله سپس تا «جیحون» یک فرسنگ است.

از «ابشین» گرفته تا رباط «شور» یک مرحله، سپس تا رباط «شار» یک مرحله سپس تا دیه «قاضی» یک مرحله، سپس تا «شورمین»

یک مرحله، سپس تا دیه «مجوس» یک مرحله، سپس تا «خاوه» یک مرحله سپس تا رباط «میانه» یک مرحله. سپس تا «کروخ» یک مرحله، سپس

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۱۰

تا «هرات» یک مرحله است.

از ابشین گرفته تا رباط کزروان یک مرحله، سپس تا «مرزک» یک مرحله، سپس تا رباط «روذ» یک مرحله، سپس تا «مرورود» یک مرحله سپس تا «جسر جر» یک مرحله سپس تا «طالقان» یک مرحله، از «ابشین» تا «دزه» تا «مرو روذ» ده فرسنگ است.

[از «ابشین» گرفته تا «قصر اعلی» یک مرحله.

از مرو روذ گرفته تا «قصری» یک مرحله، سپس تا رباط «عمدی» (عمری) یک مرحله، سپس تا رباط «جعفر» یک مرحله، سپس تا رباط «ابو نعیم» یک مرحله، سپس تا «سرخس یک مرحله.

از «مرورود» گرفته تا «قصر احنف» یک مرحله، سپس تا لوکر یک مرحله، سپس تا «قرینین» یک مرحله، سپس تا رباط «امیر» یک مرحله، سپس تا رباطی دیگر یک مرحله سپس تا «حیرند» جیرنج یک مرحله، سپس تا «مرو» یک مرحله است.

از «مروذ» گرفته تا «قصر احنف» یک مرحله، سپس تا «بغشور» یک مرحله، سپس تا «قریتین» یک مرحله، سپس تا «نبوه» یک مرحله سپس تا «بادغیس» یک مرحله است].* از «هرات» گرفته تا «اسفزار» سه مرحله، تا «مالن» یا تا «کروخ» یا تا «باشان» یک مرحله یک مرحله است.

از «باشان» گرفته تا «خیسار» یک مرحله: سپس تا «استربیان» یک مرحله، سپس تا «مار آباد» یک مرحله، سپس تا اوفه یک مرحله،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۱۱

سپس تا خشت یک مرحله و آن در «غور» است.

از «هرات» گرفته تا «ببنه» دو مرحله، سپس تا «کیف» یک مرحله، سپس تا بغشور یک مرحله است.

از «غزنین» گرفته تا رباط «بارد» یک مرحله، سپس تا «اسناخ» یک مرحله، سپس تا «خس» یک مرحله، سپس تا «بامیان» یک مرحله است، از «غزنین» گرفته تا کردیز یک مرحله، سپس تا «اوغ» یک مرحله سپس تا «لجان» که یک چشمه آب دارد، سپس تا ویهند هفده [نوزده] منزل کامل در سرزمین سند و هند است.

از بشت گرفته تا رباط «فیروز قند» یک مرحله، سپس تا «میگون» یک مرحله، سپس تا رباط «کشرّ» یک مرحله. سپس تا بنجوای یک مرحله، سپس تا «بکر آباد» یک مرحله سپس تا «خرساد» یک مرحله، سپس تا رباط «سراب»* یک مرحله، سپس تا رباط «اوقل» [اوز] یک مرحله، سپس تا «خنکل آباذ» یک مرحله، سپس تا دیه «غرم» یک مرحله سپس تا دیه «خاست» یک مرحله، سپس تا دیه «حومه» یک مرحله، سپس تا خایسار یک مرحله است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۱۲

از «سفنجاوی» گرفته تا «رباط» یک مرحله، سپس تا «جنکی» یک مرحله، سپس تا رباط حجریه یک مرحله، سپس تا «بنجوای» یک مرحله است.

از «بست» گرفته تا «داور» [ذاورا] چهار مرحله، سپس تا غور یک مرحله است.

از «زرنگ» گرفته تا کرکویه یک مرحله، سپس تا بشتر یک مرحله سپس تا گوین یک مرحله، سپس تا «بستک» یک مرحله، سپس تا «کنجر» یک مرحله، سپس تا «سرشک» یک مرحله، سپس تا دره فره یک مرحله، سپس تا «فره» یک مرحله، سپس تا «دره» یک مرحله، سپس تا «کوستان» یک مرحله، سپس تا «جاشان» یک مرحله، سپس تا «کاریز «سری» یک مرحله، سپس تا «سیاه کوه» یک مرحله، سپس تا «جامان» یک مرحله، سپس تا «هرات» یک مرحله است.

از «زرنگ» گرفته تا «زانبوق» یک مرحله، سپس تا «سروزن» یک مرحله، سپس تا «حروری» [حروزن] یک مرحله، سپس تا «دهک» یک مرحله، سپس تا رباط «کرودین» یک مرحله، سپس تا رباط «قهستان» یک مرحله، سپس تا رباط عبد اللّه یک مرحله، سپس تا «بست» یک مرحله است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۱۳

از «زرنگ» گرفته تا «جزه» سه مرحله، سپس تا «فره» یا تا قرنین دو مرحله دو مرحله است. و از «فره» تا «نه» یک مرحله، و از زرنج تا «طاق» یک مرحله و از «زرنج» با «کش» سی فرسنگ راه است.

از «قاین» گرفته تا «تون» یک مرحله است.* از «قاین» گرفته تا ینابذ دو مرحله، سپس تا کنذر همان اندازه، سپس تا «طرثیث» دو برید است [سپس تا قلعه یک مرحله، سپس تا «یناوذ» یک مرحله] و از ینابذ تا سنگان یک مرحله، سپس تا «جایمن»، سپس تا مالن کواخرز یک مرحله، سپس تا «بوزجان» دو مرحله، سپس تا «ملاحّه» یک مرحله، سپس تا «قصر» یک مرحله است.

از «نیشابور» گرفته تا «بیسکند» یک مرحله، سپس تا «حسین آباذ» یک مرحله، سپس تا «خسروجرد» یک مرحله، سپس تا «نوق» یا تا «یحیاباذ» یک مرحله، سپس تا «مزینان» و «بهمن آباد» یک مرحله سپس تا «اسد آباد» یک مرحله، سپس تا هفدر یک مرحله است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۱۴

از «نیشابور» گرفته تا «دژباد» یک مرحله، سپس تا «رماده» یک مرحله، سپس تا «صاهه» یک مرحله، سپس تا «مزدوران» یک مرحله، سپس تا «اوگینه» یک مرحله، سپس تا «سرخس» یک مرحله است.

از «دژباد» گرفته تا «فرهاگرد» یک مرحله، سپس تا «نوکده» یک مرحله، سپس تا «ملایکرد» یک مرحله، سپس تا بوزجان یک مرحله، سپس تا «کلنا» یک مرحله، سپس تا «ق» [تو] یک مرحله سپس تا «امده» یک مرحله، سپس تا «هرات» یک مرحله است.* از «قصر» گرفته تا «ملاحّه» یک مرحله، سپس تا «سنگان» یک مرحله، سپس تا «ینابذ» دو مرحله [و از «رماده» یا «صاهه» تا «نوقان» یک مرحله] است.

از «نیشابور» گرفته تا «گلکاو» یک مرحله، سپس تا «دارین» یک مرحله، سپس تا «نمخکن» یک مرحله است. پس در آنجا هر کس

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۱۵

«نسا» را بخواهد یک مرحله تا «ریک» می‌رود، و از آن تا «فرخان» یک مرحله، سپس تا «بردر» یک مرحله، سپس تا «بغداو» یک مرحله، سپس تا «نسا» یک مرحله است.

و هر کس «ابیورد» را خواسته باشد به «دزاوند» که در یک مرحله‌ایست می‌رود، و از آن تا «حویران» یک مرحله است، سپس تا «قل‌میهن» یک مرحله، سپس تا «ابیورد» یک مرحله است. از «قل‌میهن» تا «کوفن» نیز یک مرحله، و از آن تا «ابیورد» یک مرحله است.

از «نیشابور» گرفته تا «بغیشن» [یا تا کلکاوا] یک مرحله، سپس تا «سرخ ده» یک مرحله، سپس تا «مشهد» [نوقان] یک مرحله، سپس تا «طابران» دو برید است [از آن دو جا تا «عقبه» یک مرحله یک مرحله است، از «نیشابور» گرفته تا «عقبه» یک مرحله است از «نیشابور» گرفته تا «نشدیغن» [بشدیعن] یک مرحله، سپس تا «رباط» یک مرحله، سپس تا «رباط» دیگر یک مرحله، سپس تا طریثیث یک مرحله است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۱۶

از «نیشابور» گرفته تا «ریوند» یک مرحله، سپس تا «مهرگان» دو مرحله، سپس تا «اسفراین» همان اندازه.

[از «نسا» گرفته تا رباط «مرغز» یک مرحله، سپس تا «برازوند» یک مرحله، سپس تا «جرمقان» یک مرحله است. از «نسا» تا «کوفن» بیست و پنج فرسنگ است].

و در بیان فاصله‌های این سرزمین به همین اندازه بسنده می‌کنیم:

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج‌۲، ص: ۵۱۷

۸- سرزمین دیلم

اشاره

اینجا سرزمین پیله و پشم است. میوه‌هایش را به همه سود می‌برند کارگرانش مهارت دارند، پارچه‌هایش در مصر و عراق نامبردار است.

یارانش فراوان، نرخها مناسب، شهرهایش پاکیزه رفتار مردم پسندیده است، بزرگان را گرامی و بر کوچکتران رحم می‌دارند، در فقه سر آمدند و در حدیث زبردست و در کارزار مردند. جملگی بی‌آلایش و پاکدامن، عادتها پسندیده، دریای ایشان گود، شهرهایشان در کرانه‌ها، ماهی‌ها پروار، آبادیها ثروتمند، فراورده‌ها گوناگون، برنج فراوان است، میوه‌های گوارا، انجیر، زیتون، اترنج، خرنوب، عناب بسیار انگور خوب دارد. روستاها فراخ، شهرها زیبا، خیشها شگفت‌انگیز، نامش پرآوازه، آب فراوان، درآمد بسیار، پارچه‌های خوب دارد.

و از آن رو، آن را به دیلم نسبت دادم که این قوم در بخشی از آن زندگی می‌کنند و پادشاهی دارند و ریشه ایشان از آنجا است، و اینان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج‌۲، ص: ۵۱۸

امروزه بر آن و همسایگانشان چیره هستند و پیشوایان اسلام را نزد خود دارند، عوام و خواص مردم ایشان را پذیرفته‌اند و من نامی که همه این سرزمین را در برگیرد نیافته‌ام، پس همه آن را به ایشان منسوب داشتم، و نام این قوم را لقب آن سرزمین خواندم تا بتوانم خوره‌هایش را بخشبندی کنم و هر یک را نامبردار سازم.

این سرزمین چندان بزرگ نیست و شهرهای بسیار ندارد. پس اگر واژه جمال به معنی کوهستان نبود، و شامل بخشی از سرزمین عراق نمی‌شد، من دیلم را به جبال می‌افزودم و ری را مرکز آن می‌شمردم تا قومس ناحیت آن باشد. و این نقشه آنست:

گزارش:

من آن [سرزمین] را به پنج خوره بخش کردم. نخستین آنها از از سمت خراسان قومس سپس گرگان، طبرستان، دیلمان، سپس خزر است و دریاچه در میان این خوره‌ها است، بجز قومس که در بلندیهای میان ری و خراسان جا دارد و طبرستان قومس را از دریاچه جدا می‌کند.

قومس: خوره‌ایست فراخ و دلگشا با میوه خوب. هشتاد در هفتاد فرسنگ* بیشتر آن کوهستان است. شهرها اندک و کم جمعیت ولی چارپا [و گوسفند] بسیار دارد خراجشان سنگین، هوایشان معتدلست [آبادیها خوب دژها استوار. مردم نیکخواه، دانش دوست، در هنر

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج‌۲، ص: ۵۱۹

ماهرند]. قصبه آن دامغان شهرهایش: سمنان، بسطام، زغنه، بیار، مغون.

گرگان: خوره‌ایست در دشت و کوه اگر سردسیر نبودی خرما در آن بعمل می‌آمد! ترنج، زیتون، عنّاب و انجیر دارد. نهرها پر آب باغها فراوان، روستای بزرگ و پر برکت، دریایش نزدیک، شهر پاکیزه، نامش پرآوازه، خراجش سنگین. نام قصبه که مرکز

سرزمین نیز هست شهرستان است. از شهرهایش: استرآباذ، آبسکون، الهم ، آخر، رباط.

طبرستان: خوره‌ایست در دشت ساحلی که کوههائی نیز دارد، بارانش بسیار، زندگانی در آن دشوار، کثیف و پر پشه است. بیشتر نانشان از برنج است، با ماهی و سیر و مرغهای آبی بسیار، کشت‌زار کتان و قنب دارد [و به ویژگیهایی نامبردار است]. قصبه آن آمل است از شهرهایش: سالوس، میله، ما مطر ترنجس ، ساریه، طمیسه ، هرمی بود ممطیر، نامیه ، تمیشه .

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۲۰

دیلمان: خوره‌ایست کوهستانی [گیل‌ها در دشت و دیلمان در کوهها زندگی می‌کنند] شهرهایش کوچکند، مردم نه شایستگی دارند و نه دانش و نه دین، بلکه دولتمردانند و رجّاله و حشم ایشان، با آداب و رسومی شگفت‌انگیز و دیه‌های فراوان.

من جیل (گیلان) را نیز به ایشان منسوب داشتم زیرا بیشتر مردم فرقی میان ایشان نمی‌نهند [رودها، کشتزارها، درختستانها و دیه‌ها بسیار دارد].

قصبه آنجا بروان و از شهرهایش: لامر، شکیرز، تارم، خشم.

قسمت گیلان نیز شامل دولاب، بیلمان شهر ، کهن روذ است.

خزر: خوره‌ایست پهناور در پشت دریاچه، خشک و با دشواری است. گوسفند و عسل و یهودی بسیار دارد، در انتهای آن سد یاجوج و ماجوج است. با کشور روم هم مرز است. دو رودخانه دارد که بیشتر شهرهایش در کنار آنند و به دریاچه می‌ریزند. در مرزهایش با گرگان بنقشله قرار دارد که قصبه آن اتل است و از شهرهایش: بلغار، سمندر، سوار، بغند، قیشوی، خملیج بلنجر، بیضا می‌باشد.

دامغان: قصبه‌ایست کوچک در یک ریگزار. اطرافش ویران گرمابه‌هایش بد، بازارهایش نازیبایند، بزرگان بسیار ندارد، ولی هوایش نیکو است و مردمش سربزیرند.*

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۲۱

دژی با سه دروازه دارد: دروازه ری، دروازه خراسان، دروازه ... دو بازار پائین و بالا دارد که مانند خانه‌ای کوچک است، و برای رباط افراوه و دهستان و ره‌ماندگان وقف شده است، ولی اجاره آن برداشت نمی‌شود. به طور ارثی در آن نشسته و چیزی بر آن نمی‌افزایند. جامعی پاکیزه و خوش منظر در کوچه دارد. حوضهائی مانند حوض آبهای مرو دارند. [با چند در، در کنار راه ری است].

سمنان: در کنار جاده است. جامعی خوب در بازار دارد. جوی آبی به نوبت از آنجا می‌گذرد و استخرهایش را پر می‌کند. شهر کاهش یافته و در برابر آن دیهی بنام سمنانک در سمت ری هست که بازاری گرم دارد.

بسطام: جمعیت اندک، باغهای بسیار، میوه نیکو دارد روستایش دلگشا و جامعش زیبا است و همچون دژی در میان بازارها می‌باشد. آب روان دارند [گلابی آن را به عراق نیز می‌برند].

مغون: کنار راه خراسان و زغنه زریعه است. میوه‌های خوب دارد.

بیار: شهریست که دژ و بارو و کشت‌زار و نهرها و تاکستان و میوه دارد و در منطقه [عجم] و کوهستان نامبردار می‌باشد. در خراسان، کارگزاران، ثروت، بدهکاری و آمد و شد دارند. در ادب نیز بزرگان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۲۲

و پیشوایان دارند. مرکز شتر و گوسفند و روغن است. در ساختمان و رسم ماهرند. مردانگی و دین داری و نیکخواهی ایشان را عام و خاص خستوانند. زنان هنگام روز در راه دیده نمی‌شوند، آوازه‌خوان و می‌گسار ندارند، در هیچ یک از دو سو بدعت گزاری نیست، فقیه و ناظر و غیر حنیف ندارند، در همه جهان نامبردارند. در افروشه من از ایشان داستانها و در املاک قصه‌ها می‌دانم.

ثروتمندانی با نقدینه و چهارپا. و به بذل و بخشش نامبردار می‌باشند. ولی عیب‌هائی نیز دارند: منبر که نشان شهر بودن است ندارند. بازارشان در خانه‌ها است و فروشنده زنانند و از سلطان فرمان نمی‌برند.* آب برای زمین و باغ کم دارند، و مانند ارّجان به در چهار بخش بندی شده است. بر کرّامیان سخت تعصب می‌ورزند. حکومتش از دیلمیان به سامانیان برگشته است. آسیاها زیر زمین، آب از بالا بدانها فرو می‌آید.

جای این شهر در کنار بیابان ناپسند است. دو بارو دارد که خانه‌ها در میان آن دو می‌باشد. مسجد بزرگ در میان باروی درونی است، که یک در، به آن دارد. و در میان آنجا یک دژ بزرگ ویران شده هست.

باروی بیرونی سه در آهنین دارد. خرمن‌ها نیز درون بارو می‌باشند.

من از آن رو [و به دو دلیل] درباره بیار مانند قصبه‌ها درازگوئی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۲۳

نمودم:

[نخست آنکه بدانی، من با توانائی بر دراز گوئی، درباره شهرها کوتاه آمده‌ام تا مبادا کتاب دراز شود دوم] آنکه ریشه خویشاوندان مادری من از آنجا می‌باشد. هر قومسی را که شما در بیت المقدس ببینی بدانکه از آنان است.

مردمان جدّ من ابو طیّب شواء را می‌شناسند و می‌گویند: وی با هجده تن پس از پیشامد حمریّهٔ از آنجا به شام آمده است.

شهرستان: مرکز افلیم و قصبه گرگان است. پر از میوه زیتون، انار می‌باشد. در میان شهرها به رمله فلسطین همانند است. مردمش آداب و رسومی ویژه و مردانگی و درست کاری دارند. سربزیر و نرم و با گذشتند. بازارها و مسجدهایش زیبایند، خربزه و حلوا و بادمجان نیکو دارند. نان آن جا گونی با روغن خمیر شده باشد. نارنج، ترنج عناب دارد، نخل هم دارد اگر سرما خرمایش را نزند. ماهی خوشمزه و شگفت‌انگیز همچون گاو دارد، پس شهری گران قدر و ثروتمند بشمار است. نهرهایش پل و سقف دارند. پیران با دین و دانش و ثروت دارد.

مسجدها را نقاشی کرده و دیوارها را دامن آراسته. شهر مانند فسا و بغداد دو بخش است، و طبق معمول دکان و منبر را با هم دارد. کنار کاخ امیر، میدانست أذان را با آواز می‌گویند، خطیب ایشان حنفی و اقامه را جفت می‌آورند. هم دریا دارد، هم روستای دهستان، باغستان و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۲۴

درختها و نیستان و خرما رود آن را فرا گرفته است.

فراموش مکن که فراموشی دشمن دانش است، انجیر و زالزالك و انار بی‌بند و بار و بی‌بها در اختیار همگان می‌باشد. کوههای آباد همانند کوه لبنان و کاروانسراهای زیبا و مسجد دینار همه این نیکویها را دارد ولی بشنو از بدیهایش:

شهری سخت گرمسیر به مگس و پشه‌هایی چون گرگ خونخوار گرفتارند. گوئی نام گرگان نیز از آن گرفته شده باشد. انجیرش تب آور آبش در گودالها است. کسی که در آن نشیمن گزیند بایستی کفن خویش آماده سازد. زیرا که داسهای این شهر تن‌ها را درو می‌کند. هنگامی که بر شتر قربانی روز عید سوار باشند نیز دو دستگی دارند، گروهی زخم خورده گروهی سرگردانند. کشاکش و کشتار دو سپاه از ایشان دور نمی‌شود، سپاه دیلم و سپاه ترک از آن سامانیان با تعصب وحشیانه از دو سو، و تشیع افراطی و مخلوق دانستن قرآن .

نه کوچه دارد. نخست کوی سلیمان، سپس کوی قومسیان، سپس کوچه راه حیّان، سپس کوی کنده، سپس کوی بادنجان و کوی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۲۵

بارگاه و پیش از آن کوی خراسان است. چنین است آنچه من از گرگان بخاطر سپرده [برای شما سجع بندی کردم].

بکر آباد: بـه آن چسبیـده، میـان آن دو نهری و پلهـایی اسـت. شـهر ماننـدی اسـت آبـاد، مسـجدهائی زیبـا و پیران بزرگـوار دارد. گورستانی بزرگ برابر شهر در پشت نهر هست که پل دارد [گورستانی بزرگتر از آن در هیچ شهر ندیده‌ام] نهری دیگر نیز در دامنه دارند بنام طیفوری که از دیگری پاکیزه و گواراتر است. چاه‌های شیرین نیز دارند.

اسْتَراباذ: خوش‌هواتر با آبی گواراتر از گرگان، بیشتر مردم ابریشم باف و ماهر در آنند. دژ آن ویران و خندقش پر شده است. جامع در بازار و دم در آن نهریست.

آبَسْکون: بنـدریست که باروئی آجرین دارد. جامعش در بازار و نهر در کنار شـهر است. درگاه گرگان و بارانداز آن دشت پهناور است.

هری: بندری کوچکتر از آبسکون و کم جمعیت‌تر از آن است مردمش لاغر اندامند.

آخُرْ: شـهرک روستای دهستان در سمت راست جاده به سوی رباط است. آتشگاه (مناره) ای دارد که از دیه‌های دور دیده می‌شود. همه دیه‌های دهستان بیست و چهار دیه است که از بهترین بخشهای گرگانست رباط: در دهانه بیابان واقع شده، سلطان باروی آن را کـه دارای سـه در بـوده ویران کرده اسـت.* آبـاد و پـاکیزه است، مسـجدهای زیبـا، بازارهـای روشن، خانه‌هـای نیکـو، خوراکهـای خوشمزه دارد، جامع ندارد. مسجد کهنه آنجا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۲۶

دیوار چوبین دارد و روشن است. در پـائین ربـاط در جـائی هماننـد دنـدانقان است. در میـان آنجا مسـجد و مناره‌ای از آن اصـحاب حدیث هست و دیگر مسجدها از آن پیروان ابو حنیفه است.

آمل: قصـبه طبرستان، شهری نامبردار است. پارچه‌هائی در زیبائی شگفت‌انگیز، و وسایل رفاهی ویژه و بیمارستانی [آباد] با دو جامع دارد که هر یـک رواقی دارد، جـامع عتیق نهری و درختهـائی دارد و در کنار بازار است. جامع دیگر نیز نزدیک آنست. نهری دیگر نیز دارنـد که آسیاهای کوچـک را می‌گردانـد [بازرگـانی‌اش خوب است] از خوشـی آب و هوا که مپرس! [چشـمان زیبـا] کمرها باریک دیده‌ها دوربین. سیر عطر ایشان، برنج آرد ایشان است، نهرها چون اشک

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۲۷

چشم. دانش بسیار. هیچ‌گاه از امام و نظار [و ادیبان و فقیهان] خالی نبوده است. ولی نانشان سبک و خورش ایشان بد و عیب ایشان فراوان و پشـه ایشـان شـگفت‌انگیز و فسق ایشـان بسیار و بارانشـان فراوان و گرمایشـان سـخت و خانه‌هایشـان از [چـوب] و علـف، عادتهایشان زشت.

نان گنـدم آنجا گیـج کننده [ولی نان برنجین که بیشتر است نه چنان باشد] مرغابی‌ها فلج کننده، پشه‌ها ناراحت کننده است. سـقفها چکه می‌کند، هوا بد، زبانشان تند، شهر کثیف، بازار چرکین، تابستان بارانی است.

سالوس : دژی از سنگ دارد و جامعش در کنار است.

سـاریه : آبـاد است، دانش و پارچه‌هـای خوب، بازار و اخلاق نیکو دارنـد. بار و خنـدق با پلهای بزرگ دارد. در جامع یک درخت نارنج برّاق و در سـر پل یک درخت انجیر درشت هست. اگر در آن دقت کنی اوصاف درخشان آن را خواهی شـناخت و صفها که من در آنها دیـدم همیشـگی بود نه عاریت، و من راست می‌گویم چه در اندیشه آخرت هسـتم.* بروان : قصـبه دیلم است. نه ثروتی دارد و نه اهمیتی، نه ظرافتی نه شرافتی، نه گردشگاهی زیبا، نه خانه‌ای مرفّه، نه بازار فراخ، نه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۲۸

شهری بزرگ و نه جـامعی، بلکه همه دیه‌هـائی کثیف است، ولی مردمی چست دارد و سـپاهیان چالاـک و یک پارچه از آن خیزد. امیرنشین آنجا شهرستان خوانده می‌شود، و در آن چاهی کنده‌اند که دارائی و وسائل خویش در آن پنهان دارند.

سلاونـد: دژی در آنست که سـمیویروم خوانـده می‌شود، پیکره درنـدگان و خورشـید و مـاه از زر بر آن نهـاده شـده. خانه‌ها از گل است.

خشم: شـهریست که داعی در آنجـا است. [روسـتائی فراخ] و بازاری آباد دارد که جامع در یک سوی آنست و نهری در کنار آن با پلی بزرگ هست و خانه امیر در آنجا است. کوچک است و تارم نیز مانند آنست.

طالقان: بزرگ و آباد و کهن [و از قصـبه بزرگتر] است. و در این خوره بی‌مانند می‌باشد. شایسته بود که امیرنشین باشد و به نظر من دوری آن مانع ایشان شده است. دانشمندان بزرگ و بذله گویان [و پیران فهمیده] دارد [در یک مرحله‌ای قزوین است].

دولاب : قصبه جیل (گیلان) است. ساختمانهایش با سـنگ و گـچ است. جامع در کناری از آن است. شـهری خوب و بازارش زیبا است. جلو جامع میدانی است و پشت آن گودالی برای فاضل آب.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۲۹

کهن روذ: نزدیک نهر است. برخی ساختمانها سنگ و برخی خرگاه است. جامع در میان شهر است.

موغکان : جمعیت و درآمد آن کاهش یافته است. دیگر- شهرهای گیلان در کرانه هستند.

اِتِل: قصـبه‌ای بزرگ بر رودخانه‌ایست که به دریاچه می‌ریزد و اتل نام دارد و نام قصـبه نیز از آن گرفته شـده است. زیرا که در کنار آن در سـمت گرگان است. پیرامن و درون آن درختسـتانها است. مسـلمان زیاد دارد. [اما یهودیان بر آن چیره‌اند] شاه ایشان یهودی بود که فرمانداران مسـلمان و یهودی و نصارا و بت‌پرست با قانون ویژه داشت.* شنیدم که مأمون از راه جرجانیه بر ایشان یورش برد و آن را بگرفت و به اسـلام خوانـد [و مسـلمان شدنـد] سـپس شـنیدم سپاهی از رومیـان که روس خوانـده می‌شونـد بر ایشـان تاخته کشورشان را بگرفتند. اتل بارو دارد، خانه‌هایش فرش شده است، به اندازه گرگان [دامغان] یا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۳۰

بزرگتر است. ساختمانهایشان از چادر و چوب و پوست و خرگاه است بجز اندکی که از گل است و کاخ شاه از [گچ و] آجر اسـت و چهـار در دارد، نخست به سوی نهر بـاز می‌شود که بـا کشتی بـدان می‌رونـد و دیگری به بیابان باز می‌شود. شـهر خشک و گرفته است، نه میوه دارد و نه نعمت. نان ایشان اثیر است و خوراکشان ماهی.

بلغار: در دو سوی نهر است. ساختمانها از چوب و نی. شب در آنجا کوتاه است. جامعشان در بازار می‌باشد. از هنگامی که مسـلمان شده‌اند در حال جهاد هستند. کنار رودخانه اقل و ار قصبه به دریا نزدیک‌تر است.

سوار: نیز بر همین رودخانه است. ساختمانهایشان خرگاه است کشتزارهای بسیار و نان [گندم] فراوان دارد. [دارای یک جامع است].

خزر : [خزران] در یـک سـوی رودخـانه دیگری اسـت در سـمت دشت فراخ و دلگشـاتر از آنچه بر شـمردیم. مردمش به کرانه دریا کوچ کرده بودند ولی اکنون بدانجا بازگشته‌اند و مسلمان شده، یهودی‌گری را رها کرده‌اند.

سمندر : شهری بزرگ کنار دریاچه است، میان رود خزر و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۳۱

در باب الابواب (دربند). خانه‌هایشان چادر است. بیشتر مردم نصارا و سـر بزیر و مهمان دوسـتند، ولی دزد می‌باشـند. از خزر فراخ‌تر است، باغ و تاکستان بسیار دارد. ساختمانها از چوب است که بانی دوخته شده‌اند و سقفها بر آمده است و مسجد بسیار دارد.

دریاچه: با گودای بسـیار، ترسـناک و تاریک است. سـفر در آن از سـفر در بحرین* دشوارتر است. هیـچ درآمـدی جز ماهی ندارد. کشتیهایشان در آن بزرگ و قیرانـدود و میـخ کوبند، هیچ جزیره مسـکونی در این دریا نیست. اگر کسـی بخواهد دور آن را بگردد می‌توانـد، زیرا کـه رودخانه‌هـائی که به آن می‌ریزنـد بزرگ نیسـتند بجز رود کر و رود ملـک جزیره‌هـا دارد بـا مرداب و جـانوران [وحشی خالی از مردم] و جزیره‌ای افوّه بسیار از آن برآید و سد یاجوج و ماجوج دو ماه راه پس از آن است.

سد ذو القرنین : در کتاب ابن خرداذبه و جز او داستان این سد را یکسان دیدم و من متن خرداذبه و سند او را می‌آورم، زیرا که او وزیر خلیفه بود و دانشهای انباشته در گنجینه‌های امیر مؤمنان دست می‌داشت، او می‌گوید: سلّام مترجم برایم گفت: هنگامی که

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۳۲

واثق بالله در خواب دید که گویا سدی که ذو القرنین میان ما و یاجوج و ماجوج ساخته بود باز شده است ، مرا بدانجا فرستاد تا آن را بازرسی کرده گزارش بیاورم، واثق یک بار دیگر نیز محمد بن موسی خوارزمی منجم را به ترخان پادشاه خزر فرستاده بود این بار او پنجاه تن را همراه من کرد و پنجاه هزار دینار در اختیار من نهاد و دیت مرا نیز ده هزار درم بمن داد و دستور داد که به هر یک از پنجاه تن یک هزار درم و هزینه یک سال را بدهند و دویست قاطر برای بارکشی به من داد.

پس ما با نامه دستور کمک از واثق برای اسحاق بن اسماعیل که فرمانروای ارمنیه و ساکن تفلیس بود، از سرّ من را بیرون آمدیم. پس اسحاق

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۳۳

نیز نامه‌ای به فرمانروای سریر برای ما نگاشت، سپس فرمانروای سریر نیز نامه‌ای به شاه اللان نگاشت و او برای فیلان شاه و فیلان شاه برای طرخان شاه خزر نگاشت پس ما یک شبانه روز نزد او ماندیم تا وی پنج تن راهنما همراه ما کرد و، از آنجا بیست و شش روز راه رفتیم تا به زمینی سیاه متعفن رسیدیم، ما پیش از رسیدن به آنجا مقداری سرکه برای بو کشیدن با خود آوردیم.

پس ده روز راه پیمودیم تا به شهرهایی ویران رسیدیم و بیست و هفت روز در آنها راه رفتیم. و چون درباره آنها پرسیدیم گفته شد که همان شهرهایند که یاجوج و ماجوج به آنها در می‌آمده ویرانشان می‌کردند.

سپس به سوی دژهائی رفتیم که در نزدیکی کوهی بودند که سد در دهانه یکی از دره‌های آنست. ناگهان در آنجا با گروهی برخوردیم که به تازی و پارسی سخن می‌راندند و مسلمان بودند و قرآن می‌خواندند و مسجدها و مکتب‌ها می‌داشتند. ایشان پرسیدند: از کجا آمده‌اید؟

گفتیم ما پیک امیر مؤمنان هستیم! ایشان شگفت زده می‌پرسیدند: امیر مؤمنان؟ ما گفتیم: آری! گفتند: او پیر است یا جوان؟ گفتیم جوانست. گفتند: در کجا است؟

گفتیم: در عراق در شهری که آن را سرّ من رای گویند. گفتند: ما تا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۳۴

کنون چنین چیزی نشنیده‌ایم سپس به کوهی شدیم که صاف و بی‌گیاه بود. پس کوهی دیدیم که با شکافی بریده شده که یکصد و پنجاه ذراع پهنا می‌داشت، پس در عضاده (ستون) دیدیم که به پهلوی کوه در دو سمت شکاف ساخته شده بود که پهنای هر ستون (از درگاه تا دیوار در بالا) بیست و پنج ذراع بود، و آنچه در پائین از آن دیده می‌شد ده ذراع بود. همه این دیوار به کلفتی (و بلندی) پنجاه ذراع با خشت آهنین

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۳۵

در مس پوشانیده ساخته شده است. یک دروند آهنین به درازای یکصد و بیست و پهنای پنج ذراع روی دو ستون به گونه‌ای سوار شده که از هر سر آن ده ذراع بر روی ستون است. بر بالای دروند، با همان خشت‌های آهنین در مس پوشانیده، دیواری به بالای کوه، تا چشم کار کند کشیده‌اند.

در بالای آن بالکونهائی هست، و در هر بالکون دو شاخ رو در روی یک دیگر نهاده شده است. دروازه آهنین با دو لنگه بسته شده که پهنای هر یک پنجاه ذراع در بلندای پنجاه ذراع به کلفتی پنج ذراع است. پاشنه هر لنگه [با گردونه‌ای] به دروند پیوسته است. بر روی در یک قفل اسطوانه شکل هست که هفت ذراع دراز او یک باع قطر آنست این قفل در بیست و پنج ذراعی زمین

آویخته است. پنج ذراع بالای قفل یک کلون درازتر از آن هست که درازی هر یک از دو گیره آن دو ذراع است. روی این کلون یک کلید به درازای* یک ذراع و نیم آویخته که دوازده

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۳۶

دندانه دارد، هر دندانه آن مانند دسته بزرگترین هاونها است، و به زنجیری آویخته شده که درازیش هشت ذراع و محیط کلفتی آن چهار وجب و حلقه‌ای که رنجیر بدان بسته مانند حلقه‌های منجنیق است. پهنای درگاه دروازه، ده ذراع و درازای آن یکصد ذراع است. غیر از آنچه زیر دو ستون است. بیرون مانده (پهنای آن پنج ذراع است. و همه این اندازه‌ها به زراع سواد می‌باشد رئیس این دژها در هر آدینه باده سوار که هر یک عصائی پنجاه منی از آهن به دست دارند، به آنجا می‌آید و هر یک از ایشان سه بار با عصایش بر آن قفل و در می‌کوبند تا آنان که در پشت دروازه هستند با شنیدن صدا از بودن نگهبانان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۳۷

آگاه شوند، و اینان نیز مطمئن شوند که آنان زیانی به در نرسانیده‌اند.

هنگامی که اینان بر قفل می‌کوبند گوش بر در می‌نهند تا زمزمه آنان را بشنوند. در نزدیکی اینجا نیز یک دژ بزرگ هست که ده فرسنگ در مانندش می‌باشد نزدیک خود دروازه نیز دو دژ هست به مساحت دویست ذراع دم در هر دژ درختی و میان دو دژ چشمه‌ای گوارا هست آلتهائی که سد با آنها ساخته شده، مانند دیگهای آهنین و کفگیرکها، در یکی از آن دو دژ نگاه‌داری شده است. بر هر اجاق چهار دیگ هست همانند دیگهای صابون‌پزی. پس مانده‌ای نیز از خشت‌های آهنین زنگ زده به یک دیگر چسبیده آنجا مانده است از کسانی که آنجا بودند پرسیدیم

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۳۸

آیا شما یکی از یاجوج و مأجوج را دیده‌اید؟ گفتند یک بار گروهی از ایشان را در بالای دیوار دیدیم ناگاه باد سیاه آمد و ایشان را به سوی خودشان پرت کرد. قد آنان که* ما دیدیم هر مرد ایشان یک وجب و نیم بود . راهنمایان سپس ما را به سوی خراسان برده از هفت فرسنگی پشت سمرقند سر درآوردیم . دژبانان به اندازه کافی بما توشه نیز داده بودند پس ما بنزد واثق آمدیم و گزارش کار خویش بدو دادیم. و این گفتار کسانی را رد می‌کند که گویند: در اندلس می‌باشد .

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۳۹

کلیاتی درباره این سرزمین

این سرزمین گرمسیر است بجز قومس، پرآب و باران است ولی رودخانه کشتی‌پذیر ندارد به جز در ناحیت خزر بدترین آب و هوایش در گرگانست که خشک و رنجزا است ذمّیانش بسیارند و خرما در آنجا نمی‌روید.

مذهب: مذهبهای گوناگون دارند، ولی مردم قومس و بیشتر مردم گرگان و پاره‌ای از طبرستان حنفی هستند و دیگران حنبلی و شافعی می‌باشند. در بیار یک تن هم اهل حدیث نمی‌یابی مگر شافعی باشد. نجّاریان در گرگان بسیارند. کرّامیان در گرگان و بیار و کوههای طبرستان خانقاهها دارند [و همچنین در نواحی دیلم] . شیعیان در گرگان و طبرستان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۴۰

آوازه‌ای دارند. هر گاه گفته شود که: مگر تو نگفتی که در بیار از اهل بدعت کسی نیست؟ پس چگونه می‌گوئی: در آنجا کرّامیان هستند؟

باو می‌گویم: کرامیان زاهد و پرهیزگار و پیرو ابو حنیفه‌اند، و هر کس که پیرو ابو حنیفه یا مالک یا شافعی یا پیشوایان اهل حدیث باشد از بدعت بدور است، بشرط آنکه در آن تند نروند و در دوستی معاویه زیاده‌روی نکنند و خدا را به مخلوق تشبیه نکنند و

صفات مخلوق بدو نسبت ندهند. من تصمیم دارم درباره امت محمد (ص) زبان درازی نکنم و با بودن آن حدیث شریف تا بتوانم ایشان را گمراه بخوانم.

محمد بن محمد دهستانی و مسافر بن عبد اللّه استرآبادی و محمد بن علی نحوی و علی بن حسن سرخسی، برای من روایت کردند که یوسف بن علی فقیه زاهد از ابو الولید احمد بن بسطام طالقانی فقیه زاهد، از یوسف بن علی أبّار سمرقندی، از علی بن اسحاق حنظلی، از بشر بن عمارهٔ، از مسعر بن کدام، نقل کرد که می‌گفت: من مردی خردمندتر از ابن زمرهٔ ندیدم، کسی به نزد تو آمده‌ام. من به همه مذهب‌ها گذر کرده‌ام، من به هیچ مذهب در نیامدم مگر آنکه قرآن مرا بدان خوانده بود، و از هیچ مذهب بیرون نرفتم مگر آنکه قرآن مرا از آن بیرون رانده بود، اکنون من

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۴۱

تهی دست بر جا مانده‌ام! عمرو بن مرّه بدو گفت: تو را به آن خدا سوگند که جزو خدا نیست، آیا برای مشورت آمده‌ای؟ مرد گفت، به همان خدا که من برای مشورت آمده‌ام! عمرو بن مره گفت: بگو ببینم، آیا در پیامبری محمد و اینکه هر چه او از سوی خدا بیاورده درست است، اختلاف می‌دارند؟ گفت نه ابن مره گفت. آیا در اینکه قرآن کتاب خدا است، اختلاف دارند؟

گفت: نه! گفت: آیا در اینکه دین درست خدا اسلام است اختلاف دارند؟ گفت: نه! گفت: آیا در قبله بودن کعبه اختلاف می‌دارند؟

گفت: نه! گفت: آیا در پنج نماز اختلاف می‌دارند؟ گفت: نه! گفت آیا در حج گزاردن به خانه خدا اختلاف دارند گفت: نه! گفت آیا در در زکات دادن از هر دویست درم پنج درم، اختلاف دارند؟ گفت: نه! گفت. آیا در وجوب غسل از جنابت اختلاف دارند؟ گفت: نه! و پس از چند پرسش مانند آن، این آیت را بخواند: «او این کتاب را برای تو فرستاده، که برخی از آیه‌هایش محکم‌اند و همانها ام الکتابند، و برخی دیگرش متشابه هستند و گفت: آیا می‌دانی محکم کدامست؟ گفت:

نه! گفت: محکم آیتی از قرآنست که همه در معنی آن هم داستان باشند و متشابه آنست که در معنی آن اختلاف ورزند. تو ذهن خود را متوجه محکم‌ها بساز و مباد تو را که به متشابه‌ها بپردازی! پس مرد گفت. شکر خدا را که مرا راهنمائی کرد، اکنون با خشنودی از نزد تو برمی‌خیزم و برایش دعا کرد. پس عمرو بن مرهٔ گفت: سلطان اهل کتاب را به خود

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۴۲

خواند و ایشان پذیرفتند، پس ایشان را بدان کشانید که همه شما می‌دانید اکنون نیز شما را مانند ایشان می‌خواند و بدان می کشاند که ایشان را کشانید، پس بر شما است که امر اول (وضع قدیم) را نگاه دارید. و هر گاه کسی نداند که امر اول چیست، آن چیزی است که گذشتگان بر آن همدستان می‌بودند. خدا بیامرزد بنده‌ای را که در این داستان بیندیشد پس یکی از چهار مذهب واره را برگزیند و زبان خویش از تفرقه اندازی میان مسلمانان و تندروی در دین باز دارد.

روزی من در مجلس قاضی مختار بودم، و او بزرگترین و خردمند ترین و دین‌دارترین پیشوا بود که من دیده بودم، پس گفتگو به اختلاف امت و تعصب هر فرقه کشید، او با اشارت به سوی کعبه گفت: هر کس به این قبیله نماز گزارد، برادر دینی مسلمانانست. من ابو زید مروزی را که پیشوائی دیندار می‌بود دیدم که نماز وتر را به سه رکعت می‌خواند و در برخی مسائل پیرو بو حنیفه می‌بود. از ابو الطیب بن احمد نیز شنیدم که می‌گفت:* هر کس می‌تواند مجتهد شود تا معذور باشد . بدانکه این تعصبها که امروز دیده می‌شود از سوی نادانان و داستانسرایان پرچانه برانگیخته می‌شود، اما ملت پس چنانست که گفتم.

مذهب ناحیتهای دیلم شیعه و بیشتر گیلانیان سنی هستند.

محصول: بیشتر چیزها که از این سرزمین صادر می گردد ویژه آنست.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۴۳

قومس: منديل‌های سفید دارند که از پنبه می‌سازند کوچك و بزرگ نشاندار و ساده و حاشیه‌دار، که بهای هر یک چه بسا به دو هزار درم نیز برسد. کیسه و طیلسان و پارچه‌ها نازك پشمین نیز دارند.

گرگان: روسری‌های ابریشمی دارد که تا یمن برده می‌شود.

عناب و انجیر و زیتون نیز دارند و همچنین دیبائی پست.

طبرستان: کیسه‌های آنجا بر کیسه‌های فارس ترجیح داده می‌شود و طیلسان و پارچه‌هائی درشت باف که به هر سو برده و در مکه نیز بسیار فروخته می‌شود. درم‌هائی کوچك و بزرگ دارند که در غرب آنها را مکی و لفائف نامند.

بیار: کالای بزازی و روغن بسیار دارد. ایشان تخصصی نیز در گل کاری دارند تا آنجا که بزرگان و دانشمندان را نیز می‌بینی در این کار ماهراند، چنانکه ابو طیب شواء با همه دارائی و دادگری که می‌داشت همیشه در دیه‌هایش دیده می‌شد که اطاقی یا دیواری را می‌سازد. فرزندان و نوادگانش نیز مهندس و در کار ساختمان، نیاموخته ماهر بودند.

من بهتر از خانه‌های بیار و ساختمانهایشان ندیده‌ام، گوئی ریخته گر آنها را ریخته و موافق آن فراوان است.

آب: آبهای این سرزمین از کوه‌های دیلمان سرازیر می‌گردد، آبهای طبرستان نیز از کوه و رودخانه خرما رود است [در رباط دهستان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۴۴

شنیدم که: نهرشان از طوس می‌آید. نهر اتل نیز از سرزمین کفر می‌آید].

دیدنی‌ها: رباط دهستان از خراسان به دیدنش می‌آیند، نورانی است* و فضیلتها دارد. در فاصله یک روز راه تا بسطام زیارتگاهی هست که برخی نیز در آن مجاور شده‌اند. در بیرون شهر بسطام گور با یزید هست. در نواحی خزر رباطهائی محترم می‌باشد.

از شگفتیهای طبرستان جانوری کوچك است که هزار پا دارد، از ملخ کوچکتر و از کرم باریکتر است، هنگام رفتن همچون موج پنداشته شود، از خوشه انگور پدید می‌آید. جانوری دیگر نیز هست که دو بال همانند بال سنونیه دارد و به بزرگی روباه [پرنده] است ، میوه‌ها را می‌جود. ماهی‌ها نیز دارند که همانند پاره جمیز . روزی در بازار ماهی فروشان گرگان، سری دیدم به اندازه سر گاو، گفتند سر یک ماهی [بزرگ] است. در نواحی گرگان چاهی هست که هر سال یک درخت در آن پدید آید و سپس نابود می‌شود. یکی از سلاطین حیله کرد و آن را با زنجیر کلفت ببست، باز هم شکسته و باز شد و ناپدید گردید.

زبان: زبان مردم قومس و گرگان نزدیک است و ه را زیاد بکار می‌برند و گویند: هاده بده و هاکن بکن و زیبائی دارد. زبان مردم مازندران نیز بدان نزدیك ولی اندکی تندتر است. زبان دیلم بعکس و پیچیده است. گیلها خ را بسیار بکار برند. زبان خزریان نیز سخت

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۴۵

پیچیده است.

رنگ و روی: مردم قومس دلستانند [و تنومندتر و با صفاتر از دیگرانند] و دیلمیان خوشروی و خوش ریش و شادابند. مردم گرگان باریك اندام و مردم طبرستان زیباتر و باصفاترند. خزریان همانندگی با اسلاوها دارند.

متداول ترین نام‌ها در گرگان «ابو صادق»، «ابو ربیع» و «ابو نعیم» و در طبرستان [و همچنین در نیشابور] «ابو حامد» می‌باشد [و در مرو و سرخس «ابو العباس» است].

آداب و رسوم: در گرگان اندرزگوئی با فقیهان و راویان است [و چون شنوندگانشان چنان نیستند، ایشان مستملی (نوچه، پامنبری) ندارند]. ایشان کمتر طیلسان می‌پوشند. دیلمان نیز رسم‌های شگفت دارند. ایشان به بیگانه زن ندهند. روزی من از یک خان می‌گذشتم، دختریرا دیدم که می‌گریزد و مردی با شمشیر آخته دنبالش کرده تا او را بکشد، پرسیدم که: او چه کرده است که

سزاوار مرگ شده است؟

گفت: او* با بیگانه [نادیلمی] همسر شده است! و نزد ما کشتن چنین کس واجب باشد. در سوگواری با سرهای برهنه گرد می‌آیند، عزادار و تعزیت گوینده، خود را با کیسه‌ها می‌پوشانند و آن را بر سر و ریش خود می‌پیچند. ایشان مجلسهائی آزاد در کوچه و بازار نیز می‌سازند و با پوشیدن کیسه‌های طبری و در دست داشتن زوبین در آن شرکت می‌کنند. ایشان دانشمند را «معلم» می‌خوانند چه بسا می‌شد که روی به من کرده می‌گفتند: «لوک معلم» زیرا «لوک» [در زبان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۴۶

ایشان] به معنی نیکو است. در آنجا فروش نان معمول نیست و آن را اهانت می‌شمرند . یک بیگانه بایستی به خانه ایشان رود و به اندازه نیاز خویش خوراکی بگیرد [و از این کار خرسند می‌شوند]. ایشان در آن دشت هفته بازارها دارند، برای هر دیه یک روز نهاده‌اند، و پس از پایان بازار زنان و مردان به جایگاه کشتی گرفتن روند، داور در آنجا بر نشسته تنابی به دست گرفته هر کس پیروز شود یک گره بر آن می‌بندد.

آئین همسری: هر گاه پسری خواهان دختر می‌شود، با وی می‌رود پس خانواده دختر را از پسر پذیرائی می‌کنند و گرامی‌اش می‌دارند و اگر او کرم ایشان را پذیرفت، سه روز میهمانش کنند.

سپس [برای عروسی] ندا در می‌دهند. و این پس از آنست که او یک هفته با دختر در خانه‌اش تنها می‌ماند و برنامه‌ریزی می‌کنند.

من از ابو نابته انصاری پرسیدم: آیا ایشان پیش از عقد نیز به هم می‌رسند؟

پاسخ داد: اگر چنین آشکار شود، داماد را می‌کشند.

من عروس مردم «بیار» را بسیار دیده‌ام. مردم در آغاز تاریکی شب گرد می‌آیند و هر یک، شیشه‌ای گلاب همراه می‌آورد، پس دم در خانه داماد و عروس آتش می‌افروزند پس برخی بزرگتران به زبان رسا سخن می‌رانند و از دو همسر یاد کند و دختر را می‌خواهد، سپس یک تن از خانواده عروس پاسخی سنجیده می‌گوید. در آنجا بیشترشان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۴۷

سخن‌دان و ادیب هستند. سپس عقد* همسری می‌خوانند، پس شیشه داران برخاسته شیشه‌ها را بر دیوارها می‌زنند. پس به هر یک از شیشه‌داران یک پشقاب افروشه می‌دهند، و افروشه ایشان در جهان بی مانند است. شنیدم [سپهسالار] یکی از پادشاهان یک مرد از ایشان را که آن را نیکو می‌ساخت [به نیشابور] بخواند و از آرد و روغن و دوشاب خودشان با یک زن برای پختن بیاورد، باز نتوانستند به خونی کار «بیار» بسازند. من دیدم که چگونه کسی از آن با خود به مکه برد و بازگردانید و فاسد نشد. من چهار ماه آنجا ماندم و در میهمانیها [ی دوستانه] و عروسی‌هایشان در آمدم و در آنها بیش از ترید و گوشت بی‌استخوان و برنج و افروشه تازه چیزی ندیدم. هنگامی که برف می‌بارد آب جوی را در کوچه‌ها رها می‌کنند تا برفها و آشغال‌ها را ببرد. زنان در روز دیده نمی‌شوند، ایشان [در اینجا و در «افراوه»] شب هنگام با پوشش سیاه بیرون می‌آیند. [دکانها در خانه است و فروشندگان زنان هستند] زنی که شوهرش بمیرد شوهر نمی‌کند و اگر کرد، کودکان [گرد آیند و] سنگ به در خانه‌اش پرتاب می‌کنند.

آب گرگان بیگانه کش است. در طبرستان گونه‌ای ماهی هست که به دندانها زیان رساند و پرنده‌ای هست که گوشتی بد دارد.

حکومت: پادشاهی از آن دیلمان می‌باشد. [ولایتها در دست دو خاندان «سالاروند» و «باذروند» است. سالاروندها از سمت آذربایجان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۴۸

بر آنجا دست یافته‌اند، و گروه دیگر از همین جا هستند. ایشان قدرت و امنیت سیاسی و مردم میدان را در اختیار دارند. گیلکها نیز از کسی جز فرزندان داعی اول و دوم، که ریشه ایشان از «صعده » است،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۴۹
پیروی نمی‌کنند. شهرهای خزر نیز گاهی به دست فرمانروای گرگان است]. گرگان [و طبرستان دولتهائی هستند که] گاه به دست دیلمان و گاه با جنگ به دست لشکر خاوران می‌افتند.

خراج:

خراج قومس یک میلیون و یکصد و نود و شش هزار درم، خراج گرگان ده میلیون و یکصد و نود و شش هزار و هشتصد درم است [سلطان نیز در آنجا پایگاه‌هائی آباد دارد]. خراج «بیار» بیست و شش هزار درم بود، یکی از بزرگانش به بخارا رفت و کاخی با گل چسبان بساخت و با چند مرد آن را برداشته پیش امیر [بزرگوار] نصر بن احمد (سامانی) برد، پس وی را خوش آمد و گفت: نیاز خود بگو! گفت:
خراج ما را به همان شش هزار باز گردان [و بیست هزار افزوده شده را از آن بنهی] و دیوان‌های ما را به نیشابور بازگردانی! از این رو امروز [خراج بیار ششهزار درم است و] به نیشابور می‌رود، با اینکه در میان آنها دیهی هست که هنوز هم خراجش به «قومس» می‌رود و مردم بیار خود را قومسی می‌خوانند.
در گرگان میان پیروان مذهب‌واره‌ها کشاکشها هست، میان ایشان و بکر آبادیان بر سر یک شتر در روز عید [در قربانگاهی همانند مرو] قتلی رخ داد. میان حسنیان و کرّامیان نیز جنگها و کشاکشهای
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۵۰
سخت شگفت‌انگیز رخ می‌دهد.
مردم طبرستان سه صفت دارند که از سه ویژگی برخاسته است:
خوشبوئی، از اینکه «موسیر» می‌خورند، خوش چشمی و تیزبینی، از اینکه سبزی می‌خورند، باریکی کمر، از اینکه برنج می‌خورند.

فاصله‌ها

اشاره

از «دامغان» گرفته تا «حدّاده» یک مرحله، سپس تا «بدش» یک مرحله، سپس تا «مرجان » یک مرحله، سپس تا «هفدر» یک مرحله سپس تا «اسداواذ» یک مرحله است.* از دامغان گرفته تا «گرم جوی» یک مرحله، سپس تا «رباط» یک مرحله، سپس تا «سمنان» یک مرحله، سپس تا «سگ سر » یک مرحله، سپس تا «نمک ده» یک مرحله، سپس تا «خواری» یک مرحله است.
از «حداده» گرفته تا «بسطام» یک مرحله، سپس تا «قریه» یک مرحله، سپس تا «زرد آباد» یک مرحله، سپس تا «خرمارود» یک مرحله، سپس تا جهینه یک مرحله، سپس تا «گرگان» یک مرحله است.
از «زرآباد» تا «قریه» یک مرحله، سپس تا «قباب» یک مرحله، سپس تا «بیار» [تا حوض] یک مرحله، سپس تا «اسداواذ» یک مرحله،
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۵۱
و از آن تا «ترشیز » سی فرسنگ است [از بیار تا دامغان در بیابان بیست و پنج است].
از گرگان گرفته تا دینازاری» یک مرحله، سپس تا «املوتا» یک مرحله، سپس تا «اجغ» یک مرحله، سپس تا «سبد است» یک مرحله، سپس تا «اسفراین» یک مرحله، و از آن تا «آبسکون» یا تا «رباط حفص» یا تا «رباط علی» یک مرحله، یک مرحله است.
از «رباط علی» گرفته تا «رباط امیر» یک مرحله، سپس تا «بیلمک» یک مرحله، سپس تا «رباط دهستان» یک مرحله است که «آخر»

در آنست.

از «آمل» گرفته تا «بلور» یک مرحله، سپس تا «اسک» یک مرحله، سپس تا «بامهر» یک مرحله، سپس تا «برزیان» یک مرحله، سپس تا «ری» یک مرحله است.

از «آمل» گرفته تا «مامطیر» یک مرحله، سپس تا «ساریه» یک مرحله، سپس تا «ترنجی» یک مرحله، سپس تا «راس الحدّ» سه تا می‌باشد.

از «ساریه» گرفته تا «ابارست» یک مرحله، سپس تا «آبادان» یک مرحله، سپس تا «طمیسه» یک مرحله، سپس تا «استرآباذ» یک

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۵۲

مرحله، سپس تا گرگان دو مرحله است.

از «گرگان» گرفته تا دیلمان» دوازده مرحله، سپس تا «اردبیل» همانند آنست.* از «آبسکون» تا «استرآباد» یک مرحله، سپس تا «ساریه» چهار مرحله است.

از آمل گرفته تا «نارتل» یک مرحله، سپس تا سالوس» یک مرحله، سپس تا «کلار» یک مرحله، سپس تا کوهستان دیلم یک مرحله است.

از «سالوس» گرفته تا «اسپیدرود» یک مرحله، سپس تا «قریه الرصد» یک مرحله، سپس تا «خشم» یک مرحله، سپس تا «بیلمان» چهار مرحله، سپس تا دولاب چهار مرحله، سپس تا «کهن رود» سه مرحله، سپس تا «موغکان» دو مرحله، سپس تا «کرّ» همان اندازه، سپس تا «هشتاذر» همان اندازه، سپس تا «شماخیه» همان اندازه است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۵۳

فهرست شهرها

من این سرزمین را به سه خوره بخش کرده‌ام، نخستین آنها از بالای دریاچه «اران» است، سپس ارمینیه و در پایان «آذربایجان» باشد. ارّان: نزدیک یک سوم این سرزمین می‌باشد که همچون جزیره‌ای در میان دریاچه و رود «ارس» و رود «مک» آن را از درازا می‌شکافد. قصبه آن «برذعه» است از شهرهایش: تفلیس، قلعه، خنان شمکور، جنزه، بردیج، شمارخیه، شروان، باکوه، شابران، باب الابواب،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۵۵

آبخاز ، قبله، شکّی، ملاذگرد، تبلا می‌باشد.

ارمینیه: خوره‌ای معتبر است که ارمینی پسر کنظر پسر یافث بن نوح آن را پایه نهاد. ستور و زلالی خوب از آن صادر می‌شود، ویژگی‌های دیگر نیز دارد. قصبه آن «دبیل» است. از شهرهایش «بدلیس»، «خلاط»، «ارجیش»، «برگری»، «خویّ»، «سلماس»، «ارمیه»، «داخرقان» ، «مراغه»، «اهر»، «مرند»، «سنجان»، «قالیقا»، «قندریه» «قلعه یونس»، «نورین» هستند.* آذربایجان: خوره‌ایست که آذرپاد پسر بیوراسپ پسر اسود پسر سام پسر نوح آن را پی‌ریزی کرد. قصبه آن که مرکز این سرزمین نیز هست «اردبیل» است. کوهی در آنجا است که یکصد و چهل فرسنگ، همگی دیه و کشتزار است. گویند هفتاد زبان در آنست و خیرات اردبیل از آنجاست. بیشتر خانه‌ها را زیر زمین ساخته‌اند. از شهرهایش «رسبه»، «تبریز»، «جابروان»، «خونج»، «میانج»، «سراة»، «بروی»، «ورثان»، «موقان»، «میمد» (میمند)، «برزند».

اگر کسی بگوید: «بدلیس» از «اقور» است، زیرا که زیر فرمان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۵۶

فرمان بنی حمدان بوده است! در پاسخ گویيم: چون هر دو سرزمین مدعی آن بودند، من آن را از ارمنستان شمردم، که نامی نزدیک به آن «تفلیس» در آنجا یافتم، زیر فرمان بودن نیز دلیلی بسنده نیست، مگر نه سیف الدوله «قنسرین» و «رقه» به زیر فرمان می‌داشت، ولی هیچکس رقه را از شام نشمرد.

گزارش

برذعه: قصبه‌ایست چهارگوش بزرگ در یک دشت. یک باروی بزرگ و بازارهای سرپوشیده دارد. مسجد جامع در پشت بازار است. بغداد سرزمین رحاب بشمار آید. خانه‌هایشان روشن، با آجر و گچی زیبا ساخته شده و پر میوه است، ستونهای جامع، برخی با آجر و گچ و برخی با چوب [برّاق] است، [ارزانی همیشگی دارد و از بدعت گزاران خالی است]. نهری از آن می گذرد، نهر «کر» در دو فرسنگی آنست [با فاصله یک برید. پس این شهر میان دو نهر و دریاچه شفاف قرار دارد] جویهای زیبایش نزدیک به هم‌اند [چه شهری زیبا و پاکیزه است ولی یک عیب دارد] اطرافش ویران شده [همچون بالوعه است] مردمانش کاسته شده، بارویش ویران گشته است [دور افتاده و ناشناس لقمه کوچک سلطان است. در اندک فقهشان پیرو حنبل هستند. کوچه‌هایش مرتفع، چنین است برذعه بازار أرّان با بیانی درست،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۵۷

من آن را برای شیخی فاضل سجع بندی نمودم] .* تفلیس: استوار در نزدیک کوه است. رود «کر» آن را می‌شکافد و دو سوی آن با پلی بهم پیوسته است. دیوارها با سنگ و روی آن چوب می‌باشد.

قَلْعه: شهری بی‌بارو، در دشتی نزدیک کوه «لکزان» است.

شَماخیَّه: در پایه کوه است، ساختمانهایش از سنگ و گچ است، آب روان و باغستانی دلگشا دارد.

شَروان: در دشتی بزرگ، ساختمانها از سنگ، جامع در بازار است و نهری آن را می‌شکافد.

موغکان : در سر حد در کنار راه است، در گذشته پرجمعیت بوده، امروز سبک شده است.

باکوه: در کنار دریاچه، یکی از باراندازهای این سرزمین است.

شابران: بی بارو در سرحدات است و اکثریت مردم آن با نصارا می‌باشد.

قَبَلَه: بارو دارد. نهر در بیرون شهر و جامع بر تپه‌ای دور افتاده است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۵۸

شَکّی: در دشت است و اکثریت آن با نصارا و جامع آن در بازار مسلمانان است.

وَرْثان: در دشتی آباد است، بازار در پشت شهر. نهر از جامع دور است.

بَیْلَقان: کوچک است و مردمی خوب دارد، شرینی ناطف آنجا معروفست.

ملازگرد: بارو دارد و چند منبرگاه و باغستان بسیار دارد.

جامع کنار بازار است.

تبلا: مسلمانان در آن پانصد خانه دارند و اکثریت با مسیحیان است و دلگشا می‌باشد.

ابْخان: نیز دلگشایست، مانند دیگر شهرهای این خوره.

قریه یونس : شهر دیرانی است، و مسلمانانی دارد.

باب الأبواب: (دربند) کنار دریای خزر، و از سمت دریا بارو دارد. سه دروازه نیز دارد، دروازه بزرگ، دروازه کوچک، و دروازه دیگر در سمت دریا بسته است و باز نمی گردد. درهائی دیگر نیز در سمت دریا و سمت مسلمانان دارد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۵۹

دیواری از بالای کوه تا درون دریا کشیده دارد که چند برج بر آن هست. چند مسجد و نگهبان دارد، جامع در میان بازارها است. چشمه آب ساختمانها از سنگ، خانه‌ها زیبا و آبی روان دارد.* دَبیل: شهری مهم، بارو دار، پربرکت، پرآوازه، نامدار، با نهری پر آب، باغهایش فراگرفته، ربضی کهن و دژی استوار دارد.

بازارهایش صلیبی و حومه‌اش شگفت‌انگیز، جامعش بالای تپه‌ای بزرگ و پهلوی آن کلیسائی هست. به دست کردانست دژی دارد ساختمانها گل و سنگ است. چند دروازه دارد، دروازه کیدار ، دروازه تفلیس، دروازه آنی، ولی با همه پاکی باز هم اکثریت آن از نصارایند، که پراکنده شده‌اند باورویش ویرانست.

بدلیس: در دره‌ای گود که دو نهر در آن روان است و در این شهر یکی می‌شوند که در دو سوی آنست، دژی از سنگ گاو مانند دارد .

اخلاط: شهر در دشت با باغهای زیبا و باروئی از گل. جامع در بازار است و نهری دارد.

سَلَماس: نیکو است و باروئی گلین و نهری پر آب دارد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۶۰

جامعش در بازار است. کردان آن را فرا گرفته‌اند.

ارْمیَه: زیبا است و دژی آباد دارد. جامعش در میان بزازان است. بارو و نهری دارد.

مَراغَه: ثروتمند است. بارو، و دژ و ربض دارد. بارویش گلین است.

مَرَنْد: بارو دارد و باغهای آن را فرا گرفته، ربضی دارد، جامعش در بازار است.

قندریه: شهریست که کردان آن را پا نهادند، جامعی نیکو دارد.

نورین: بارو و دژ دارد. دم در جامع چشمه آبی است. باغهای دلگشا بسیار دارد.

قلعه یونس : شهر دیرانی است و مسلمانانی دارد.

اردَبیل: قصبه آذربایجان و مرکز این سرزمین است. باروئی بازدارنده دارد و کوچک‌تر از «دبیل» است. بازارهایش صلیبی در چهار راه است جامع در میان چهار راه بالای تپه است. پشت دژ، ربضی آباد دارد. بیشتر ساختمانها از گل و دارای روشنی گیر است. میوه و کثافت بسیار دارد.* آبهای روان، سپاه منظم، نیکویهای بسیار، گرمابه‌های پاکیزه دارد، ولی مردم بخیل و سنگین دل هستند. شهر وحشتناک، گندیده است، دانشمندان اندکند، یکی از مستراح‌های جهان دیده می‌شود. مردمش حیله‌گر، بی‌خبر، پایان نیندیش، نسبت به مذهب

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۶۱

دیگران بی‌گذشت می‌باشند. نه اندرزگرشان فقیه و نه رئیس‌شان آبرومند و نه معدّلشان أدیب و نه پزشکان حاذق است.

تَبْریز: چه می‌دانی تبریز چیست! زر ناب کیمیای کمیاب [شهر گرانمایه] و پناهگاه، که بر مدینه السلام برتری داده می‌شود و مایه سرفرازی مسلمانان است. نهرهایش روان، پیرامنش درختستان است. از ارزانی نرخها و بسیاری میوه که مپرس جامعش در میان شهر و نیکی‌هایش بی‌شمار است.

موغان : شهریست که دو نهر به دور آن است، پیرامنش باغچه‌های زیبا است که گوئی دشت را بهشت ساخته. اینجا و تبریز دو باغ می‌باشند، و برای «رحاب» در کشور اسلام دو فخر آور هستند.

میان «اردبیل» و گیلان است، و از آن تا «برذعه» هشت تا است .

حومه‌اش خوش و دلگشا و دو نهر آن روانست، روی مردمش همچون لولو و مرجان است. همه بخشایش گرو کریمند.

بَرْزَنْد: کوچک و بازار ارمنستان و بار انداز خوره بشمار است نیکو و سود آور است.
میانَه: کوچک و در دشتی پر خیرات جا دارد.
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۶۲
زنجان: در سر حد است و فرسوده شده. نهری که راه از آن می‌گذرد.
شهرهای این سرزمین همه خوب، پر برکت و مرکز میوه و گوشت و نعمتهای نیکو و ارزان است.

کلیاتی درباره این سرزمین

زبان:

سرزمین سرد پر برف و باران و اندکی سنگینی دارد و مردمش سرد و سنگین‌تر و پر ریش هستند زبانشان خوب نیست. در ارمنستان به ارمنی و در ارّان به ارّانی سخن گویند. فارسی ایشان نیز فهمیدنی است و نزدیک به فارسی است در لهجه.
مذهب: مذهبشان استوار است، ولی اهل حدیث ایشان حنبلی* هستند. در «دبیل» مذهب ابو حنیفه حاکم است و در شهرهای دیگر نیز اقلیتی یافت می‌شوند.
روزی من در محضر ابو عمرو خویّ به حدیث شنودن بودم، وی گفت: پرسشی بیاورید! من و دوستی که با من بود مسأله «هبه مشاع» را پرسیدم و سخن‌ها گفتیم تا خسته شدیم، پس کاهل مردی آغاز کرد و خوب آمد. چون سخن ته کشید، من گفتم: خدایت مزد دهاد، خوب روشن کردی، پس خواهش کردم که به نزدش آمد و شد کنم! او به من گفت: من از شما نیستم! گفتم: پس چرا ایشان نیز
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۶۳
بیش از آنچه تو گفتی ندارند و این مسأله برای ما خیلی پیچیده است.
گفت: آنچه من گفتم، از سخنان حاکم ابو نصر بن سهل مناظره‌گر خراسان است. زیرا که من [هنگامی که در خراسان می‌بودم] با او مناظره بسیار می‌کردم.
ایشان علم کلام را هیچگاه دنبال نمی‌کنند و به شیعیگری گرایشی نمی‌دارند. «دبیل» خانقاهی هست، ایشان با مایه اندك به دانش تصرف دلبستگی دارند. روزی من به مجلس ابو ... اردبیلی که پر از جمعیت ایستاده و نشسته بود و از وی مسائل علمی می‌پرسیدند، درآمدم و گفتم: خدا تو را رحمت کند، چگوئی درباره صاحبدلی که «دل» خود را که راز و نیازش با او می‌بود، گم کرده باشد، در کجا آن را جستجو کند؟ گفت: به پیری پناه برد که سبب دلداری او شده بود و از او کمک بخواهد. گفتم: آن سبب دلداری از او دور شده است، گفت:
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۶۴
به سبب ساز باز گردد و آن را بخواهد. گفتم: نزد سبب ساز نیز، آنچنان آبروئی برایش نمانده که پاسخ گیرد! گفت: در کوبیدن در پی گیر باشد تا در باز شود! و آنقدر در تاریکی شب بنالد تا رحم‌انگیز شود.

رودها:

سه نهر نامدار آن «ارس»، «نهر ملک»، «کر» است که از همه خردتر است و از کوهستان مرزهای «جنزه» و «شمکور» برخاسته و از نزدیکی تفلیس به کفرستان می‌رود. و پس از آن در گوارائی و سبکی «ارس» می‌باشد که از مرزهای أرّان می‌گذرد، از ارمینیه برخاسته بر «ورثان» می‌گذرد و سپس در پشت «موقان» به دریا می‌ریزد. «نهر ملک نیز از کشور روم برخاسته از خوره «اران» گذشته و به دریا می‌ریزد.

این سرزمین جز با دریای خزر پیوند ندارد. دو دریاچه نیز* در این سرزمین هست، یکی در ارمیه که درازایش چهار روز رفتن با چهارپا است و به دریانوردی یک شبانه روز پیموده می‌شود. دیگری نیز در ارمینیه است که دریاچه «ارجیج» خوانده می‌شود.

بازرگانی:

از برذعه ابریشم بسیار خیزد. از دربند باب الابواب پارچه‌های کتان و برده و زعفران و أسترهای نیکو، و از «دبیل» پارچه‌های پشمین و فرش و پشتک و نمطها و تکه‌های عالی، و از «برذعه» پرده می‌برند

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۶۵

و استرهای نیکو بدان آوردند. در برذعه روزهای یکشنبه بازاری بنام «کرکی» هست که از همه خوره و بخشهایش بدانجا گرد آیند. و چنان نامبردار شده که گویند: روز شنبه روز کرکی روز دوشنبه و در آن ابریشم و پارچه فروخته شود.

تکه‌ها کنده کاریها قرمزها نمطهایش بی‌مانند است میوه‌ای بنام زوقال و قسبویه و ماهی بنام «طرّیخ» دارند. انجیر و شاه بلوط ایشان بسیار خوب است.

شگفتیها،

در بند [باب الابواب] باروئی دریائی با زنجیر است و همانند آنچه در «صور» و «عکا» یاد کردم با سنگ و ملاط سرب ساخته شده است.

«تفلیس» گرمابه‌هائی بی‌سوخت همانند آنچه درباره طبریه گفتم دارد. کوه «حارث» از [کوه‌های] دیگر اسلام بلندتر است

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۶۶

هیچکس را توان بالا- رفتن بر آن نیست گویند این کوه و «حویرث» از کوه‌های طائف بوده‌اند و بر رود ارس هزار شهر بوده که اکنون در زیر آن دو کوه هستند .

در جامع اردبیل سنگی بزرگ هست که پتک نیز آن را نخراشد، از آسمان در بیرون شهر فرو افتاده بود. مردم آن را به درون مسجد آورده‌اند. من از ظریف خادم شنیدم که می‌گفت: مادر نزدیکی اردبیل راه پیمایی می‌کردیم، ناگهان چیزی را در آسمان دیدیم مانند درقه بزرگ که فرود می‌آمد، و چون بر زمین افتاد آن را سنگی یافتیم، و می‌تواند همین باشد که مانند سنگ رنگرزان دو سویش نازک است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۶۷

در دو مرحله‌ای «موقان» دژی بزرگ هست بنام «حسرت» بر بالای آن خانه‌ها* و کاخها با زر بسیار و تندیس پرنده و چرنده بسیار هست. شاهانی چند می‌خواستند با کوشش حیله گران بر بالایش شوند ولی نتوانستند.

در سه فرسنگی «دبیل» دیری سفید است از سنگ، همانند یک کلاه هشت ستون تراشیده شده که در میان آنها تندیس مریم است،

در میان ستونها درهائی است که از هر کدام بدرون شوی تندیس مریم را خواهی دید. نزدیک آن جا سنگی سیاه است، که روغن همانند عرق از آن می‌چکد و مردمش برای شفا گرفتن می‌برند. و همانجا «قرمز» یافت می‌شود. و آن کرمی است که در خاک پدید آید، پس زنان بدانجا شده، با وسیله‌ای مسین آنها را گرفته در تاوه اندازند).

در روستاهای اردبیل با هشت گاو و چهار تن راننده شخم کنند هر راننده برای دو گاو. من پرسیدم آیا این کار به سبب سختی زمین است؟ گفتند نه! بلکه برای یخبندان است! وزن: «من» اردبیل یک هزار و دویست، «رطل» خوی سیصد و و «من» ایشان ششصد است، و همچنین است در ارمیه، دیگر رطلها همگی بغدادی هستند. «قفیز» مراغه و «مدّ» آن جا، ده من است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۶۸

«کیلچه» یک ششم قفیز می‌باشد.

آداب و رسوم: درباریان شاه تبریز انگشتر زرین پوشند. در دریاچه ارومیه کوههائی هست که مردمش پای کودکان خویش به زنجیر ببندند تا در آب نیفتند. برای رسیدن به ارمیه تنگه‌ای هست که برای گذشتن از آن مردم از دشواری راه سوار بر دوش مردان می‌شوند چنانکه بر چارپا سوار شوند.

فاصله‌ها:

از «برذعه» گرفته تا یونان یا تا «برديج» یا تا «جنزه» یا تا «قلقاطوس» یک مرحله یک مرحله است.

از «یونان» گرفته تا «بیلقان» یک مرحله، سپس تا «ورثان» یک مرحله، سپس تا «تلخاب» یک مرحله، سپس تا «برزند» یک مرحله، سپس تا «اردبیل» دو مرحله است.

از «برديج» گرفته تا «شماخیّه» دو مرحله، سپس تا «شروان» سه مرحله سپس تا «اب خان» دو مرحله، سپس تا «پل سمور» دو مرحله، سپس تا «باب الابواب»* سه مرحله است.

از «جنزه» گرفته تا «شمکور» یک مرحله، سپس تا «خنان» سه مرحله، سپس تا قلعه ابن کندمان یک مرحله، سپس تا «تفلیس» دو مرحله است.

از «قلقاطوس» گرفته تا «متریس» دو مرحله، سپس تا «دمیس»

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۶۹

دو مرحله، سپس تا «کیلکونی» دو مرحله، سپس در ارمنستان هستی تا «دبیل».

از «دبیل» گرفته تا «نشوی» چهار مرحله، سپس تا «خویّ» سه روز، سپس تا «سلماس» دو مرحله، سپس تا «ارمیه» یک مرحله، سپس تا «خرقانه» دو مرحله، سپس تا «مراغه» همانندش، سپس تا «اردبیل» چهل فرسنگ است.

از «مراغه» گرفته تا «قندریه» دو مرحله، سپس تا «قریه» سه مرحله، سپس تا «قلعه حسن بن علی» یک مرحله، سپس تا «شهر زور» سی فرسنگ است.

از «مراغه» گرفته تا «نورین» یک مرحله، سپس تا «مرند» ...

است .

از «خوی» تا «قلعه یونس» شش مرحله، سپس تا «قریة العصبیات» یک مرحله، سپس تا ... سپس تا «تفلیس» یک مرحله، سپس تا «تبلا»، سپس «شکّی» سپس تا «لکزان» دو مرحله، سپس تا «باب (دربند)» دو مرحله است.

از «مراغه» گرفته تا «خرقان» دو مرحله، سپس تا «تبریز» یک مرحله، سپس تا «مرند» یک مرحله است.

از «اردبیل» گرفته تا «نیر» یک مرحله، سپس تا «سراة» یک مرحله، سپس تا «کولسره» یک مرحله، سپس تا «مراغه» همانندش

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۷۰

می‌باشد.

از «مراغه» گرفته تا «خره روز» یک مرحله، سپس تا «موسی آباد» یک مرحله، سپس تا «برزه» دو برید، سپس تا «تفلیس» یک برید، سپس تا* «جابروان» یک مرحله، سپس تا «نریز» دو برید، سپس تا «ارمیه» یک مرحله است.

از «مرند» گرفته تا «نشوی» دو مرحله سنگین، سپس تا «دبیل» همانندش است.

از «مراغه» گرفته تا «سابرخاست» یک مرحله، سپس تا «برزه» یک مرحله، سپس تا «بیلقان» یک مرحله، سپس تا «سیسر» یک مرحله، سپس «تل وان» یک مرحله، سپس تا «خبارجان» یک مرحله، سپس تا «دینور» یک مرحله است.

از «اردبیل» گرفته تا «میانج» دو مرحله، یا تا پل «سپیذ رود» و از پل تا «سراة» یک مرحله، سپس تا «نوی» یک مرحله، سپس تا «زنجان» یک مرحله است.

از «میانج» گرفته نا «خونج» یک مرحله، سپس تا «کولسره»

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۷۱

یک مرحله سپس تا «مراغه» یک مرحله و از «مراغه» تا «خرّقان» یا تا «ارمیه» دو مرحله، سپس تا «سلماس» همانندش، سپس تا «خویّ» یک مرحله، سپس تا «برکوی» پنجتا، سپس تا «اجیش» دو مرحله، سپس تا «اخلاط» یا تا «بدلیس» سه تا سه تا، و از «بدلیس» تا «آمد» یا* تا «میّافارقین» چهار تا چهار تا است، و از «مراغه» تا «دینور» شصت فرسنگ و از «اردبیل» تا «تبریز» ... سپس تا «برقوی» ... سپس ت «ملاذکرد» سه روز، سپس تا «ارزن» شش تا، سپس تا «آمد» چهار تا.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۷۲

۱۰- سرزمین کوهستان

سرزمینی است که گیاهش زعفران، و آشامیدنی مردمش شیر و عسل، و درختانش گردو، و انجیر است. دلگشا و پاکیزه و حاصلخیز و آبرومند است، «ری» بزرگ، «همدان» و خوره گرانقدر «اصفهان» در آنست. ارزش آن را هنگامی خواهی دانست که شهرهایش را گزارش دهم، «دینور» و «کرمان شاهان» را یاد کنم، «نهاوند» و «قم» و «کاشان» را بیان کنم «دمّاوند»، «قرج»، «قصران» را توصیف نمایم، آنجا نه گرما دارد نه پشه و نه مگس و نه مار و نه عقرب و نه کرم. در تابستان بهشت است و باغ و باغچه، در زمستان هیزم و ذغال مفت است. نمکسود آن را به خراسان برند، انگور و سیب در همه سال دارد. مرکز دانش، خرد، مهارت و تردستی می‌باشد. ولی سرمایش زننده است، مردم در زمستان با گونه‌هائی شکافته و دست و پای کبود شده و رویهای زرد و بینی‌های آبریزان دیده می‌شوند، ایشان یا حنبلیانی تندرو در دوستی معاویه‌اند، یا نجّاریانی تندرو در تکفیر مردم رستگار می‌باشد! زلزله و فرو شدن زمینها و ستم

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۷۳

زورمندان و غوغا بسیار است، مردم همواره در بدر و خانه به دوش‌اند.

تازه واردان چه عالی و چه دانی گرفتار سرما و بدی هوایند. آنچه گفتم بفهم و درکن!

۹- سرزمین رحاب

اشاره

چون این سرزمین بزرگ و زیبا، پرمیوه و انگور بود، شهرهایش مانند «موقان» «خلاط» «تبریز» همانند عراق دارای نرخ ارزان، درختان سردرهم کشیده، نهرهای روان، کوه‌های پرعسل، دشتها آبادان، دمنها پر از گوسفند می‌بود، و من برایش نامی نیافتم که همه خوره‌هایش را در بر گیرد، پس آن را «رحاب» نامیدم، از سرزمین‌های زیبای کشور اسلام است و دژ مسلمانان در برابر روم بشمار می‌آید.

پشم کار شده و پارچه‌های شگفت آور از آن برآید، کرم‌های قرمز وصف‌ناپذیر دارد، بهای یک بره دو درم، نان یک دانق لبنانی است، میوه بی‌اندازه و شمار دارد. جز اینها خود مرزی است مهم و تاریخمند، «اصحاب رس» در آنجا بودند که به زیر «حویرت و حارث » شدند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۵۴

از «طایف» رگی دارد و به بهشت همانندگی، فخر آور اسلام و لانه جنگ آوران است، بازرگانی سود آور و خوره‌های کهن و رودها پر- آب و دیه‌ها آبادان و میوه بسیار با ویژگیهای فراوان دارد. اهل سنت و جماعتند، فصاحت و هیبت، منّ، فوه، زنبق، قسبویه دریاها، دریاچه‌ها، دروازه، کاروانسراها، دیانت و خیرات دارند. ولی هر یک در مذهب خویش غلو دارند، با این همه رفتار و کردارشان سنگین و زبانشان پیچیدگی دارد. راههایشان دشوار و نصارا در آنجا چیره‌اند.

و نقشه آن چنین است:

مرزها و فهرست شهرها:

هر چه در سوی عراق باشد از مرز «کمره» [و هر چه در سوی خوزستان بود از سر پل] «کوهستان» جای گفتگو است [و جزو نقشه‌ایست- که مطالب آن را محمد در کتابهای خود آورده است]. درباره اصفهان نیز گفتگوئی گسترده‌تر [آشکار و روشن‌تر] دارم، که هر فقیه آن را بررسی کند خواهد فهمید به شرط آنکه جنجال نکند [و با قیاس فقهی کشاکش راه نیاندازد]. و این نقشه آنست.* من این اقلیم را بر سه خوره و هفت ناحیت بخش کرده، اصفهان را نیز در آن نهادم بر روی نقشه کشیده، گزارش آن را جداگانه [با کوشش فراوان] و با مطالبی که خواهیم دید افزودم [و آن را در نقشه فارس گنجاندم].

نخستین خوره از سمت «رحاب» ، «ری» و سپس «همدان» و «اصفهان» است. ناحیت‌ها: «قم»، «کاشان» [«دماوند»] «کمره» ،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۷۴

«کرج» «ماه کوفه» «ماه بصره» ، «شهرزور» می‌باشند.

گزارش:

اشاره

ری: خوره‌ای دلگشا پر آب بادیه‌های گرانمایه، خوش میوه، با زمین گسترده و روستاهای سنگین است. اینجا است که عمر بن سعد را بدبخت کرد و به کشتن حسین بن علی واداشت و آتش دوزخ را برگزید و گفت: آیا از فرمانروائی ری که مرا به خود می‌خواند چشم- پوشم یا با کشتن حسین سرزنش أبدی را بپذیرم؟ کشتن حسین آتش بی‌امان را در پی دارد و فرمانروائی ری روشنی بخش چشمان من است! در حدیثها، سرزمین ری نفرین شده که شگون خیز است، کنار طوفانی از گرد قرار گرفته و خاکش لعنت زده است که درستی را نمی‌پذیرد. هارون رشید گفته است، جهان در چهار جایگاه است: «دمشق»، «رقه»، أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی ؛ ج۲ ؛ ص۵۷۴

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۷۵

«ری»، سمرقند». روی بن بیلان بن اصفهان ری را پایه گذاری کرده است. در حدیث است که ری یکی از دروازه‌های جهان است، که مردم بدانجا کشیده می‌شوند. اصمعی گفت: ری عروس شهرها و سکه جهان است، خوش آب و هوا و در میان راه گرگان و خراسان و* عراق است، [و من گفتم: ری چهار راهی بزرگ و خواستگاهی سترگ است] من برای قصبه آن نامی دیگر نیافتم. شهرهای: «آوه»، «ساوه»، «قزوین»، «ابهر»، «شلنبه»، «خوار» را با ناحیتهای: «قم»، «دمّاوند»، «شهرزور» و روستاهای:

«قوسین»، «قصران داخل»، «قصران بیرون»، «سرّبهزان»، «قرج»، «جنی»، «سیرا»، فیروز رام» دارد.

همدان: خوره‌ایست در میان این سرزمین با شهرهای معتبر و کهن، که همدان بن فلّوج بن سام بن نوح (عم) آن را پایه گذاری کرده است. گویند: کوهها سپاهند و همدان فرمانده آنست، که بهترین آب و سبک ترین هوا را دارد. سرزمین گسترده با نهرهای پر آب و درختان سردرهم و میوه‌های گوارا و مردان جنگنده بسیار است. روستاهایش از من دل ربوده است در برخی کتابها خواندم که ری و اصفهان از شهرهای پهلوی نبوده، پهلوی همدان، ماسبذان «مهرجان‌قذق»، که همان «صیمره کمره» باشد و «ماه بصره» که «نهاوند» است و «ماه کوفه»

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۷۶

که «دینور» باشد. شهرهایش: «اسداواذ»، «آوه» «بوسته» ، «رامن» «به»، «سیراوند»، «روذراور»، «طزر» است و ناحیتهایش: «ماه کوفه»، «ماه بصره»، «ماسبذان» می‌باشد.

اصفهان: در میان احکام شرعی، حکم این شهر همانند حکم نیمخورد استر و الاغ در فتوای پیران عراقی ما می‌باشد، که می گویند: چون دو قاعده متضاد بر اینها صادق است، ناچار بایستی در آنها احتیاط رعایت و از هر قاعده نصیبی بانها داده شود. چون این دو حیوان از نظر همنشینی با آدمی مانند گربه هستند که نمی‌توان از نیمخورد آنها پرهیز کرد و از نظر حرام گوشت بودن مانند سگ هستند، پس باید از هر یک این دو حکم نصیبی به آنها داده شود. همچنین است شهر اصفهان که از نظر* لهجه و آداب و رسوم از این سرزمین است و از نظر بخش بندی در میان مرزهای سرزمین فارس جا دارد، پس ما ناچاریم از هر یک از دو سرزمین برایش نصیبی بدانیم. آری سهم اصفهان از کوهستان در گزارش و توصیف است و سهم آن از «فارس» در نقشه زمین می‌باشد.

اگر گفته شود: چرا آن را مانند گوشها در نظر شافعی نشمردی؟

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۷۷

هنگامی که از او پرسیدند که: آیا از سر یا از روی آدمی بشمار می‌آیند؟

او گفت: گوشها حکمی سوم دارند و (در وضو) آب تازه و مسح جداگانه لازم دارند. همچنین است اصفهان که هم از «فارس» و هم از «کوهستان» دانسته شده و باید از آنها جدا و تنها شود و همچون پرده‌ای میان آن دو باشد در پاسخ گویم: قیاس کردن «اصفهان» به «گوش» درست نباشد زیرا که آنها در یک علت شریک نیستند، و هر کس فرعی را بر اصلی که با آن در علت شرکت ندارد قیاس کند، قیاس او باطل باشد.

اگر گفته شود: علت مشترک میان «اصفهان» و «گوش» آنست که هر یک را دو چیز مختلف به خود می‌کشاند. در پاسخ گویم: پیمبر دو گوش را از اعضای سرشمرده و شک و تردید را از میان برده است، پس چگونه می‌توانیم اصفهان را که جای تردید است به آن قیاس کنیم؟

اگر گفته شود: اینکه پیغمبر گوش را جزئی از سر شمرده، بدان معنی است که جایش در سر است! پاسخ گویم که: از پیامبر بدور است که سخنی بی هده گوید، زیرا هر کس خود می‌دانست که جای گوش در سر است، پس او می‌خواست حکمی را که در آن شک هست بیان کند، نه جای گوش را. نه بینی که کس نمی‌گوید که جایش در گردن یا شانه است؟

باری اگر هم این سخن درست باشد، باز هم قیاس کردن اصفهان به آن نادرست می‌باشد، زیرا که استقلال اصفهان بر خلاف اصول جغرافیایی است و کشور اسلام را به چهارده اقلیم و یک خوره می‌رساند،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۷۸

و این خوره اضافی بی‌همانند خواهد بود.

اگر گفته شود: مگر تقسیم کشور اسلام به چهارده اقلیم که شما اختراع کردی همانند و دلیل دارد؟ پاسخ گویم: آری! منجمان پیشین همه جهان را به چهارده اقلیم بخش کرده بودند که هفت تا آباد و هفت دیگر ویران است [چنانکه جیهانی نیز کرده است]. اگر ایشان بخشی را از آنها جدا کرده بودند ما نیز می‌توانستیم اصفهان را بدان قیاس کنیم.

اگر گفته شود: پس چرا، مانند گوشها که تابع سر هستند، «اصفهان» را یکسره پیرو «فارس» نکردی؟ پاسخ گویم: فهم همگانی نزد من قانون است و چنانکه پیشتر نیز گفتم: من عرف را از قواعد دستوری برتر می‌دانم. اکنون همه مردم اصفهان را* از «جبال کوهستان» می‌داند.

اگر گفته شود: پس آن را از کوهستان بشمار آورا! پاسخ گویم:

نقشه شاهان و نام گذاری‌ها و نهادهای ایشان نیز بنزد من قانی است.

ارزش ایشان در دانش جغرافیا مانند ارزش یاران و صحابه پیامبر است در فقه، همچنانکه فقیهان نمی‌توانند با رای صحابه مخالفت ورزند، ما نیز نمی‌توانیم با نظر شاهان و نقشه‌هایشان مخالفت ورزیم. ایشان اصفهان را در نقشه فارس نهاده‌اند و مرزها را بر آن و بر «روذان» بستند، پس این دو نیز اصفهان را از این سو به خود می‌کشند، پس من ناچار

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۷۹

شدم آن را بر این راه بنهم .

یهودیّه: قصبه اصفهان بزرگ و آباد و پرجمعیت و پربرکت و شهر بازرگانی است چاه‌هایش شیرین، میوه‌هایش گوارا، هوایش خوب، آبش سبک، خاکش شگفت‌انگیز، جایش خوب است.

بازرگانان بزرگ، هنرمندان ماهر دارد. پارچه‌هایش را به هر سو می‌برند.

مردم اهل سنت و جماعتند، زیر و ماهرند، جامعشان با نمازگزاران آباد است. نه گرما دارند نه پشه و کک. گویند هنگامی که بخت نصر بنی اسرائیل را از سرزمین مقدس (فلسطین) بیرون راند، ایشان کشورهای گوناگون را گشتند و جائی را که مانند آن باشد بجز اینجا نیافتند، پس [گروهی از ایشان] در آن نشیمن گزیدند. ولی اکنون اینجا بهشتی است که چراگاه گاوان [خوکان] شده است. مردمی هستند [بد زبان و بدخوراک] خشک، نه سخاوت دارند و نه ظرافت. در زیر عمامه‌ها متکا دارند و در معامله نادرستند. جگر را می‌سوزانند ، حنبلیانی درشت‌خویند [و درباره معاویه افراط می‌کنند] یک تن ایشان را می‌بینی با پوتین و لباس فانی در آستین دارد که مشغول خوردن آن است یا مویزی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۸۰

که مشغول خائیدن آن است. ساختمانهایشان مانند دمشق از گل است، ولی چه گلی؟ مانند آن را ندیده‌ام. برخی بازارهایشان سرپوشیده [و نازیبا] و برخی سرگشاده است. جامع در بازاری زیبا است که ستونهائی گرد دارد. آتشگاهی (گلدسته) در سمت قبله به بلندی* هفتاد ذراع از گل دارد که هنوز هیچ نفر سوده است [من پس از جامع مصر، نماز آبادتر از جامع ایشان ندیده و شهری پرجمعیت‌تر از شهر ایشان نشنیده و در همه کشور اسلام خاکی بدین خوبی نیافته‌ام. مردمش اهل سنت و جماعت و ادب و بلاغتند. چقدر قاری و ادیب و صاحبدل که این شهر بیرون داده است! میوه‌شان همیشگی و نعمتشان آشکار است. من انگور نیکو را در هنگام نوروز آنجا، یک من- با من خودشان- به یک دانق خریداری کردم، و همچنین سیب عالی را. شهر در میان فارس و

خوزستان و ری و همدان جا دارد کاروانها همیشه از بصره و خراسان به سوی آن روانست. از همدان بزرگتر و از ری آبادتر، در دشتی دور از کوه می‌باشد].

رودخانه از میان شهر می‌گذرد ولی [از چاه‌های شیرین می‌آشامند] و رودخانه از پلیدیها که در آن ریزند کثیف است. دوازده کوچه دارد.

مدینه: در دو میلی «یهودیه» است، دژی بلند دارد و پائین آن پلی بزرگ است. جامع آن کهن‌تر و استوارتر است [به اندازه نصف همدان است و نیمی از آبادیهای قصبه را در برگرفته است].

خولنجان: در سمت خوزستان، آباد و بزرگ و پرمیوه است.

سمیرم: در دامنه کوه، گوز و میوه [و گوشت] فراوان دارد، جامعی زیبا نیز دور از بازار دارد نهر آب در میان شهر و بازار و خیابان [و بامها] روانست که از چشمه‌ای در کوه در راه «یهودیه» سرازیر می‌آید.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۸۱

[کوه مشرف بر شهر است] و بالای آن دژی [شگفت‌انگیز] است که چشمه آبی روان دارد. هنوز گنجینه‌های شاهان در آنجا هست.* زیز: شهری کوچک در کوهستان در کنار رود «طاب» است.

نان را در آنجا هشت من، به من آنجا، به یک درم خریدیم. گوشت و و گوز و میوه در آن ارزانست. جامع نیکوی آن به سال ۳۶۷ ساخته شده است. [به سال ۳۶۸ که من آنجا بودم هنوز آن را می‌ساختند.

چشمه‌هائی نیز دارند].

اردستان: از آن شهرها بزرگتر و در سوی [مرز] کویر است، بازارهای زیبا و جامعی آباد و پیران و فقیهان دارد. در سرزمینی سفید همچون «آرد» ساخته شده و نام از آن گرفته است [دژ آن بر سر راه «عسکر» است].

کاشان : شهری نامور، کهن ساز در مرز کویر است. پیرامن آن کشتزارها آباد کاریزها فراوان دارد. در ساختن قمقمه ماهرند. من در آنجا گونه‌ای «طلخون» دیدم نرم همچون «مرسین» که مانندش ندیده بودم. مرکز «هلو» ی خوب است. عقربها شگفت‌انگیز دارد. شنیدم که

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۸۲

ابو موسای اشعری هنگامی که از گشودن شهر درماند، کژدمهای زهر- آگین از «نصیبین» در کوزه‌ها بیاورد و به درون دژ پرتاب همی کرد، تا مدافعان از آن بخستند و شهر خود تسلیم دشمن کردند.

اصفهان : خوره‌ای نیکو است «قم» و «کرج» نیز در گذشته بخشی از آن می‌بود، ولی برخی از خلیفگان آنها را به «ری» و «همدان» پیوستند. هنوز نیز دیوانهای این خوره جدا است، و پیش از دیگران یاد می‌شود، زیرا که نزد شاهان و فرمانروایان ارجمند است.

ری : شهری ارجمند، دلگشا، باستانی، فخر آور، پرمیوه، دارای بازارهای گشاده، کاروانسراهای خوب، گرمابه‌های پاکیزه، خوراکهای خوشمزه است. آبش فراوان، زیانش اندک، بازرگانیش سودمند، دانشمندانش گرانمایه، عوامش زیرک، زنانش کاردان، بخشهایش زیبا، پاکیزه، مردمش با خرد سبکبار، زیبا با فضل و ادبند. مجلسها، مدرسه‌ها، ذوق و هنر، جایگاه‌ها، بارگاه‌ها و ویژگیهای دیگر دارد.

اندرز گرانش از فقه، سرورانش از دانش، محتسبانش از خوشنامی، سخنرانانش از ادب کمبود ندارند. یکی از مادر شهرهای افتخار خیز

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۸۳

اسلام است که* پیران بزرگوار و قاریان و پیشوایان و زاهدان و جنگجویان و والا همتان از آن برخاسته‌اند. برف و یخ آن بسیار،

فقاع ایشان و پارچه‌هایشان نامبردار است. اندرز گرانش هنرمند، روستاهایش ارجمندند. کتابخانه‌ای پر آوازه و میدان بطیخ شگفت‌انگیز و «روذه» دلگشا و یک دژ و شهرک دارد. کاروانسراهایش زیبا، مجهز به وسایل کامل، خوش و مرفه است. روزی ما بر ابو العباس یزدادی وارد شدیم، ناصر الدوله او را در یکی از گردشگاههای نیشابور منزل داده بود، او گفت: من نمی‌دانستم که نیشابور به این خوبی باشد، آیا ری نیز به همین نیکویی‌ست؟ یک تن هر چه می‌دانست در پاسخ گفت، پس من گفتم: خدا پیر ما را مؤید بدارد، نیشابور بزرگتر است و مردمش ثروتمندترند، ولی ری دیدنی‌تر و دلگشاتر و پر آب‌تر است. رأی والاتر آنست که گفتم، ولی آب ایشان مسهل و خربزه آنجا کشنده و دانشمندانش گمراه کننده‌اند. بیشتر کشتار ایشان از گاو و گوشتهایشان سخت هستند. هیزم کم دارند و آشوب بسیار و دلها سنگین. گروه‌ها پرخاش گر، پیشنمازان جامع در ستیز با یک دیگرند. روزی از آن حنفیان و روز دگر از آن شافعیان می‌باشد. یک رجز سرا گفته است: درم در ری ارزش دانق دارد نان بالاترین مقام خدائی را دارد. گوشت در بلندیها آویخته شده است چه بسیار دزد و راهزن دارد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۸۴

که دانه را زودتر از گنجشک می‌دزدند به همراه خود اطمینان ندارند.

هر گاه کسی به طور سینا و خاور مقدس سوگند خورد که درست می‌گوید، باز هم راستگو نباشد. و هر گاه به تو نزدیک آید خود فاسق است.

ری شهری است بزرگ پیرامن یک فرسنگ درمانند آن، ولی حومه آن ویران شده، جامع در گوشه شهرک درونی نزدیک دژ می‌باشد و پس از آن ساختمان نیست. دژ نیز ویرانه است. شهر برونی آباد است ولی بازار ندارد [می‌خواستند درونی را بسازند ولی نکردند] بازار و ساختمانها در ربض است. جویهای آب از آن می‌گذرد، کاریزها دارد. [که با پله پائین روند] کتابخانه‌ئی [که صاحب نهاده بسیار نیست و] در پائین «روذه» در کاروانسرائی جا دارد. «دار البطیخ» نزدیک جامع است.

[خوار: بر راه «قومس» دراز کشیده است. آبی روان و جامعی زیبا دارد].* قزوین: بزرگ و پر تاکستان است. شهرکی دارد [که جامع در آنست] در ربض آن دژی هست. از چاه‌ها و آب باران می‌آشامند، نهری نیز دارد: مرز خوره و از مراکز فقه و فلسفه است. [در شهرهای ری مهم‌تر از آن نیست، و در حدیث آمده که قزوین یک در بهشت است.

قم: بارو دارد. روستایش گسترده است. شهری بزرگست ولی متوقف شده رو به ویرانی است و نزدیک کویر است.

کاشان: شهری آباد، روستائی نیکو دارد کشتزارهایش بسیار، گرمابه‌ها نیکو، نعمت فراوان، کاریزها در زیر و روی زمین دارد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۸۵

سُرّ: نزدیک کویر ولی آباد است. بیشتر پوشاکهای عالی و طیلسان‌های زیبا را به ارزان می‌دهند.

ذماوَند: روستائی گسترده در راه «طبرستان» در میان کوهستان است. شهرستانش ... نام دارد. منبرها دارد. شهر گردو و میوه است. دیگر روستاها نیز آباد و دارای آب روان و دیه‌های مهم و میوه فراوانند.

ابهر: آبادی خوب در مرز است و دانه‌ها بسیار دارد.

ساوه: بارو دارد، گرمابه‌هایش زیبا، نانش خوب، آبهایش روان، جامعش دور از بازار در کنار جاده است].

همدان: مرکز این اقلیم بزرگ و زیبا و کهن است. هوایش سرد، آبش فراوان. جامعی کهن و آبرومند دارد. مردم با ادب و میهمان دوستند، باغها شهر را فرا گرفته با چشمه‌های بسیار، تابستانش خوب زمستانش آرام. جامع در بازار پر از ساختمانست. بازار در سه رده نهاده شده، شهرک ویران در میان است و ربض دور آنست. همدان شهری نیکو است، نانش ارزان، حلوایش نیکو، گوشتش فراوان است، ویژگیها و گردشگاه‌ها دارد. سرمایش نامبردار، حسادت مردم و حیله گری‌شان معروف و «غلوّ» ایشان مشهور است. رعد و برق و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۸۶

دمه آن بسیار است. شاعر درباره آن گوید:* آتش در همدان گرما ندارد. سرمای همدان درد بی‌درمانست.

بی‌نوائی در همه جا پنهان شدنی است، ولی در همدان پنهانی‌پذیر نیست.

هنگامی که کسرا تپه ایشان را بدید بگفت: همدانست باز گردید که جهنم است .

همدان امروز چندان آباد نیست، ری بهتر و پرجمعیت‌تر و آبادتر از آنست، مردمش آن را رها کرده، دانشمندانش کاهش یافته‌اند. ری اهمیت آن را از آن باز گرفته است. نزدیک کوه با گل ساخته شده است.

در کتابی خواندم که همدان دو برید در مانند آن گسترده می‌داشت، ولی چون بخت نصر از فتح بیت المقدس بازگشت، خواست همدان را بگشاید، و چون فرمانده او از این کار در ماند، به او نوشت: نقشه آن جا را برایم بفرست! هنگامی که نقشه را دید دانشمندان را گرد کرد و رای زنی خواست! ایشان گفتند: یک سال چشمه‌های آب را برایشان بر

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۸۷

بند، سپس آنها را یکجا رها ساز، تا همدان در آب فرو شود. پس چون آب شهر را فرا گرفت بیشتر آن ویران شد و وی بر شهر چیره شد. هنوز نیز پناهگاهیش پا بر جا است و شهر بر تپه است.

اسَد آباد: شهری کوچک ولی پر ساختمان است و بازاری گرم و محصول بسیار و عسل خوب دارد. ایوان کسرا در یک فرسنگی شهر است. گردنه کوه همدان را از اسد آباد جدا می‌کند. آبی روان دارد.

جامع در کوچه‌ای آباد [زیبا و دور از بازار] است.

طَزَرْ: از جاده دور است، کسرا کاخی در آنجا دارد. نرخها و نان ارزان است. بازارهایش سر پوشیده‌اند.

روده، بوشْتَه : مرکز بادام است، یک من مغزه به چهار دانق است. نهری بزرگ از میان کوه‌ها بدانجا می‌رسد.

قَرْماسین (کرمانشاه): دلگشا است پیرامنش را باغها فرا گرفته، جامع در میان بازار است. عضد الدوله در آنجا کاخی ساخت که در کنار جاده است. فقّاعش نامبردار است.

قصر دزدان : کوچک است و در آن کاخی از سنگ بر روی ستونهای سنگی با کارهائی شگفت‌انگیز هست.

نهاوند: که «ماه بصره» است شهری بزرگ با نهرها و میوه‌های نیکو است. دو جامع و کشتزارهای زعفران و دو شهرک دارد. آن جامع

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۵۸۸

که در میان شهر است، در زیبائی ساختمان در این سرزمین بی‌مانند است [و شنیدم که آتش گرفته است].

روذْراور: [یکی از دو] شهرک نهاوند است، که کشتزارهای* زعفران در آنجا است [و گردشگاه می‌باشد].

سیراوَند: شهرکی در لبه کوه است. از چشمه‌ها می‌آشامند، باغ میوه بسیار دارد.

دینوَر: که همان «ماه کوفه» است. خوش هوا و آباد است، مردمی ظریف دارد. بازارهایش بر گرد هم، آبش خنک است و پاکیزه‌تر از آن نیابی! بر دهانه چشمه‌ها ناودانها نهاده‌اند که از آنها مانند شیرهای عراق آب فرو ریزد و به چند شاخه می‌شود. گرد شهر را باغها [با میوه‌های نیکو] فرا گرفته است. جامع از بازار دور است. بر منبر یک گنبد زیبا نهاده‌اند. مقصوره‌ای نیز بلندتر از زمین مسجد در آنجا ساخته‌اند که زیباتر از آن ندیده‌ام.

صیمره: همان ماسبذان است. بزرگ، آباد، پربرکت است. به یک روستای بزرگ کوهستانی پیوسته که راهش دشوار است.

[میوه‌های ناهماهنگ خرما و گوز دارد. ساختمانهایش از گچ و سنگ است. آب در آن روانست، زیبا و خوب ولی کوچک است.

سیروان: شهرک آنست، کشتزار و نخلستان دارد.

کرج: که به ابو دلف [منسوب است] شهریست در بلندی با
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۸۹
ساختمانهای دور از هم، با یک جامع. آبش مانند آنست که در دینور گفتم. «کرج» دیگری نیز هست.
بُرْج: پائین‌تر از آن در کنار جاده است. پشت سر آن یک آبادی بزرگ است با راهی دشوار].

کلیاتی درباره این سرزمین

سرزمین سرد، پر برف و یخ و دلگشا است مردمش اگر اصفهان را جدا گیریم خوش ذوقند. یهودیانش بیش از مسیحیانش هستند مجوسانش نیز بسیارند. فقیهان و مذکّرانش آبرومند و به نیکی نام بردارند.
[گرمسیر و نخلستانی جز در «صیمره» و «سیروان» ندارد.
نخلستان در همه کشور اسلام جز «رحاب» هست، ولی در روم یافت نشود.
ابو عبد اللّه محمد بن احمد دبّاس، در ارّجان برای من حدیث کرده گفت: قاضی حسن بن عبد الرحمن، از عقبة بن محمد بصری، از احمد بن ابو عبد اللّه اسلمی، از ابو قتیبة مسلم بن قتیبة باهلی، از یونس بن عبد الحارث طائفی نقل کرد که گفت: از عامر شعبی شنیدم، می‌گفت: قیصر به عمر خطاب نوشت: از قیصر پادشاه روم به عمر خطاب، اما بعد، فرستادگانم به من خبر داده‌اند که: نزد شما درختی خشک هست که از درخت برنیامده است، همچون گوش خر برآید، پس می‌شکافد و همچون لولوای از آن بیرون جهد، پس مانند زمرد سبز گردد، پس همچون یاقوت سرخ شود، سپس چون پالوده نرم گردد، پس چنان خشک آید که تکیه‌گاه پیاده و
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۹۰
عصای سواره تواند شد. اگر فرستادگان من درست گفته باشند، این درخت از بهشت است. عمر در پاسخ نوشت: از عمر به قیصر: اما بعد، فرستادگان تو درست گفته‌اند، و این همان درخت است که خدا برای مریم هنگام زایمان مسیح رویانید. پس از خدا بپرهیز و عیسی را خدا مخوان!].* دین: آئین ایشان گوناگونست، بیشتر مردم ری «حنیفی» و «نجاری» هستند مگر روستائیان این قصبه که «زعفرانی» مذهبند و در مسأله «خلق قرآن» توقف می‌کنند. من از یک تن از داعیان صاحب شنیدم می‌گفت: مردم سواد با همه نظریات من نرمش نشان دادند بجز دو مسأله «خلق قرآن». من خودم ابو عبد اللّه پسر زعفرانی را پس از آنکه از مذهب پدرانش برگشته به مذهب نجاریان روی آورده [به خلق قرآن
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۹۱
قائل شده] بود دیدم که مردم روستا از وی دوری می‌کردند. در ری حنبلیان نیز بسیارند و سر و صدائی دارند، و عوام در مسأله خلق قرآن پیرو فقیهانند [فقیهانی بزرگ نیز مذهب شافعی دارند. مردم قزوین «نجاری» هستند و شافعی نیز دارند] مردم قم شیعه غالی هستند، جماعت را رها، جامع را تعطیل کرده بودند تا آنکه رکن الدوله ایشان را به برقراری آن را داشت.
همدان و شهرهایش اهل حدیث هستند، بجز «دینور» که «خاصی» و «عامی» دارند. گروهی نیز مذهب سفیان ثوری دارند. در جامع ایشان بندهای اقامه جفت است، همه مردم اصفهان نیز در گذشته چنین می‌کردند [ولی امروز به مذهب ابن حنبل گشته و در هر دو گروه فقیهان هستند].
قرائت: ایشان در قرائت [حروف] ابو عبید و ابو حاتم را ترجیح
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۹۲
می‌دهند و در ادغام پیرو ابو عمرو ابن کثیرند.

بازرگانی: بازرگانی در آنجا پر سود است. صادرات ری: برد و پارچه‌های متیّر * و پنبه و قصعه و مسلّه و شانه است، از قزوین لباس و جوراب و کمان. از قم کرسی، لگام، رکاب، پارچه، زعفران بسیار، از همدان و بخشهایش پارچه، زعفران، اسپیدروی روباه، سمور، پوتین، پنیر، از سرّ طیلسانهای عالی، پوشاکهای نیکو صادر کنند.

ویژگیها: خربزه ری و هلوی آنجا، زینت آلات اصفهان و قفلهایش و نمکسود [سمیرم] و فرآورده‌های شیر آنجا، قمقمه‌های کاشان و طلخون آن، پنیر دینور، ترذوغ قزوین و کمانهایش [خناق‌های همدان و پوتین آن] نامبردار می‌باشد.

در ری و قزوین کشاکشهایی بر مسأله «مخلوق بودن قرآن» در میان دو گروه هست. در همدان نیز کشاکشهای غیر مذهبی دیده می‌شود.

آب: چاه‌های اصفهان [برای بیگانه] بد است. آب ری مسهل است. بیگانه از نهر قزوین بنوشد انگشتهای دو پایش بریزد. آب زند رود [در اصفهان] نیکو، و هوایش شگفت‌انگیز است. میوه‌های ری بد است [و خربزه‌اش کشنده است].

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۹۳

شگفتیها: نزدیک بیستون مجسمه‌ای هست که گویند چارپای کسرا بوده است. رودخانه اصفهان به مردابی شگفت‌انگیز که جز پرنده بدان نزدیک نشود. در روستای رویدشت کوه مانندی از شن هست که باد بر آن کارگر نباشد. در کاشان دژی هست که دور آن خندقی است و شن دورادور آن را فرا گرفته. باد شن‌ها را به درون نریزد و هر گاه خود شن ریخته شود، باد آن را بیرون آورد. این شن‌زار در صحرائی یک فرسنگ در مانندش است و در آن کشتزارهائی است و شن بدان‌جا نیاید، همچنانکه درباره خندق یاد شد. در این بیابان درندگان با چارپایان مردم کار ندارند. در حومه کاشان کوهی هست که آب مانند عرق از آن می‌چکد ولی جریان نیابد، و چون هر سال روز تیر از ماه تیر باشد مردم در آنجا گرد آیند* و ظرفها بیاورند پس هر دارنده ظرف با یک دستک بر کوه کوبیده می‌گوید: «برای فلان کار، از آب خود به ما بیاشامان!» پس هر یک به اندازه نیاز بر می‌گیرد. در بخشهای کاشان گیاهی هست که بر روی زمین پهن گشته به شیشه سفید براق تبدیل می‌شود و در داروها بکار رود. در نواحی اصفهان مرغزاری است که در آن مارها از یک تا پنج ذراع هست. در روستای قهستان مارها هست که کودکان با آنها بازی کنند و نیش نمی‌زنند. در روستای «زارجانان» دیهی هست که آن را

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۹۴

«مائه» [مایه] خوانند، سوسکی در اینجا هست که چون شب هنگام بیرون آید مانند چراغ روشن گردد، پس جای روشنائی آن در هنگام روز سبز دیده می‌شود. در اینجا سنگی هست که مانند شکر دانه دانه دارد و چون پاره‌ای از آن را بر پاره دیگر زنند آتش برآید. در کاشان آبی هست که پس از سیراب کردن کشتزار سنگ شود. در قهستان آبی هست که هر گاه کسی زالو در گلویش مانده باشد و از آن بیاشامد فورا آن انگل بمیرد، غاری نیز در آنجا هست که آب از دیواره‌اش می‌چکد و سنگ می‌شود. درختی بزرگ نیز دارد که از آن قاشق و میخ‌ها سازند.

در روستای غامدان [قهرار] چشمه‌ایست که در بهاران ماهی از آن برآید و سپس ماری سیاه برآید و پس از آن تا یک سال خشک باشد. در صحن جامع «یهودیه» درختی هست که گویند همانند واق واق می‌باشد.

کانها: در روستای قهستان و «تیمره» ی کوچک و بزرگ کانهای سیم و زر هست. در «قهستان» معدن مومیا هست، در «ساغند» زاج نیکو نزدیک به مصری هست. کوه سرمه نیز در خوره اصفهان است.

وزنها: من ایشان گوناگونست، «من ری» ششصد، و رطل ایشان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۹۵

سیصد است من دیگر جاها چهار صد است. گوشت را در ری با رطل می‌کشند و وسایل داروخانه‌ها با من خراسانی است. من

شهرهای اصفهان* سیصد است و من «یهودیه» همدانی است.

کیل‌ها: نیز گوناگون هستند، جریب ده قفیز و شش مشت است.

جریب اردستان هفده من، جریب یهودیه سیزده تا به اردستانی است.

سنجه : پول رایج ایشان خراسانی است، سنجه ری در هر یکصد تا یک درم و ربع افزایش دارد، سنجه طبرستان برتر از آن است.

رسوم: مردم ری نامهای خود تغییر می‌دهند چنانکه: علی، حسن احمد را علکا، حسکا، حمکا گویند. مردم همدان: احمدلا، محمدلا، عیشلا گویند. مردم ساوه: ابو العباسان، حسنان، جعفران گویند. کنیت متداول در قم ابو جعفر و در اصفهان ابو مسلم و در قزوین ابو حسین است.

لهجه: نیز گوناگون است، در ری «را» بیفزایند و گویند: «راده!» «راکن!» مردم همدان گویند: «واتم»، «واتوا» و در قزوین «قاف» بکار برند و بیشتر ایشان به «خوب» گویند: نج [نیک]. زبان اصفهانیان ناهنجارتر از همه است و کششی بی‌جا دارد. در زبان عجمها شیواتر از زبان مردم ری نیست. رنگ ایشان نیز گیراتر است، و دیگران سبزه هستند.

کوهها: کوههای بلند دارد، مانند بیستون» که [سراسرش] صاف و نارسیدنی است. در آن غاری هست که چشمه‌ای از آن روان است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۹۶

کوه دماوند [نهاوند] که [بلند] و سخت دست نارسیدنی است و از پنجاه فرسنگی دیده می‌شود. شنیدم می‌گفتند: هیچ کس توانائی رسیدن ببالایش را ندارد.

کوههای خرم دینان، نیز نارسیدنی هستند. ایشان گروهی بی‌گمان از مرجیانند غسل از جنابت نمی‌کنند، در دیه‌هایشان مسجد ندیدم، با ایشان مناظره کرده گفتم: با این مذهب که شما دارید چگونه مسلمانان به جنگ شما نمی‌آیند؟ ایشان* می‌گفتند: مگر ما توحیدگرا [و مسلمان] نیستیم؟ گفتم: آری ولی شما فریضه‌های پروردگار را ترک کرده، مقررات مذهب را موقوف داشته‌اید! گفتند: ما همه ساله مالیات بسیار به سلطان می‌دهیم. [کوه‌های اصفهان نیز کچل و بی‌سودند].

دیدنیها: من زیارتگاهی در آنجا نمی‌شناسم ولی از آثار شگفت‌انگیز خسروان و جایگاه فرعونان بسیار دارد. مانند «قصر شیرین» و خانه خسرو کاخهای کسرا و کاریزی که از نزدیک یک فرسنگ راه در سنگ تراشیده شده است و می و شیر و مانند آن در آن روان سازند.

[جائی که دجّال از آن بیرون خواهد آمد. بازار یهودیه] .

بدیها: یکی از عیبها که در سرآغاز سخن از این سرزمین گفتم سادگی مردم اصفهان و غلو ایشان درباره معاویه است. روزی من کاروان را رها کرده به دیدار مردی از ایشان که به وارستگی و زهد شناخته شده بود رفته، شب را نزد او مانده پرسشها می‌کردم، تا اینکه پرسیدم

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۹۷

درباره صاحب چه گویی؟ وی به لعن و نفرین او پرداخته گفت: آئینی برای ما آورده که آن را نمی‌فهمیم! گفتم: چه گوید؟ گفت: او می‌گوید:

معاویه پیامبر نیست! من گفتم: تو چه می‌گوئی؟

گفت: ما گفته خداوند را می‌پذیریم که می‌گوید: «فرقی میان پیامبران نمی‌نهیم» ، ابو بکر مرسل، عمر مرسل ... و پس از برشمردن چهار خلیفه گفت: معاویه نیز مرسل بوده است . من گفتم: چنین مگو! زیرا تنها چهار تن نخستین خلیفه بودند و معاویه پادشاه بوده است، زیرا پیامبر گفته است: خلافت پس از من سی سال خواهد ماند و سپس به پادشاهی بر می‌گردد. در این هنگام او بر من

پرخاش گرفت و مردم مرا «افصی» خواندند و اگر کاروانیان نرسیده بودند، مرا بیچاره کرده بودند. ایشان مانند این داستانها بسیار دارند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۹۸

از رسوم ایشان آنکه جگر را می‌پزند و شب‌چره خود می‌سازند.

نگهبانی گرمابه‌ها با زنان است. دستارها همچون متکا بر سر دارند با خوی ناستوده و رسوم زشت. دجال از بازار ایشان [در یهودیه] بیرون خواهد آمد.

فرمانروائی: حکومت در آنجا به دست دیلمان است. ری مهمترین منطقه ایشان است. نخستین کس که بر آن چیره گشت و آن را از سامانیان بگرفت حسن پسر بویه بود که خود را «مؤید الدوله» لقب داد، سپس برادرش علی که به خود لقب «فخر الدوله» داد. سپهسالار ایشان در دامغان [قومس] می‌نشیند. ایشان توده مردم را بر خانه‌ها و آبادیهای آنان چیره ساختند*، بیشتر مردم از ستم ایشان گریختند، ولی اکنون وضع بهتر است. ایشان سیاستی شگفت‌انگیز و رسمهای بد دارند، ولی ایشان هیچگاه به بازماندگان کار ندارند و اگر مواجبی برای کسی قرار دادند تا هنگام مرگ به وی می‌دهند، در جنگها با صولت و هیبت و شکیبائی پیروز می‌شوند، کشوری پهناور، دولتی نیرومند دارند، از «چین» تا «یمن» خطبه به نام ایشان است، در برابر پادشاهان زمانه ایستادند پادشاه خاوران از ایشان درمانده [امیر المؤمنین از] خلیفگان عباسی در دامان ایشان مانده، هفت اقلیم مهم را در دست می‌دارند.

مالیات: مالیات در این سرزمین سنگین و بسیار نیست، مگر در اصفهان و بخشهایش که، از هر بار که به «یهودیه» درآید سی درم می‌ستانند [و از آنجا تا ارّجان و عسکر مالیاتها سنگین است].

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۵۹۹

خراج: خراج ری ده [یازده] میلیون درم، خراج دینور سه میلیون [۳۸۰۰۰۰۰] خراج قم دو میلیون، قزوین و ابهر و زنجان یک میلیون و ششصد و بیست هزار [و خراج امروز اصفهان ۰۰۰/ ۰۰۰/ ۱۱] و صیمرة سه میلیون و یکصد هزار، کاشان یک میلیون، دماوند ده میلیون می‌باشد.

فاصله‌ها

از «ری» گرفته تا «کیلین» یک مرحله، سپس تا کیس یک مرحله، سپس تا «خوار» یک مرحله است.

از ری گرفته تا «قسطان» یک مرحله، سپس تا «مشکویه» یک مرحله، سپس تا «وبروه» یک مرحله، سپس تا «ساوه» یک مرحله، سپس تا «سونقین» یک مرحله، سپس تا «مصدقان» یک مرحله*، سپس تا «روذه» یک مرحله، سپس تا «دکان» [دیجان] یک مرحله است.

از «همدان» گرفته تا «بوزنجرد» یک مرحله، سپس تاویه «جن» یک مرحله، سپس تا «دکان» یک مرحله است.

از «همدان» گرفته تا «أسدآواذ» یک مرحله، سپس تا «قصر

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۰۰

دزدان» یک مرحله، سپس تا «قنطره نعمان» یک مرحله، سپس تا کوه «بیستون» یک مرحله سپس تا «قرماسین» یک مرحله، سپس تا قصر عمر دو برید، سپس تا «زبیدیه» یک مرحله، سپس تا طرز نیم مرحله، سپس تا «مرج» همانقدر، سپس تا «حلوان» یک مرحله.

[از «یهودیه» گرفته تا «کاشان» چهل فرسنگ و مرحله‌هایش را در اقلیم فارس یاد خواهم کرد.

از «ری» گرفته تا «دزه» یک مرحله، سپس تا دیر جص یک مرحله، سپس تا «کاج» یک مرحله، سپس تا «قم» یک مرحله، سپس تا «دیه مجوس» یک مرحله، سپس تا «کاشان» یک مرحله است].

از «کرج» گرفته تـا «سواد مقوله [مفعرا]» یـک مرحله، سـپس تـا «خوزن» یک مرحله، سـپس تا «برزانیان» یک مرحله، سـپس تا «آوه» یک مرحله، سـپس تا دیه «جرا» یک مرحله، سپس تا رباط «جرا» یک مرحله، سپس تا «ورامین» یک مرحله، سپس تا «کسکانه» یک مرحله، سپس تا «ری» یک مرحله است.

از «کرج» گرفته تا «وفراونده» یک مرحله، سپس تا «دارقان» یک مرحله، سپس تا «خروذ» یک مرحله، سپس تا «سابرخواس» یک

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۰۱

مرحله، سـپس تـا «کرکویش» یـک مرحله، سـپس تـا «خـان» یک مرحله، سـپس تا «رزمانان» یک مرحله، سـپس تا «لور» یک مرحله است.

از «قصـر دزدان» گرفته تا «کیزحراس» [کی‌حراس] یک مرحله، سپس تا «نهاونـد» دو بریـد است.* از «همدان» گرفته تا «دیمر» یک مرحله، سـپس تـا «راکـاه» یـک مرحله، سپس تا «نهاونـد» یک مرحله، و از «نهاونـد» تا «راکاه» یک مرحله، سپس تا «جوراب» یک مرحله، سپس تا «کرج» یک مرحله است.

از «همـدان» گرفته تـا «طـاق سـعید» یـک مرحله، سـپس تـا «جوراب» یک مرحله است، از «کرج» تا «جراناباذ» یک مرحله، سـپس تا «ابتعه» یـک مرحله، سـپس تـا «جرباذقـان» یـک مرحله، سـپس تـا «قنوان» یک مرحله، سپس تا «مرج» و «زهر» یک مرحله، سـپس تا «ماربین» دو برید، سپس تا «اذمیران» دو مرحله، سپس تا «یهودیه» نیم مرحله است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۰۲

۱۱- خوزستان

اشاره

سرزمینی است خاکش مسی و گیاهش زر، پر از میوه و برنج و نیزار انجاص، حبوب، خرما، ترنج عالی، انار، انگور است.

دلگشـا، خوب است. رودخانه‌هـایش شـگفت‌انگیز. پارچه‌هایشـان دیبا و خز، پنبه بافت و ابریشـمی نازک است. شـکر، قنـد، شـیرنی خوب و عسل القطر دارد. «شوشتر» آنجاست که نامش جهانگیر است و «عسـکر» که دو کشور را آذوقه می‌دهـد و «اهواز» نامبردار و بصنّا که پرده‌هایش به آسـمان کشـیده، همچون خز شوش دیده نشده است، با این همه کانهای نفت و قیر و کشتزار سبزی و گلها و پرنـدگان. میـان «فـارس» و «عراق» واقع است، و جنگهـای اسـلام و یورشـهای عرب در آن بـوده، گور دانیـال آنجـا است. از فقیه و دانشمند تهی نیست و در

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۰۳

«هشت اقلیم» فصیح‌تر از ایشان یافت نمی‌شود. دولاب‌های قشـنگ، آسیاها و کاردستی‌های شگفت‌انگیز با ویژگی‌های دیگر و آب فراوان دارد. درآمد آنجا پشتوانه خلیفه است. رسم و شوخی‌ها نیکو دارند.

من در هشت اقلیم جائی به از آن* نمی‌شـناسم. چه سرزمینی گرانقدر بود اگر مردمش بد نبودند، چه قصبه‌هائی خوب اگر مرکزش اهواز زباله‌دان دنیا نبود. مردمش بـدترین مردمنـد. چند حدیث و متلک که درباره آنجا آمده در زیر می‌آورم: ابن مسـعود گوید: از پیامبر شـنیدم می‌گفت: با خوزیان همسری نکنید که رگ بی‌وفائی دارند. علی بن ابی طالب گوید: در روی زمین بدتر از خوزستان نیست، هیـچ پیامبر یا نجیب‌زاده از آنجا برنخاسـته است. عمر [خطاب] گفته بود: اگر زنده بمانم خوزسـتان را می‌فروشم و بهایش را در بیت المال می‌نهم.

در روایت دیگر آمـده است: اگر کسـی همسـایه خوزی داشـته و نیـاز به پول دارد او را بفروشـد. از فقیهی پرسـیدند: هر گاه کسـی

سوگند خورد که: بدتر پرندگان را با بدتر هیزم بپزد و به بدترین مردم بخوراند، چه کند؟ فقیه گفت: باید یک رخمهٔ را با دفله بپزد و آن را به یک تن خوزی بخوراند، ولی با آن همه بازرگانی و درآمد که ایشان دارند و با آن همه هنر و تردستی باز هوش و زیرکی دیگران را ندارند، همینکه فرزندانشان به جوانی می‌رسند ایشان را به غربت پرتاب می‌کنند و به بازرگانی و جهانگردی می‌فرستند، پس برای درآمد، شهر به شهر سر-

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۰۴

گردان می‌شوند و از علم و ادب [جز اندکی] بی‌نصیبند. [بیشتر ایشان جولاهند نیکانشان «حبّی» اند خوی جاهلیت و سران وحشی اخلاق زشت دارند].

خوزیها، از اهواز به شمال ساکنند ، مردم اهواز بیشتر از مهاجران بصره و فارس هستند. روزی من با أبو جعفر بن محسن در اهواز راه می‌رفتم، یک بازاری با وی به کشاکش افتاد، وی گفت: شما خوزیها بی‌خیر هستید! بازاری گفت: مردم بالاتر از اهواز، مانند «عسکر»، «جندیشاپور»، «سوس» خوزی هستند، ما عراقی هستیم. من شنیده‌ام، در بصنّا و بیروت و پیرامن آنها، مردم دم دارند، که میان پیش پس ایشان همچون انگشتی هست نبینی مردم عراق هنگام دشنام دادن گویند:

«ای خوزی دم دار؟» [مردمش جفا و خشکی و نامردمی دارند. نه همراهی خوب در سفر و نه همسایه‌ای خوب در شهرند. آبشان در تابستان جوش و خانه‌هایشان پزنده است. همچون دیو سخن گویند و فاحشه خانه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۰۵

آشکار دارند] آن مرد پستاندار که در میان خارجیان شوریده بر علی (ع) می‌بود و گفتند که چون زنان پستان می‌داشته، از این سرزمین بوده است.

مردم آنجا بی‌آنکه بیمار باشند زردرویند، حسود و غالی در مذهبند.

خدا* مرا از آنچه گفتم بیامرزاد، زیرا من پرده‌دری نخواسته و عیب‌جوئی نکردم بلکه چیزی را گفتم که از پیامبر و یارانش درباره ایشان نقل شده است. و این است نقشه آن، تا آنجا که از دستم برمی‌آمد و به فهمم می‌رسید کوشیدم من از خدا کمک می‌خواهم و بدو پناه می‌برم.

بدانکه این اقلیم در گذشته «اهواز» خوانده می‌شد و هفت خوره می‌داشت ولی اکنون برخی از آن خوره‌ها از میان رفته و برخی در کشاکش است و برخی با قواعد ما ناجور شده است. پیش از این نیز من گفتم که شاهان در علم جغرافیا همانند یاران پیامبر اختیار قانونگذاری- دارند که هر گاه یکی از ایشان نظری دهد که در صحابه مخالفی نداشت حجت و قابل استناد خواهد بود، عضد الدوله از شاهان بزرگ روزگارش می‌بود و در کشور اسلام آثاری شگفت‌انگیز دارد، نبینی چه شهرها که ساخته و چه نهرها که شکافته و چه نامها که نهاده و چه نوها که آورده است؟ وی این اقلیم را «هفت خوره» خواند و مردم آن را بدین نام شناختند و من نیز چون مخالفی ندیدم از آن پیروی کردم: نخستین آنها از سمت کوهستان، «سوس» است، سپس «جندیشاپور، تستر، عسکر

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۰۶

مکرم، اهواز، رام هرمز، دورق، اینها برخی خوره و برخی قصبه‌اند و شهرهایشان اندك و خود اقلیم نیز کوچک است.*

فهرست شهرها:

شوش : خوره‌ای در مرز عراق [قرنه] و کوهستان است.

کشتزارهای برنج و نیزارها دارد که شکر بسیار از آن می‌پزند. از شهرهایش-: «بصنا»، «متوت» ، «بیروت»، «بدان»، دیه رمل، کرخه.

جندیشاپور: خوره‌ایست که شاپور آن را شاپور بن فارس آباد کرده بنام خویش بست. در مرز کوهستان و دلگشا می‌باشد. گویند

پایتخت شاها بوده. شکر بسیار می‌پزند. از شهرهایش: «دژ روناش» ، «بایوه»، «قاضبین»، «لور» .

شوشتر: خوره‌ای پرمیوه و انگور، اترج است. همه میوه‌هایش را به اهواز و بصره می‌برند. با همه کوشش، من برای آن شهری نشناخته‌ام، از همین روی گفتگو درباره آن را جلو انداختم تا بگویم که: این با روش من ناسازگار است، زیرا که هر قصبه باید شهرهایی داشته باشد چنانکه یک فرمانده باید جند داشته باشد.

اگر گفته شود که: تو این قانون را درباره «سرخس» نیز شکسته

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۶۰۷

بودی! پاسخ آنست که: سرخس خوره نامیده نمی‌شود و به شوشتر خوره می گویند. و این درجه‌بندی به دست پادشاهان می‌باشد.

عسکر: خوره‌ای ارجمند است که سه رودخانه از دورادور و از میان آن می گذرد. روستای مشروقان. از شهرهایش «جوبک»، «زیدان» ، سه‌شنبه بازار ، حبک، «ذوقرطم»، «برجان» ، «خان طوق» بازار «عسکر» روز آدینه است. و سپس تا «خان طوق»* شش شهر هست به نام روزهای هفته، پس بازار در هر روز در یک جا برپا است .

اهواز: هنگامی که شاپور آن را در دو سوی رودخانه بساخت یک یک سو را بنام خدا و سوی دیگر را به نام خودش نامید، سپس هر دو را در یک نام جمع کرده «هرمز دارا و شیر» خواند، سپس نام خویشتن بینداخت و «دارا و اشیر» بماند، سپس عربها آن را «اهواز» خواندند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۶۰۸

و آن خوره‌ایست که خوره‌های ویران شده باستانی را در برگرفته است، که «مناذر بزرگ»، «نهر تیری»، «بلد» باشد. من از آنها در نهر ریّان گذشتم و ساختمانی شگفت‌انگیز دیدم و شنیدم که از دجله تا نهر خوزستان بوده. پس من از قاضی «خوزیه» که با من در کشتی بود پرسیدم که: چرا ویران شده است؟ وی گفت: هنگامی که زنگیان بر مبرقع گرد آمده، بدین سرزمین درآمدند آن را چنین کردند. او گفت:

اهواز از بصره مهم‌تر می‌بوده است، و هنوز هم مردم با کاوش زمین گنج‌ها و ظرفهای مسین و جز آن را از زیر آوارها بیرون می‌آورند.

از شهرهای اهواز آنچه را من شناخته‌ام: «نهر تیری»، «مناذر بزرگ»، «مناذر کوچک»، [و باقی شهرها]: «حوزدک»، «بیروه»، «چهارشنبه بازار» ، «حصن مهدی»، «باسیان»، «شوراب»، «بندم دورق» ، «سنه»، حبّی.

دورق: خوره‌ایست* هم‌مرز با عراق بر کنار «قرنه». از شهرهایش:

«آزر»، «اجم»، «بخساباد»، «دز»، «اندبار»، «میراقیان»، «میراثیان» .

رامهرمز: خوره‌ایست هم مرز فارس، کوهستانی آباد و دلگشا و پر از خرما و زیتون و حبوب است، در دشت آن جز اندک کشتزار نیست، نیشکر ندارد، نهرهای سرزمین به آن نمی‌رسد و خود نهری جداگانه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۶۰۹

دارد.

شهرهایش: «سنبل»، «ایذج»، «تیرم»، «بازنگ»، «لاف»، «غروه»، «بابج»، «کوزوک» همگی کوهستانی و مهم هستند.

گزارش:

شوش : قصبه‌ایست خوش و آبادان با مردم نیک‌اندیش و بازارهای روشن، نان نیکو، آبهای روان آسیاهای شهر را می گرداند، گرمابه‌ها پاکیزه، شیرینی ارزان، آبادیها دلگشا، حومه‌اش زیبا نعمت فراوان، نیشکر شگفت‌انگیز، دانش، قرآن، حدیث، ادب، سنّت

و و جماعت دارند. جامعی هموار، با ستونهای گرد دارد، ولی مردم حنبلی هستند و تابستانش خوب نیست، فاحشه خانه در کنار مسجد باز است. قاریان و پیرانشان بی‌هیبتند و مذکّران بی‌ارزش. وقت مردم به رقص [و خوشی] می‌گذرد، بیشتر ایشان «حبّی» هستند شهر ویرانه است و مردم در ربض زندگی می‌کنند. شهر بر تپه‌ای آباد بوده و بارو داشته ولی لشکریان عمر با ایشان سخت جنگیده [هنگام فتح] ویرانش کردند. گور «دانیال» در [میان] نهری پشت شهر است، در کرانه نهر برابر قبر مسجدی زیبا است*، قبر هم شناخته نیست و در آب است.

و داستانی دارد.

بصنّا: کوچک، ولی آباد است. زن و مردش، فرش بافی و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۱۰

پشم‌ریسی می‌کنند. نهری دارند که آن را «دجله» گویند و هفت آسیا در کشتی دارند. جامعی زیبا دم دروازه در سمت نهر دارند، نهر یک پرتاب تیر از آن دور است. دو دژ استوار دارد و نمازگاه عید میان آن دو است .

بیروت : بزرگ و پرنخلستان است و آن را «بصره صغرا» خوانند گویند در گذشته، قصبه خوره بوده. من آن را از دور، هنگامی که از «بدان» بسوی «بصنّا» می‌رفتم، دیدار کردم.

کرخه : آبادی نیکو و کوچک است، بازارشان روزهای یکشنبه است. از نهر می‌آشامند، دژ و باغها دارد.

دیگر شهرهایش نیز دلگشا و آبادند، همه سرزمین پر از نهرهای روانست.

جندیشاپور : قصبه‌ای آباد و شهری کهن است، مرکز این سرزمین [و جایگاه سلطان] بود ولی اکنون ویران شده، به دست کردان افتاده، ستم آن را فرا گرفته است، ولی نی شکر بسیار دارد، شنیدم شکر خراسان و جبال همه از آنجا است. اهل سنّتند. دو نهر و کارگاه‌های بافندگی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۱۱

بسیار و آبادیهای گرانمایه و کشتزارها و ارزانی* و خیرات و فقیهان و ثروتمندان بسیار دارد.

لور: در مرز کوهستان است، گویند از جبال می‌بوده سپس به خوزستان افزوده شده است . کارگاه‌های بافندگی بسیار دارد، ولی، شکر آنجا خوب نیست به دیگر شهرها نیز نرفته‌ام.

شوشتر : در همه این سرزمین، خوش‌تر، و استوارتر و مهم‌تر از آن شهری نباشد. نهر به دور آن می‌چرخد نخلستان و باغها آن را فرا گرفته است. بافندگان ماهر پنبه و دیبا در آن بسیارند. از همه شهرها برتر است، اضداد را در خود جمع و نزد جهانیان شهرت دارد. درباره آن گفته‌اند: بهشتی است که خوکان در آن می‌چرند. [باغهایش پر از اترج و انار خوب و انگور و گلابی عالی و خرما می‌باشد. بهشت خوزستان است. دیبای آن را به مصر و شام برند، مردمش با خوشی می‌گذرانند] از میوه و دیگر خیراتش که مپرس! مرا خوش آمده آن را پسندیدم، بازارهایش هموار است با ویژگیهای دیگر. از خاور و باختر به دیدارش می‌آیند [در تابستان] آبی سرد دارد که [در کاریز] در زیر زمین روانست جامعی لطیف دارند. گرما در آنجا سخت [و دانش اندک است. نهر همچون خندق بر گرد آنست] پلی دراز [در سمت جندیشاپور با قایق‌ها ساخته‌اند] و جز آن راه ندارند. و در آن سوی دیگر اندکی ساختمان هست، جامع در بازار بزازان [در میان شهر] است، دم دروازه نیز بازار بزازی دیگر هست. بر سر پل گردشگاهی هست و گازران در آنجایند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۱۲

هر کس بخواهد با کشتی به «عسکر» رود باید یک فرسنگ پیاده راه پیماید. پیرامنش دیه‌هائی گرانمایه هست ولی همه بی‌منبراند.

عسکر: حجاج بن یوسف را غلامی بود بنام «مکرم»، چون او با سپاهش در اینجا فرود آمد و او را خوش آمد، مردم به گردش فرا

آمده ساختمانها ساختند پس «عسکر مکرم» نام گرفت، قصبه‌ایست که در کشور* عجمان به از آن نیست. میوه‌های خوشمزه، بازارهای روشن، نیکوهای بسیار، شیرینی‌های ارزان، نانهای خوب، با ویژگی‌های دیگر تجارتخانه‌های بزرگ و خردمندان سترک دارند، بیشترشان با سوادند. دانشمندان را بینی که تا ظهر در مسجد مشغول درس هستند.

ولی ایشان با آلودگی به علم کلام خود را از چشم مردم انداخته و با اعتزال گرائی از دیگر مسلمانان جدا شده‌اند، تا آنجا که اندرزگران و عوام به ایشان بد می گویند. در آنجا بیماری هست که دارویش کیفر است و کرمی هست که با زهر کشته شود. بیگانه در آنجا زیست نتواند.

من هنگام نماز عصر بدانجا شدم و غروب هنگام بیرون آمدم. شهر بر دو کرانه است، آنچه در سمت عراق بود آبادتر است، جامع و بیشتر بازارها نیز در آن است. میان دو کرانه را دو پل بسته به قایقها به هم می‌رساند.

دیگر شهرها نیز در کنار نهرها هستند. کارگاه‌های بافندگی همچون «مشرقان» دارند، همان مشرقان که قدرش را نمی‌دانیم! بهتر است «خان طوق» را نیز از شهرهای اهواز بشمریم.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۱۳

اهواز: مرکز این سرزمین ولی تنگ و بد بو است، مردم نه دین دارند و نه نژادی پاک نه پیشوانی فقیه و نه اندرزگری دانا، نه زندگانی خوب و نه دلی پاک. بیگانه در آن سرگردان است، بومی نیز از زندگی آرام محروم، پشه و کک و مزاحمهای دیگر فراوان باد شبانگاه همچون شیره، و در روز سموم گرم. همیشه در انتظار باد شمالند و نگران از باد جنوب، مار و کژدم فراوان، آبها گرم. مردمی بد و بدشگون در بدترین شهراند. میوه از جائی پست و آرد از راه دور بدانجا آورده شود. حومه آن خشک و کوهش زشت و بازارش خفه و خاکش نمک‌زار است. نه قاری خوش زبان و نه جامع محترم است نه شهرشان رئیس دارد و نه فقیه‌شان* مجلس گزارد. مردمی پیش دستی جو و تعصب‌ورز و متقلب هستند. اهل شهر دو دسته شده و درباره یاران دو نظر دارند. ولی این شهر انبار بصره و بار انداز فارس و اصفهان است، قیسریه‌ها نیکو و نان خوب و خورشهای پاکیزه دارد، مرکز گرد آمدن خز و دیبا است، کالاها و دارائی بسیار بدانجا می‌رود، پناه گاه بازرگانان و آبشخوری آباد برای رهگذران است و خود در جهان پر آوازه می‌باشد. زمستان و پائیزی خوب دارد اگر مگس نباشد، بهارش نیز هر گاه پشه‌های همچون مگسش نبود نیکو می‌بود. با این همه، برای کسانی که کم بود پوشاک دارند خوبست.

اهواز مانند رمله در دو کرانه است ولی جامع و بیشتر بازارها در سوی فارس است و سمت عراقی آن جزیره‌ایست که بستر رودخانه از پشت آن می گذرد، همچنانکه در «فسطاط» مصر که همانند آنست گفتم . میان این دو بخش را پل «هندوان» که با آجر ساخته شده پیوند

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۱۴

می‌دهد. در کنار آن مسجدیست زیبا و مشرف بر نهر. عضد الدوله آن را با مسجد نوسازی کرد بطوری شگفت‌انگیز تا مگر به نام او خوانده شود ولی مردم آن را جز «پل هندوان» نمی‌نامند. روی این نهر دولابهای بسیار است که فشار آب آنها را می گرداند و «ناعور» خوانده می‌شوند. سپس آب در کاریزها که در بالا نهاده شده می‌آید، برخی به حوضهای شهر و برخی به باغ می‌رسد. بستر رودخانه نیز از پشت جزیره به اندازه یک صد ارس به یک شاذروان که [دیواره‌ای] از سنگ ساخته شده است بر می‌خورد و بازگشته [و دریاچه می‌شود با فواره‌های شگفت‌انگیز] و به سه جویبار افتد که به آبادیها می‌رود و کشتزارها را سیراب می کند ایشان می گویند: اگر شادروان نبود! اهواز آباد نبود! چه در آن هنگام از آبهایش بهره برداری نمی‌شد. شادروان درهائی دارد که هنگام افزایش آب آنها را باز می‌کنند و گر نه اهواز را غرق می کند. صدای آب سرریز شده از شادروان در بیشتر سال آدمی را از خواب باز می‌دارد و در زمستان غوغایش بیشتر است زیرا که آبش از باران است نه برف.

نهر «مشرقان» نیز پائین شهر را می‌شکافد ولی بیشتر سال خشکیده است و آب آن در جائی بنام دورق مرداب می گردد.* اهواز بدین نهرها زنده است کشتی‌ها درآمد و شد و گذشتن از آب هستند، همانند بغداد. جویها در بالای شهر شاخه شاخه شده در

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۱۵

پائین شهر در جائی به نام «کارشنان [کان شنان]» یکی می‌شوند. کشتیها از همین جا برای بصره بارگیری می کنند. آسیاهائی شگفت‌آور نیز بر نهر دارند.

چهارشنبه بازار : نیز کنار شاخه‌ای از همین نهر و در دو کرانه آنست، پلی چوبین نیز دو سو را به هم می‌پیوندند و کشتی‌ها از زیر آن می گذرند. سمت عراقی آن آبادتر و جامع در آن است.

دژ مهدی : آباد است و همه نهرهای این سرزمین در آنجا یکی می‌شود و به دریا می‌ریزد در آنجا دژی هست که مهدی آن را ساخته و مرزبانی بشمار رود زیرا که نزدیک دریا می‌باشد. خانقاه‌ها و زاهدان نیز دارد. جامع آن در کرانه است. برخوردگاه چند راه در این شهر است.

دیگر شهرها نیز بر نهرهائی هستند که جزر و مد دارند و نخلستانها و کشتزارها را سیراب می کنند. بیشتر آبادی‌های اهواز در سمت «چهارشنبه بازار» و پیرامن آنست.

دَوْرَق: قصبه‌ای آباد دور افتاده در مرز عراق در کنار نهری است، با روستائی پهناور و بازاری بزرگ و ویژگیهای دیگر است و خوش ساختمان می‌باشد. مرکز بافته‌های درشت است . از «سوس» کوچکتر می‌باشد و بازارش شاخه شاخه است و جامع در آن سوی شهر است.

از نهر می‌آشامند. مرکز گرد هم آمدن حاجیان فارس و کرمان است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۱۶

میراثیان: در دو کرانه دارای بازارهای آباد است و هر کرانه یک جامع دارد.

میراقیان: روستائی پهناور در کنار نهریست که مد و جزر بدان می‌رسد. آبادی‌ها و دیه‌های بسیار دارد.

جُبّی: آبادی پهناور دارای ده‌ها و نهرها و نخلستان است. رئیس معتزله ابو علی جبائی از آنجا بوده است.

آبادان : برخی از مردم «آبادان» را نیز از این خوره بر شمرده‌اند، ولی [خطا است و] از عراق می‌باشد. هر گاه گفته شود: دلیل خوزستانی بودن آن همزبانی مردمش با این سرزمین است. هم قافیه این نام نیز در این سرزمین بسیار است، نبینی که گویند: «عبادان» چنانکه گویند:

«باسیان»، میراقیان»، «بذان»، در پاسخ گوئیم*: همزبان بودن ایشان بسنده نیست، زیرا که مردم پیرامن بصره همگی عجم هستند، هم پسوند بودنش با شهرهای خوزستان نیز دلیل نباشد، زیرا که این پسوند در نام شهرهای بصره نیز بسیار است، مانند «بدران»، «رومان»، «شق عثمان».

هر گاه گفته شود که: گفته ما (خوزستانی بودن آبادان) مرجّحی دارد که در گفته شما (عراقی بودن آن) نیست، و آن اینکه نام آبادان با نام خود این سرزمین نیز در این صفت برابر است نبینی که می گوئیم «خوزستان»؟ پاسخ چنین است که قانون بایستی در همه افراد همانند یکسان باشد، پس باید بپذیریم که «شامان» و «سلیمانان» نیز از خوزستان باشند! هر گاه او این را هم بپذیرد می گوئیم: پس چرا نگوئی که آبادان از جزیرهٔ العرب است؟ زیرا که همانندهائی چون «عمان»، «نجران»،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۱۷

«سمران» نیز در آنجا دارد! پس اگر نمی‌توانی آن را از جزیرهٔ العرب بشمری خواهی دانست که نباید رفتار «بدلیس» را با آن کرد، که چون هم قافیه «تفلیس» و چند شهر و دیه در «رحاب» می‌بود و در «آقور» هم قافیه نداشت، آن را در رحاب نهادیم .

رامهرمز: قصبه‌ایست بزرگ دارای بازارهای آباد و پر برکت جامعی نیز روشن و بسیار زیبا دارد. عضد الدوله برایش بازاری ساخته که من به از آن ندیده‌ام، پاکیزه، ظریف، آینه کاری سنگ فرش و نقاشی شده است، دروازه‌ها دارد که بازار بزازان قیسریه‌هائی زیبا هست.

مردم از جوی‌ها و چاه‌ها می‌آشامند. جویها به نوبت [از نهرهای بیرون شهر] پر می‌شوند. نخلستانها و باغها، شهر را فرا گرفته است. مانند بصره [و ری] کتابخانه [با موقوفات] دارد، که کارمندانش در خدمت واردان، کتابخوانان، کتاب نویسان هستند. ولی کتابخانه بصره بزرگتر، آبادتر، پرکتاب‌تر است. این دو کتابخانه را ابن سوار بنیاد نهاد. در اینجا همیشه یک استاد علم کلام را به روش معتزلی درس می‌گوید [و مواجب مرتّب دارد] نمازگاه عید در کنار شهر در میان خانه‌ها افتاده است. شهری زیبا است ولی مردم در شبهای تابستان از بسیاری پشه نیاز به کلّه دارند . سلطان بر آبادی‌های شهر دست انداخته، حومه آن به ویرانی گرائیده است. روزی بر رئیس شهر ابو الحسن بن زکریا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۱۸

که مدتی دراز ساکن [بیت المقدس] فلسطین بوده درآمدم، او* می‌گفت:

از دور شدن از آن سرزمین و آمدن به شهری که چیزی چشم گیر ندارد، پشیمانم. او می‌کوشید و توسل می‌جست تا از آبادیهایش که از وی گرفته شده بود، چیزی به او بدهند، ولی نمی‌دادند. راه‌هایش دشوار است و عربها دورادور آن را فرا گرفته‌اند . منشها پست دارند و سران وحشی هستند .

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۱۹

ایذج : مهم‌ترین شهرستانهای خوره است و سلطانش بر پای خود ایستاده مانند «اسد آباد» در کوهستان است و برف بسیار دارد که به اهواز و پیرامنش برده می‌شود. از چشمه در سلیمان دره می‌آشامند.

کشت‌زارشان بارانی (دیمی) است و آبی دیگر نیز دارند. خربوزه و محصول دیگر هم در آنجا هست. شهر در گودی جا دارد.

کوزوک: نیز کوهستانی است. انگورش همیشگی است، بنفشه و ریحان بسیار دارد و خوبست.

غروه: چنانکه در آبادیها گفتم ، نامبردار است.

لاذ: نیز کوهستانی است.

همه شهرهای این خوره در این سمت می‌باشد، و آن سو همه بیابانست.

کلیاتی درباره این سرزمین

اشاره

سرزمین گرمسیر است. آبش معتدل است مگر در جندیشاپور که با همه خوبی خشن می‌باشد هوای شوش خوب نیست. هر چه به دجله بغداد نزدیکتر باشد بهتر است. نخلستان بسیار دارد، نه کوه بلند دارد و نه شن رونده، مگر میان «بذان» و «نهرتیری». برف نمی‌بارد و آب یخ نمی‌زند مگر در پیرامن رامهرمز. نهرها در بیشتر منطقه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۲۰

کشتی‌پذیر است، نصارا اندکند، یهود و مجوس نیز نه بسیارند.

اندرز گرانش کم آوازه‌اند قاریان نیز دارند مگر در اهواز، رباط و تصوف هم دارند* مگر در «عسکر» قبله آنجا نادرست است بویژه در «بصنّا» هنگامی که من از آنجا به بصره رفته بودم دوستانم بشوخی می‌گفتند: نمازهائی که در خوزستان خوانده‌ای

بازخوانی کن! ایشان نماز رو به قبله نمی‌خوانند! آئین: مذهبها در آنجا گوناگون است، بیشتر مردم معتزلی هستند، همه «عسکر» و بیشتر «اهواز» و «رام هرمز» و «دورق» و برخی از مردم «جندیشاپور» چنین‌اند. مردم شوش و توابعش حنبلی و حبّی و نیمی از مردم اهواز شیعه‌اند، حنفی بسیار نیز آنجا هست. فقیهان و پیشوایان بزرگ دارند. در اهواز مالکی نیز یافت می‌شود [مردم جندیشاپور و تستر حنفی و شافعی هستند، در رام هرمز همه رنگ یافت می‌شود.

هنگامی در شوش به جامع رفتم تا شاید از یک پیر حدیث بر گیرم. من که یک جبّه پشمین قبرصی با یک فوطه بصری پوشیده بودم، به مجلس صوفیان افتادم، همین که مرا از نزدیک دیدند، بی‌گمان مرا یک صوفی پنداشتند، خوش‌آمد گفته، مرا در میان خود برنشانیده، پرسیدن آغازیدند. پس یک تن فرستاده خوراک آوردند، من که تا آن هنگام با این گروه همنشین نشده بودم، از خوردن تردید نشان دادم.

ایشان از خودداری من و دور بودنم از آداب و رسوم در شگفت ماندند، من که خود از پیش می‌خواستم با این گروه آشنا شوم و راهشان را

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۲۱

بشناسم و از زیر و بمشان آگاه گردم، به خود گفتم فرصت را غنیمت دان، که تو در اینجا ناشناس هستی! پس من پرده حیا را کنار زده با ایشان آمد و شد کردم، گاه با آنان هم آوازی کرده، گاه بر ایشان شعر می‌خواندم و با ایشان به رباطها می‌رفتم و در نیایشها شرکت می‌نمودم، تا آنجا که در ایشان و همشریانشان به خوبی جا کردم، و در شهر نامبردار شدم، ز ایران به دیدارم می‌آمدند، پوشاک و صرّه‌ها می‌آوردند، من آنها را گرفته در همان هنگام، همه را به ایشان می‌دادم، زیرا که من در محیط خود دارا بوده به هر روز در جائی میهمان می‌بودم، چه میهمانی‌ها! ایشان گمان می‌بردند که من زاهدانه این رفتار دارم، از من تبرک می‌گرفتند، گزارش مرا پخش می‌نمودند، که فقیری به از این مرد ندیده‌ایم، پس چون من از رازهایشان آگاه گشته، آنچه را می‌خواستم به دست آوردم، نیمه شبی از ایشان گریختم و تا بامدادان راه پیمودم، پس یک روز که در بصره با لباس خود راه می‌رفتم و غلامم در دنبال می‌آمد، یکی از آنان مرا دیده باز ایستاد و شگفت زده در من نگریست، ولی من ناشناسا از وی درگذشتم.* رسوم: جز وجیهان [ثروتمند] کس طیلسان نگیرد، بیشتر مردم ردای چهار گوشه پوشند، توده مردم [میانه حال] به مندیل و فوطه بسند کنند. مردمی کار آمد هستند. پس از نماز عصر بر پیشنماز گرد شوند تا برای ایشان ختم گیرد و دعا گوید. خطیبان قبا می‌پوشند، و مانند عراقیان کمر ببندند. پس از نماز آدینه تهلیل نگویند. خطیب به راست و چپ بنگرد. پس از نمازها مانند مردم شام و مصر با دعا ضجّه برآورند.

بی‌لنگ به گرمابه درآیند. نان برنجی بسیار خورند و بر گاو سوار شوند.

خمهای آب در میان راه دیه‌ها بر سر هر فرسنگ بنهند و از راه دور برای

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۲۲

آنها آب می‌برند. آداب و رسومشان به مردم عراق نزدیک است.

نگین‌های بزرگ و لولو را می‌پسندند. در کشور اسلام درست‌تر از ترازوی «عسکر» و سپس «کوفه» یافت نشود.

بازرگانی:

بازارشان سودآور است زیرا که همه شکر شهرهای عجم و عراق و یمن از آنجا بار می‌شود. از شوشتر دیبای خوب، فرش و پارچه تافته خوب، میوه بسیار، از «شوش» شکر بسیار، پارچه، خز [برای پوشاک نه عمامه]، از «عسکر» مقنعه‌های ابریشمی که به بغداد برند، پارچه نیکو و با دوام و پوشاک قنّبی و دستمال و جز آنها که مورد استفاده مردم خوزستان است. پرده‌های «بصنّا» و فرش

قرقوب» نیز نام‌بردار است. در «واسط» پرده‌هائی می‌سازند و رویش می‌نویسند:

«ساخت بصنّا!» و به جای آن به فروش می‌رسد ولی مانند آن نیست.

در اهواز فوطه‌های ابریشمی خوب می‌بافند و زنان می‌پوشند. در نهر تیری لنگهای بزرگ می‌بافند.

ویژگیها: مری جندیشاپور بی‌مانند است و همچنین حلوای این سرزمین و خز شوش برای پوشاک جز عمامه که سکب کوفه بی مانند است، و شکر انگور آنجا نیز در بصنّا فرش* و پرده خوب و سبزیجات نیکو و دستنبوی شوشتر و نی شوش و خرمای نهر تیری بسیار عالی است، [که بر «معقلی» بصره ترجیح داده می‌شود].

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۲۳

کشاکشها: در اهواز دشمنی میان «مروشیان» [روسیان] که شیعی هستند با «فضلیان» که سنّی هستند به جنگ می‌کشد، و همچنین میان مردم «بذان» و «بصنّا» و میان مردم «شوشتر» و «عسکر» و میان «شوشتر» و «شوش» بر سر تابوت دانیال کشاکشها هست.

دانیال: ایشان می‌گویند: هنگامی که گور دانیال شناخته شد، آن را در تابوتی نهادند و برای استسقا به آبادیها می‌بردند تا از ما دور شده به شوشتر رسید، ایشان آن را نگاه داشتند، ماده تن از پیران به نزد ایشان فرستادیم که گروگان باشند تا آن را بازگردانیم، پس چون آن را به دست آورند نهری برای آن کنده، این سرپوشیده را ساخته، آب را بر آن جاری کردند، آن گروگانها نیز نزد ایشان ماندند، این کشاکشها میان ما از آنست و از این رو از ارزش پیران ما تا به امروز کاسته شده است.

وزن: در اینجا بجز اهواز، من گوشت و ماهی چهار رطل است، من نان [پنیر] مکّی است، من أهواز در همه چیزها بغدادی می‌باشد.

سنجه : پول رایج ایشان مانند مشرق «دانق» زر است، هر دانق چهل و هشت «تمونه» است که همان «ارزه» باشد. هر یک هزار درم که

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۲۴

در اصفهان کشیده شده باشد، در شوشتر بیست و پنج تا کم می‌آید.

شوشتری نیز خود شش درم از اهوازی بیشتر است. هر یکصد دینار که در قزوین کشیده شده باشد در شوشتر پنج یا چهار دانق افزایش دارد.

هر یکصد درم که در خراسان کشیده شده باشد، در خوزستان دو درم کم می‌آید ایشان «قیراط» را نمی‌شناسند.

کیل: ایشان برای آن، مکوک، کر، مختوم ، کف، قفیز دارند.

مکوک جندیشاپور سه من و نیم است، کر چهار صد و هشتاد است، مختوم اهواز دو صاع است که سه کف باشد. قفیز هفت من گندمی است، کر، یک هزار و دویست و پنجاه من گندمی است* که خود هزار من جوین است.

زبان: در سرزمینهای عجم فصیح‌تر از زبان خوزستان نباشد.

ایشان فارسی خود را با تازی بسیار می‌آمیزند، چنانکه گویند: «این کتاب وصلا کن! این کار قطعا کن!» کسی را بینی که دارد به فارسی گفتگو می‌کند: ناگهان بازگشته به تازی سخن می‌گوید، و به هر یک از دو زبان که گفتگو می‌کند، پنداری دیگری را بدین خوبی نمی‌داند.

گفتارشان طنین دارد، پایان سخن را می‌کشند، به جای «بشنو»! گویند: «ببخش!» «کباد» را «خیمال» نامند. سرهای مردم رامهرمز پهنی دارد، پاکدلی ندارند، زبانشان نامفهوم است. ابو الحسن مطهر بن محمد رامهرمزی برایم روایت کرد که منصور بن محمد از اسحاق بن

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۲۵

احمد، از محمد بن خالد بن ابراهیم، از ابو عصمه، از اسماعیل بن زیاد، از مالک قبطان، از خلید، از مقبری، از ابو هریرة نقل کرد

که رسول خدا می‌گفت: بدترین زبان نزد خداوند فارسی است، زبان شیطان خوزی و زبان مردم جهنم بخارائی و زبان مردم بهشت تازی است.

خراج: خراج اهواز سی هزار درم است،. در دوران فارسها پنجاه و پنج هزار هزار درم بر سراسر این سرزمین سرشکن می‌شد .

فاصله‌ها:

از «شوش گرفته تا «قرقوب» یک مرحله، سپس تا «طیب» یک مرحله است.

از «شوش» گرفته تا «بصنا» دو برید، سپس تا «بذان» همان اندازه است.

از «جندیشاپور» گرفته تا «لور» یک مرحله، سپس تا «دز» دو مرحله، سپس تا رایگان یک مرحله، سپس تا «گلپایگان» چهل فرسنگ بیابان، سپس تا «کرج ابو دلف» یک مرحله است.

از «شوشتر» گرفته تا «رمل ده» یک مرحله، سپس تا «بصنّا» یک مرحله است.* از «عسکر» گرفته تا «دژ» یک مرحله، سپس تا «دژ» دیگر نیز یک مرحله، سپس تا «رامهرمز» یک مرحله است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۲۶

از «عسکر» گرفته تا «شوشتر» یا تا «اهواز» یکی یک مرحله است.

از «جندیشاپور» گرفته تا «شوش» یا تا «شوشتر» یکی یک مرحله، و از «بیروت» تا «شوش» یا تا «بذان» یکی یک مرحله است.

از «اهواز» گرفته تا «شوراب» یک برید، سپس تا «مندم» یک مرحله، سپس تا قصبه «دورق» یک مرحله است.

از «اهواز» گرفته تا «چهارشنبه بازار» یک مرحله، سپس تا «دژ مهدی» یک مرحله، سپس تا «دهانه عضدی» یک مرحله است و در اینجا تو در دجله عراق خواهی بود. [تا نهر «دبا» یک مرحله، سپس تا «ابله» یک مرحله از راه آب است].

از «دژ مهدی» گرفته تا «بیان» یک مرحله پشته‌ای شوره‌زار است.

عضدی: بدانکه نهر اهواز و دجله هر دو به دریای چین می‌ریزند و میان آن دو این شوره‌زار است. مردم روزگار گذشته از نهر به دریا می‌رفته و از دریا بازگشته به دجله و به «ابله» می‌رسیدند و رنج و خطر هر دو را پذیرا می‌شدند، تا آنکه عضد الدوله نهری بزرگ میان دو نهر اهواز و دجله به درازای چهار فرسنگ بکند که امروزه از آن آمد و شد می‌شود.

از «اهواز» گرفته تا «اجم» یک مرحله سپس تا «آزر» یک مرحله،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۲۷

سپس تا «رامهرمز» یک مرحله است.

از «اهواز» گرفته تا «دورق» یک مرحله، سپس تا «خان» یک مرحله، سپس تا «بصنّا» یک مرحله، سپس تا «رمل ده» یک مرحله، سپس تا «قرقوب» یک مرحله است و دو راه دیگر نیز دارد.

از «اهواز» گرفته تا «نهر تیری» یک مرحله، سپس تا «نهر عباس» یک مرحله، سپس تا «خوزیه» یک مرحله است و از آنجا سوار آب شوند* تا به «ابله» [در دجله] یک مرحله است.

از «اهواز» گرفته تا «اسحاقیه» یک مرحله، سپس تا «جسر محترق» یک مرحله، سپس تا «دژ مهدی» یک مرحله است.

از «نهر عباس» گرفته تا «عسکر ابو جعفر» یک مرحله، سپس از آب گذشته تا «ابله» راه مال‌رو است.

از «رامهرمز» گرفته تا سنبل دو مرحله، سپس تا ارّجان یک مرحله است.

از «رامهرمز» گرفته تا «تبرم» یک مرحله، سپس تا «غروه» یک مرحله، سپس تا «بازیر» دو برید، سپس تا ایذج یک مرحله، سپس تا «دز» یک مرحله، و از «دز» تا دولاب یک مرحله، و از «رام» تا زطّ یک

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۲۸

مرحله است.

از «رامهرمز» گرفته تا «یده» (چنین) یک مرحله، سپس تا «جسر جهنم» یک مرحله است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۲۹

۱۲- سرزمین فارس

اشاره

خاک این سرزمین کان است، کوهستانش جنگل، خارش انزروت گوسفندانش دارای پازهر معروف، چشمه‌هایش مومیای نامبردار است، هشت اقلیم بدان منسوبند، هم خرما دارد هم اترج، زیتون، ریباس، نی، عکوب ، گوز، بادام و خرنوب. فرآورده‌هایش، برده، خز، فرشهای کاردست، پارچه، پوشاکهای شگفت‌انگیز، پرده، پوشاکهائی کتّانی مانند «قصب»، دیبا، زینت آلات گوناگون می‌باشد.

گردشگاه‌هائی نامبردار، قصبه‌های مشهور، شهرهایی نیکو همچون «فسا»، «شعب بوان»، «شاپور»، نوبندگان»، دارب گرد» گرانقدر دارد.

ارزش «سیراف» و ارّجان پوشیده نیست. در استخر ساختمانهائی شگفت

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۳۰

انگیز هست* گلاب و فرآورده‌های دیگر «گور» از شهرهای دیگر برتر است. «شاپور» همانند سغد است، و در زیتون و اترج و نی از آن برتر باشد، همه آب و درخت و میوه است.

فارس سرزمین گرانمایه، پر خیر و مرکز بازرگانی است. روزی ابو الحسن مؤمّلی از من پرسید: فارس را چگونه دیدی؟ گفتم: آن را همانندترین سرزمین به شام یافتم، میوه‌های متضاد، سردسیر و گرمسیر و معتدل دارد، کوهستان پر درخت و عسل و زیتون دارد آباد و پربرکت‌تر از آن پس از شام ندیده‌ام. ولی مرکز ستم و تباهی و پر از کژدم است.

مردمش بد لهجه، مالیاتها سنگین حومه‌اش گرمسیر است، سردسیرش سخت می‌باشد. رسم مجوسان در آن آشکارا است، بیشتر آبادیهایش به اقطاع است. فارس بن طهمورث آن را بنیان نهاده، و این نقشه آنست.

فهرست واره:

من فارس را به شش خوره و سه ناحیت بخش کرده‌ام. نخستین آنها در سمت خوزستان ارّجان، سپس اردشیر خرّه، «داراب گرد» «شیراز»، «شاپور»، «استخر» است. سه ناحیت نیز «روذان»، «نیریز» و «خسو» می‌باشد.

ارگان : خوره‌ای مهم در دشت و کوه و کرانه دریا، پر از خرما و انجیر و زیتون، با درآمد و برکت است. از عضد الدوله نقل کرده‌اند که گفت: من عراق را برای نام و ارّجان را برای درآمدش

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۳۱

می‌خواهم. ارجان نام پسر قرقیسیا پسر فارس بوده که بر پدر خشم گرفت و از «أقور» بیرون آمد، پس این خوره را برایش ساختند و برخی شهرهای «اردشیر خرّه» و جز آن بر آن افزوده شد. و اگر آن گفته را بپذیریم که «رامهرمز» را از «فارس» می‌شمرد، ممکن است آن را از همین افزوده‌ها بدانیم که اکنون به خوزستان بازگردانیده* شده است.

قصبه آن نیز نام أرّجان دارد. از شهرهایش در سمت دریا: «قوستان»، «داریان»، «مهربان»، «جنّابه» ، «سینیز» و در سمت کوه: «جومه»، [بلاشابور]، «هندوان» .

أرْدَشیر خُرَّه: خوره‌ایست کهن که نمرود بن کنعان بنایش نهاده، سپس سیراف بن فارس آن را آباد کرد. بیشتر آن در کرانه دریا [ی چین] است گرمای بسیار و میوه اندک دارد. قصبه آن «سیراف» و از شهرهایش:

«گور» ، «میمند»، «نابند»، «صیمکان»، «خیر»، «خورستان»، «غندجان»، «کران»، «سمیران» [شمیران] «زیرباذ»، «نجیرم»، «نابند»، «دون»، «سورو» ، «راس کشم» است.

دارابگرد : خوره‌ای مرفه است که دارابگرد بن فارس بنا نهاده، در گذشته مرکز آنجا بود و شاهان در آن می‌زیستند. کانها فراوان و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۳۲

ویژگیها بسیار و هوای نیکو دارد. قصبه‌اش هم نام آنست. از شهرهایش «طبستان»، «کردبان»، «کرم»، «یزدخواست» ، «مشکانات» ، «زمّ* شهریار» ، «گدروا» «اوجین» «ایگ» است، ناحیت «نیریز» که شهرهای «خیار»، «مریزجان»، «ماذوان» را دارد، و ناحیت «خسو» که شهرهای «روبنج» با روستای «رستاق»، «فرج»، «تارم» را دارد نیز از آنست. از شهرهای روستامند مهم آن «جویم» ابو احمد، «اصطهبانات» سنان «برک»، «ازبراه» است.

شیراز: در گذشته خوره نبود بلکه شهری بود که شیراز بن فارس آن را ساخته بود. مسلمانان به هنگام گشایش این سرزمین آن را مرکزیت دادند، و پادشاهان را خوش آمد تا در آن زیستند. در دیوانها وابسته به استخر شمرده می‌شود ولی من شهرهای بسیار را بدان وابستم و آن را خوره خواندم، زیرا که مرکزی بزرگ است و حکومت و دیوانها در آنست، کوهستان بسیار و هوای معتدل دارد، قصبه‌اش همنام آنست. شهرهایش:

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۳۳

«بیضا»، «فسا»، «مص»، «کول»، «گور» ، «کارزین»، «دشت»، «بارین»، «جم»، «جوبک»،* «جمکان» ، «کورد» ، «بجّه» ، «هزار»، «ایگ» .

شاپور : خوره‌ای دلگشا است که در هر باغ آن خرما، زیتون، ترنج، خرنوب، گوز، بادام، انجیر، انگور، سدر، نیشکر، بنفشه، یاسمین را با هم بینی! نهرها روان، میوه در دست رس، دیه‌ها پیوسته ، فرسنگها راه را زیر درختان می‌پیمائی همانند «سغد»، سر هر فرسنگ یک نانوا و بقال بینی! نزدیک به کوه است. نام قصبه آن «شهرستان» می‌باشد. از شهرهایش «دریز»، «کازرون»، «خرّه» ، «نوبندگان»، «کاریان»، «کندران» ، «توّز»، «زم»، «اکراد»، گنبذ» ، «خشت».

استخر: فراخ ترین کوره، با شهرستانهای بسیار و نامبردار است.

استخر پسر فارس آن را بساخته. از شهرهایش: «هرات»، «میبد» ،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۳۴

«مائین»، «فهرج» ، «حیرهٔ»، «فاروق»، سروستان»، «اسبانجان» ، «بوّان» ، «کرمان»، «شهر بابک» ، «اورد* رن»، «خرّمه»، ده اشتران»، «ترک نیشان» ، «چاهک»، «شبابک».

گزارش:

اشاره

ارگان: قصبه‌ایست با ساختمانهای استوار، پر خیر، با شهرهای بزرگ و مردم مرفّه هم یخ دارد هم خرما! هم لیمو با انگور، مرکز انجیر و زیتون است، شیره نیکو و صابون می‌پزند. انبار فارس و عراق، و بارانداز خوزستان و اصفهان است. نهری پر آب از میان

شهر می‌گذرد جامعی زیبا و آباد در کنار بازار، با آتشگاهی (مناره) بلند و قشنگ دارد. ساختمانهایش از سنگ نا تراشیده است، بازار بزازان مانند بازار سجستان دارد که درهایش به شب هنگام بسته می‌شود، راسته‌هائی است از چهار سو درها برابر هم دارد. من به از بازار گندم ایشان ندیدم. خوش هوا و در زمستان پاکیزه است. در میان نخلستان و باغها فرو رفته چاه‌هایش شیرین، از خوبی نان و ماهی و یخ و خرمایش هر چه خواهی بگو! ولی در تابستان جهنم است، از هنگام انگور و تا به هنگام باران آب نهر شور است. در هیچ شهری زنان خوش آوازتر از آنجا نیستند. شش

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج۲، ص: ۶۳۵

کوچه دارد بنامهای: اهواز، ریشهر، شیراز، رصافه، میدان، کیالان.

شهر از گشوده‌شدگان به دست عثمان بن ابو عاص است. مسجدش را حجّاج ساخته است.

جومه: کوچک است و از نهر می‌آشامند. نام روستایش «بلا- سابور» است، کوهستانی، دلگشا است همانند [روستایش] «غوطه» دمشق است. گویند: شاپور* پسر فارس آن را بر دیگر شهرها که در خراسان و خوزستان آباد کرده بود ترجیح می‌داد و همانجا بمرد و بخاک شد.

دیرجان : شهرک روستای ریشهر است، میانه حال و مرفه است.

بیران: شهرک «سنبل» است، در گذشته، از خوزستان شمرده می‌شد. أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى ؛ ج۲ ؛ ص۶۳۵

دوان: در سمت دریا است و دو بخش دارد. جامع و بازار در سمت ارجان و دیگر خانه‌ها و بازار ماهی در بخش دیگر به سمت دریا است.

داریان: بازاری آباد و روستائی فراخ دارد.

سینلیز : [قوستان] در نیم فرسنگی دریا، بالاتر از «مهربان»، دارای بازار درازیست که خوری در میان دارد و کشتی بدان درآید. جامع از بازار بدور است و سرای امیر روبروی آنست. کاخها بسیار دارد.

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج۲، ص: ۶۳۶

مَهْرُبان: در کنار دریا و جامع نیز در کرانه است. آبی اندک دارند. درگاه خوره و انبار بصره بشمار آید و آباد است و بازار خوب دارد.

جنّابه : نیز خوری را در میان گرفته. بازارهایش روشن، جامع در میان شهر است از چاه‌های شور و برکه‌ها می‌آشامند. بو سعید و بو طاهر قرمطی از آنجا بوده‌اند.

سیراف: قصبه «اردشیر خرّه». مردمش به هنگام آباد کردن آن را از «بصره» برتر می‌نهادند، زیرا که ساختمانهایش استوار، جامعش زیبا، بازارهایش درست، مردمش دارا، نامش بلند آوازه است. در گاه چین اینجا است نه عمان، انبار فارس و خراسان است. باری من شگفت- انگیزتر و زیباتر از خانه‌هایش ندیده‌ام که بلند و با چوب ساج و آجر ساخته شده. یک خانه تا بیش از یکصد هزار درم خریداری می‌شود.

ولی پس از پیروزی دیلمیان رو به ویرانی رفته مردم به کرانه دریا روانه شده قصبه عمان را ساختند. سپس زلزله سال ۶۶ یا ۶۷ پیش آمد که هفت روز آن را لرزانید. مردم به سوی دریا گریخته بیشتر خانه‌ها ویران شد یا ترک برداشت و مایه عبرتی برای بینندگان پند آموز گشت. من پرسیدم* چه کردید که خداوند شکیبائی درباره شما را کنار نهاد؟

گفتند: زنا در میان ما بیفزود و ربا خواری بسیار شد! گفتم: آیا از آنچه می‌بینم عبرت گرفته‌اید؟ گفتند: نه! من سخنانی زشت درباره زنان ایشان شنیده‌ام، مردم فارس با فسق بسیار که خود دارند، ایشان را

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج۲، ص: ۶۳۷

نمونه متلك می‌نهند. شنیده‌ام که از نو دارند ساختمان می‌کنند و شهر به حالت گذشته باز می‌گردد. سیراف از گرمی دروازه جهنم است. آب را از راه دور بدانجا می‌برند. کاریزی باریک و نیمه گوارا با اندکی میوه نیز دارند. شهر در میان کوه و دریا است و دو طرف دیگرش زمین خشك است و چند نخل در نزدیکی دارد.

زیرَباذ: در مرز کرمان کنار دریا است. دژی در آنجا هست که شگفت‌تر از آن ندیده‌ام. از چاه‌هائی کم آب می‌آشامند، هر کدام که شیرین‌تر باشد خاصگان امیر آن را اشغال کرده مردم به سر دیگری روند.

نجیرم: نیز در کنار دریا است. دو جامع دارد که صحن یکی از سنگ تراشیده شده است. بازاری نزدیك در بیرون شهر دارد. از چاه و برکه‌ها می‌آشامند که از باران انباشته شده‌اند.

کرکم: آباد است، جامع بر تپه‌ای بر سر بازار است که با پلکان چوبی بدان رسند.

کاریان : کوچك، ولی روستایش آباد است. آتشکده‌ای در آن هست که بسیارش گرامی دارند و آتش آن را به همه سو می‌برند.

راس کِشْم : کوچك است، بازاری بزرگ دارد که جامع در آنجا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۳۸

و با پلکان بدان بالا روند.

سورو: در مرز کرمان بر لب دریا می‌باشد کوچك است و بتازگی آبادی آغاز کرده زیرا که کالای عمان بدان می‌رسد و به کرمان [و خراسان] می‌رود. از آبی می‌آشامند که از کوه آید و در گودالی جمع شود و چون بند آید زمین را پنج ذراع برکنند تا آب گوارا بیرون آید.*

دارابگرد

قصبه‌ایست نیکو، شهری است با بارو و نخلستان و باغها.

یخبندان و اضداد دیگر و بازارهای زیبا و هوای معتدل دارد. چاه‌ها و کاریزها نیز دارد. کان مومیا و تپه‌ای که مسجد جامع بر آنست در میان شهر می‌باشد. برخی از بازارها در شهر و باقی در حومه است و همه در یك سمت هستند. بازار بزازها، خان مانندی است با دو در. شهر چهار دروازه دارد و گردان چهار فرسنگ شکسته است. کان مومیا دری آهنین دارد که مردی از آن نگهبانی می‌کند. و چون مهر ماه آید آن نگهبان با قاضی شهر و صاحب برید و چند عادل برآیند و با کلید در را باز کنند و مردی برهنه به درون شده، آنچه در سال گرد آمده است بر می‌دارد، من از درستکاران شنیدم که فراورده سال کمتر از یك رطل است سپس آن را بسته [قاضی] مهر و موم کرده با گروهی از پیران به شیراز می‌فرستند و جایگاه آن را شستشو می‌کنند. پس هر چه مومیائی به دست

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۳۹

است مردم بینی آمیخته با آن آب است، مومیائی خالص جز در گنجینه شاهان یافت نشود.

فُرْج: شهریست نه بزرگ ولی یك جامع و گرمابه دارد که در این سرزمین بی مانند است. شهر پر برکت است، در میان آن تپه و بالای آن دژی هست آب نیز از یك سو می‌آید.

برك: در پستی در دو فرسنگی کوه است، جامع در کنار بازار، زیبا و پاکیزه است. از کاریزها می‌آشامند.

جویم: ابو احمد ، مادر شهر بشمار آید، گستره روستایش ده فرسنگ است. کوه‌ها آن را فرا گرفته، همه نخلستان و باغ است. از کاریزها و نهری کوچك که در سمت بازار است آب می‌نوشند. میان جامع و بازار کوچه‌ای دراز هست. و آن بر تپه‌ای زیبا است که با پنج پله بالا روند، و در میانش حوضی است که از باران پر شود، و هر روز به اندازه نیاز از آن بر گیرند.

روستای روستا : کوچك است و بازارش بزرگ نیست ولی* روستایش چهار در چهار فرسنگ همه باغ و آب و درخت است. از

نهری که به شهر آید می‌نوشند.

تارم: در مرز «کرمان» است. جامع از بازارش دور. از یک شاخه نهر که به شهر در می‌آید سیراب می‌شوند. باغ و نخلستان و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۴۰

عسل بسیار دارد.

نیریز: بزرگ است، جامع در کنار بازار، آبشان از کاریزها است، روستای آنجا بیست در بیست فرسنگ است. من به دیگر شهرهایش نرفته‌ام ولی شنیدم که مرفه و خوش قواره هستند.

شیراز:

مرکز این سرزمین، شهری کثیف، تنگ و تازه ساز است، مردمش بد لهجه با عادات ناپسندند. نه سرور قابل اعتماد و نه راه‌ها فراخ و نه ادیب دارند. درستکارانشان لوطی، بازرگانان فاسق، سلاطین ستمگرند. مردم بازار از تنگی در فشار، گفتار بیشتر ایشان غیر از کردارشان می‌باشد. بی‌لنگ به گرمابه در می‌آیند، سرشان به پنجره درها می‌خورد. مجوسان در آنجا بی‌نشانه راه می‌روند، طیلسان پوشان را حرمت ندارند. من خود طیلسان پوشی مست دیدم، گدایان و نصارا هم حق پوشیدن آن دارند. فاحشه خانه‌ها آزادند، آداب گبران بکار برده شود. خطبه‌ها از بسیاری سروصدا شنیده نمی‌شود. گورستانها جایگاه فاسقان است. در جشنهای کافران، بازارها آذین بندی می‌شود مالیات بر دکانها سنگین. هر کسی از شهر بیرون می‌رود بایستی جواز بگیرد.

داخل و خارج شوند، زندانی می‌شود، زندگانی در آن دشوار، و خراج سنگین است. مردم لذت داده نچشیده و راه راست ندیده، کشتزارها با دولاب سیراب شوند، انگور و انجیر گران، نان نیکو ندارند. از کوتاهی پنجره‌ها در آزارند، دو چارپا از تنگی در بازار نتوانند رفت. سخن مردم نیش و کنایه دارد. ولی هوایش در تابستان و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۴۱

زمستان معتدل، آب روانش سبک، آب چاهش شیرین و نزدیک. مردم مرفه و بازرگان، با بیگانگان مهربان. برای خود* هنرها و زیرکی و دیگر ویژگیها در بخشش و خوش روئی دارند. پیران، سروران، کد- خدایان [دانشمندان] صوفیان در میان ایشان بسیارند. مجلس‌های قرائت و ختمشان بامدادان آدینه جلوه و شکوه دارد [آداب و رسوم ایشان] در اسناد اگر املا کننده و املا گیرنده غلط نکنند [نیکو است] جامع ایشان [در بازار با شکوه] در هشت اقلیم بی‌مانند است. [با نماز جماعت روزانه] بویژه روز آدینه آباد است. ستونهای [گرد، طاقنمابندی شده] همانند [مساجد شام] و مسجد اقصا دارد. سرای امیر [عضد الدوله] در آنست، که سر نخ همه در آنجا است و همانند شبستان نیشابور خانه‌ای در آنست. [نزد هیچ شاه مانندش دیده نمی‌شود، خرما را با یخ فراهم می‌دارد. ساختمانها همانند «رمله» فلسطین از سنگ است].

آش و دیگر خوراکیهایشان بجز بریانی پاکیزه است. پوشاکهای برد و بیمارستانش شهرت دارد. هشت کوچه دارد بنامهای: استخر، شوشتر، بنداستانه، غسّان، سلم، کوار ، مندر، مهندر، در بزرگی و تنگی کوچه‌ها همانند «دمشق» است، در کثافت همانند «بخارا» است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۴۲

جامع در بازار یک سویش در بخش بزازان است. بیمارستان از آن دور است. [همانند آنچه در اصفهان هست] دارای موقوفات بسیار، با وسائل مجهز و پزشکان حاذق [و پرستاران و مواجب گیران]- [که مانند آن در هیچ جا ندیده‌ام] ولی آنچه در اصفهان است از این آبادتر می‌باشد.

فراخ‌ترین جایش باب استخر است که همانند دروازه‌های «منا» در «مکه» است و بهترین جا برای ایشان [باب] جامع است. آبهای

روانش ناپاکنـد و آب چاههایشان نیز سبک نیستند. سبک‌ترین آنها کاریزیست که از جویم می‌آید و در خانه عضد الدوله برآید. دورترین کوه در یک فرسنگی آنست و نزدیکترین مونه به ایشان یک مرحله راه دارد.

عضد الـدوله [داشت] یـک [یـا دو] محله بزرگ بـا بازارهـای زیبـا بـد آن می‌افزود که از کار باز مانـد. و شـهر امروز هماننـد بخارا می‌باشد.*

کردفناخسرو: فنّا خسرو همان عضد الدوله است، که در نیم فرسنگی شیراز نقشه شهری بریخت [بزرگ همانند سرخس] و نهری بزرگ برای آن از یک مرحله راه [کوهستان] بشکافت [تا از میان شهر بگذرد] و هزینه بسیار بر آن بنهاد. و هنوز از زیر خانه وی روان می‌باشـد. پس پهلوی آن را [به درازای] یـک فرسنگ باغ ساخت و پشم ریسان و بافنـدگان خز و دیبا و همه بزّکان را بـدانجا برد، که امروز

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۴۳

در آنجا کـار می‌کننـد. نبینی که نـامش هنوز بر آن نوشته است [پس جـامعی برایش بسـاخت] و فرمانـدهان او نیز در آنجـا خانه و باغهای خوب بساختنـد. پس جشنی سالانه برقرار کرد که برای سرگرمی و فسق در آن گرد می‌آمدند. ولی اکنون پس از مرگ او سبک شده و بازار تهی گشته و شهر رو به ویرانی است.

فسـا: در همه این سرزمین دلگشـاتر، خوش‌هـواتر، نیکمردم‌تر، خوش میوه‌تر از آن یـافت نمی‌شود. شـهرکی بزرگ دارد، که دارای بـازاریست که همه از چوب سـاخته شـده است. جامع نیز که از آجر است در آن جا می‌باشـد، از جامع شیراز بزرگتر و ماننـد جامع دار- السلام دارای دو صحن است که با یک سر پوشیده به یک دیگر می‌رسند.

از خوشی و برکت آن هر چه بخواهی بگو! چوب* سرو همانند رومی دارد.

نَسا : که آن را «بیضا» نیز نامند. پاکیزه، زیبا، و خوش هوا است، در آن سویش جامعی و زیارتگاهی هست.

دشت بارین: شهریست که نه روستا و نهر و باغستان دارد و نه آئین. از آبی باریک می‌آشامند. [یورش مهلّب بر «ازرقیان» در آنجا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۴۴

رخ داد] .

بجه: بزرگ و کوهستانی است، ساختمانهـا از سنگ، جـامع در بازار است. فراخی روسـتایش دو مرحله راه است، برف نیز در آنجا می‌بارد.

هزار: کوچک است [یک جامع] و روستائی بزرگ دارد. از کاریز رو باز می‌آشامند.

کول: جـامعی آبـادان در میـان بزازان و قصابان و نانوایان دارد که سوی دیگرش [ماننـد] میـدانست. از نهر می‌آشامنـد [گلاب نیکو می‌سازند].

گور: شـهری خوش و زیبـا و دلگشـا و فرحزا و مرکز گل است، دارای ویژگیهای نیکو و یک مناره استوار و زیبا است. با این همه، شهری مستحکم نیز هست، دژی بلند پایه در میان دارد. گسترش روستایش به یک مرحله کوتاه می‌رسد. آبادیها آن را فرا گرفته، از یک نهر و کاریزهای پاکیزه می‌آشامند. این شـهر، خود گردشـگاهی بشـمار است ولی فراورده تخمه‌اش نیز در جهان نامبردار است. چون نامش «گور» در فارسی معنی قبر دارد، هر گاه عضد الدوله بدانجا شد مردم می‌گفتند:

«ملک به گور رفت» و او را خوش آیند نبود، پس نامش را «پیروز آباد» نهاد، یعنی «در کاملترین دولت» .

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۴۵

شهرستان :

قصبه «شاپور» است. در گذشته آباد و پرجمعیت و خوب بوده ولی امروز درمانده* و حومه آن ویران شده است، ولی باز هم پربرکت و مرکز ویژگی‌های متضاد است. هم اترج دارد، هم روغن‌های گوناگون، نی، زیتون، انگور با نرخهای ارزان. فرآورده‌های شیر بسیار است. شهری دلگشا با باغها و چشمه سار. مسجدهایش سرپوشیده گرمابه‌ها خوب، خانها بسیار، مردم وارسته و عارف، هم یخ دارند هم میوه‌های گوناگون، باغها خوشبو از یاسمین، در آنها، هم خرما بینی، هم انجیر، هم خرنوب شگفت‌انگیز. ساختمانها از گچ و سنگ، جامع در بیرون شهر میان باغستانی زیبا و خوش جا دارد. شهر چهار دروازه دارد: دروازه هرمز، دروازه مهر، دروازه بهرام، دروازه شهر. گردش خندقی است، نهر به دور قصبه می‌گردد که با پلها از آن می‌گذرند.

کنار شهر دژی بنام «دنبلا» هست که جلو آن مسجدی است، و در میانش مسجد دیگر که با سنگ سیاه فرش شده محرابی دارد که گویند پیامبر (ص) در آن نماز گزارده. مسجد خضر نیز در آنجا است. نزدیک دژ، زندانی پیش از اسلام هست که دیوارها از مرمر دارد. شهر در بالای کوهی ساخته شده که دو دره پر درخت و باغ و ده‌ها دارد. بیرون شهر پلی بزرگ هست، هنگامی که من در آنجا بودم بریده شده بود. یک بازار بنام بازار کهنه دارند. شهر ویرانه و سبک شد و مردم آن کاهش یافته «کازرون» رو نقش بر گرفته است. آبشان نیز سنگین است، روی مردم زرد بیمار گونه است، دانشمندی بزرگ ندارند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۴۶

دَریز: شهری کوچک، [در کنار راه کازرون] با بازاری نیکو و کارگران بسیار کتان دارد.

کازرون: بزرگ و آباد است، «دمیاط» [کوچک] عجمان [و سیستان ناشناخته] بشمار می‌رود زیرا پارچه‌های کتانی «کسب» و «شطوی» هر چند نازک در آنجا بافته و صادر می‌شود، مگر آنها* که در «توّز» ساخته می‌شود. شهر همه کاخ و باغ و نخلستان است که از چپ و راست کشیده شده. سمساران بزرگ و بازار فراخ، پرکار، پر برکت با میوه فراوان و ساختمانها و درختها دارد. بیشتر خانه‌ها با جامع بر تپّه‌ایست که باید از آن بالا روند. بازار و کاخهای بازرگانان پائین است. عضد الدوله سرایی [با چهار در که درون آن سرایی دیگر برای فروش پارچه] ساخت سمساران را در آن گرد آورده است و سودش برای سلطان روزی ده هزار درم می‌باشد. سمساران در این شهر کاخهای زیبا و استوار دارند. این روستا همانند روستاهای سگستان همه از کشتزارهای [کتان] نخلستانها و دژها به هم پیوسته است. رودخانه ندارد بجز کاریزها و چاههائی [اندک].

خُرّه: بلند آوازه، بر سر کوهی پر نخل است و نهری از پائین شهر می‌گذرد. مرکز خرما و شیرینی است.

نوبندگان: شهری دلگشا، نامبردار است، کاخ ابو طالب و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۴۷

جامع و باغ آرایشگر آنست بیست چشمه جابجا می‌جوشد. بازارهای بزرگ و زیبا و آباد، انگور، خرما، نارنج، أنار فراوان دارد. دره «بوّان» در دو فرسنگی و شهری بنام «آسمان» در یک منزلی آنست. در دشتی نزدیک به کوهستان است. دیدم که در پیش خان جامع افزوده‌اند.

ولی پیشوای ایشان نادان است و دو قاضی دارند. اینست آنچه من از بندگان نو . ایشان عاقبت‌اندیش نیز نیستند.* خَورا و اذان: کوچک ولی آباد و مرفه و زندگانی در آن شیرین است. نبینی که نامش خوشی و آبادانی را با هم دارد؟ بازاری رواج و جامعی آباد و درختها بسیار است. نهرها شهر را می‌شکافند [و من] دکانهائی را در کنار نهر دیده‌ام.

گنبد مَلّغان: شهری در میان نخلستان است بازاری دراز، جامعی روشن در بازار دارد که با پله از آن بالا روند پیرامنش ساختمان نیست.

از کاریز می‌آشامند و در شهر حوضها هست. شهر در دشتی در مرز نزدیک کوه جا دارد. «ملغان» دیهی ویران در مرز «ارگان» است.

کُنْدُران: بزرگ است و دژی دارد که سلطان‌نشین است. از آب باران و چاه‌ها می‌آشامند. جامع از بازار بدور است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۴۸

تَوَّز : کوچک است ولی به سبب پوشاکی که از کتان می‌سازند و آن را «توّزی» خوانند نامبردار است. بیشتر آن را در کازرون سازند ولی اینان ماهرند و بهتر می‌سازند. نهری بزرگ در کنار شهر روانست.

میان جامع و بازار کوچه هست. از کوه بدور است.

خشت: در میان کوهستان، روستائی فراخ و دژی نامبردار دارد.

بازارش آباد است، از نهری بزرگ می‌آشامند.

زَمّ کُردان : روستا و نهری در میان کوهستان دارد که باغ و نخلستانهایش را سیراب می‌کند با خیرات و برکت است.*

استخر:

قصبه‌ای باستانی است. در کتابها و در میان مردم نامبردار است.

مقام اداریش نیز والا است جایگاه دیوانها می‌بوده ولی امروز بر کنار و کوچک شده و مردمانش کاهش یافته‌اند. من آن را به «مکه» [بیت المقدس] همانند کرده‌ام که دو دره با دو کوه دارد. جامع آن مانند جامع‌های شام در بازار است و ستونهای گرد دارد که سر ستونش همانند سر گاو است و گویند آتشکده بوده است. بازارها از سه سو آن را فرا گرفته‌اند. در میان شهر دره مانندی هست که نهر در آن روان است و در سمت دروازه خراسان پلی شگفت‌انگیز بر آن و باغی زیبا کنار آن

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۴۹

است. [و نزدیک دروازه شیراز با سنگ سیاه سنگچین شده است] ساختمانها گلین است. جویها به نهر دارند و حوض‌آبها در شهر. بالای شهر کم آب است. آب ایشان چون از شالیزار می‌گذرد، خوب نیست.

حبوبات، انار و محصول [برنج خوب و حبوب] فراوان دارند ولی حماقت نیز دارند.

هرات: شهری کوچک است، جامع و چند دکان و خانه دارد.

بیشتر بازار و ساختمانها در ربض است. نهری بزرگ از آن می‌گذرد این شهر دروازه دارد و باغها همه را می‌گرفته است، سیب خوب، زیتون و دیگر میوه‌ها را دارد، آب ایشان سنگین است [زنانشان بدنامند] گویند: زنان در هنگام شکوفه «غبیرا» همچون گربه‌ها گشتی ورزند.

[شهر از آن عبد الرحمن وزیر شاه خراسان است] .

جرما: بزرگ است. بازاری آباد و بنزدیک آن یک جامع دارد که دو در به بازار دارد.* از کاریزهائی رو باز روی زمین می‌آشامند.

ده اشْتُران : کوچک است و نزدیک آن دیهی هست. جامعی با یک مناره بلند دارد که در بازاری کوچک است. نهر در پائین شهر روان گرد آن باغها است.

بَوَّان: روستایی بزرگ در میان کوهستان دارد که نهری آن را می‌شکافد و شهر بی باغ در دو سوی آنست.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۵۰

ترکنیشان : کوچک است، روستایش نزدیک یک مرحله راه گسترده دارد. از نهر می‌آشامند.

کورد : کوهستانی و آباد و مرکز گوز و میوه است. از نهر می‌آشامند.

مهرگان آباد : روستائی فراخ دارد. از نهر می‌آشامند.

مائین: کنار راه اصفهان، آباد و پرمیوه است.

سَرْوستان: کوهستانی است جامع در میان شهر و کاریزها رو باز است.

صاهه : کوچک است مردمش خوش رفتار با بیگانگان و ماهر در نوشتن مصحف هستند.

کثه: در کرانه کویر، با سرمای سخت و پرمیوه است.

خُرّمه: روستایی فراخ با یک دژ دارد، نرخها ارزان. از کاریز می‌آشامند، پائین شهر نهری روانست.

بَرْکوه: بارودار، پرساختمان، با جمعیت انبوه و جامع خوب است.

فرعا: نزدیک «هرات» با نرخهای ارزان است.

کَرَه: مانند «هرات» است. من شهرهای این سرزمین به ترتیب نیاورده‌ام.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۵۱

جرمق : حاصل خیزترین خاک و ارزان‌ترین نرخ‌های این سر- زمین را دارد، در کنار راه کویر اما پر درخت است.

برم : در دشت، روستائی دارد که با چاه‌ها سیراب می‌شود. بارو کاخها بسیار دارد.

ارد: دژی بزرگ و برونشهری آباد دارد که آن را «حر» نامند.

از شهرهای اصفهان بشمار آید.* روذان : از نواحی کرمان بوده و سه شهرک دارد، «اناس»، «اذکان» «آبان».

أناس: در مرز کرمان جا دارد و شهرش در خاک کرمان است و مرزهای دو سرزمین را هموار و همساز می‌کند. استواری مرزهای این سرزمین از این سو بوسیله این ناحیت، و از سوی دیگر بوسیله اصفهان می‌باشد. باقی خوره «استخر» نیز در میان این دو، جا دارد. قصبه «روذان» دژی استوار با هشت دروازه دارد: دروازه «اناس»، دروازه «بیروی» دروازه «خور مرداواذ»، دروازه نسرین، دروازه «مهمان»، دروازه «شیراز»، دروازه «کیخسرو» هشتم دروازه «مایفنا» که آن را بسته دیدم. جامعی قشنگ دارد که با پلکان از آن ببالا روند، با سنگ‌ریزه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۵۲

فرش شده است. همه مسجدهایش در بلندی هستند. اسکافیان ، معتزلیان بسیارند. گرمابه‌ها کثیف و مرکز گازران است. پیرامنش باغهای زیبا و گورستانی آبرومند با گنبدهائی شگفت‌انگیز هست [من در شهرهای عجم به از گورستان آنجا ندیده‌ام]. فراورده‌های شیر بسیار، کاریزها فراوان دارند که برخی به درون شهر آید، یک چشمه هست که از آبش شفا جویند. بر روی باروی شهر دیده‌بانی‌ها هست. برونشهر ندارد، مردمش کاهش یافته، شن پیرامن شهر را فرو گرفته است [مانند ساوه است. پارچه‌هائی همانند بمّی می‌سازند ولی نه خوب].*

کلیاتی درباره این سرزمین

اشاره

بدانکه: [من در این سرزمین نزدیک دو سال ماندم و دو بار بدان درآمدم. جاهای گرمسیر و سردسیر و خوش هوایش را دیدم، و آنچه ابراهیم بن محمد فارسی درباره آن نوشته بود خواندم، و از خبرگان پرسشها کردم، ولی نمی‌توانم همه آنها را بیاورم مبادا کتاب بدرازا کشد، آری] فارس سردسیرها دارد که درختها در آن از سرما میوه نمی‌دهد و کشتزارها در آن خرّم نشود مانند «ارد»، «رون»، «رهنان» و پیرامن «استخر» گرمسیرهائی نیز دارد که از گرما به روز نمی‌توان خفت، مانند «سیراف»، «ارگان» [و کرانه‌های دریا] و میان آن دو، جاهای خوش

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۵۳

هوا نیز هست، مانند «شیراز» و شهرهایش و پیرامن «شاپور». در همه جا یخ یافت شود، از راه دور و نزدیک آن را می‌آورند. بیشتر آن کوهستانهای پر درخت است. اندک کشتزار نیز دارد. سبک هوا و دارای گردشگاه‌ها [و خانه‌های] زیبا است. درهای استوار و شگفتیها و ویژگیهای بسیار و کانهای پرارزش و میوه‌های گوارا دارد. مجوسان در آنجا از یهودیان بیشترند، نصارا نیز اندکی هستند. اندکی جذامی نیز دارد. من شهری ندیدم که بیش از کازرون برهنه داشته باشد. افلیج‌ها نیز در شیراز بسیارند.

آئین: رفتار همگانی بر مذهب اصحاب حدیث است ولی پیروان بو حنیفه [و شافعی] نیز بسیارند. داودیان نیز مجلسهای درس دارند و بر قضاوت و کارمندان تسلّطی دارند [که در هیچ جا بیش از آن نبینی]، عضد الدوله به او بیش سه فقیه دگر ارزش می‌نهاد. معتزلیان [حنبلیان] و شیعیان در [ارگان و] کرانه دریا بسیارند. [پیرو قرائتی ویژه نیستند، مذکری نام آور ندارند. صوفیان در شیراز پرآوازند].

رسم‌ها: [ایشان از عادتهای پسندیده و ناپسند هر دو را دارند] پس از نماز عصر همه روزه دانشمندان تا مقرب برای عوام می‌نشینند و همچنین از بامداد تا برآمدگی آفتاب [حلقه حلقه یا فقه یا ذکر یا قرآن‌خوانی دارند. روز عرفه از کوچک تا بزرگ پیاده به نماز آیند و پس از نماز عصر پراکنده شوند، و میان دو نماز تعقیبات و قرآن و ذکر گزارند و پس از نمازهای عصر و مغرب مجلسها دارند] روزهای آدینه ایشان در چند جا گرد می‌آیند. شیراز به جامعش آراسته است. صوفیانش بسیارند.

در جامع پس از برگزاری جمعه [مانند شام] تکبیر گویند و با صلوات بر پیامبر به دور منبر می‌گردند، دسته جمعی بی‌کشش اذان می‌گویند. جز

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۵۴

عادل گواه نپذیرند، توده* مردم هم سیاه می‌پوشند. پشمینه پوشی را آشکارا دارند ، طیلسان پوشان بسیارند، عمامه را همچون سطلی بر بندند در شیراز ارزش نه به طیلسان بلکه به دراعه [نویسندگان] باشد [من در آنجا گدایان دوره گرد و چارپا داران را نیز با طیلسان دیده‌ام که پوشاک جولاهیه و حجامتگر دهاتی نیز هست] چندانکه در خاوران دانشمندان را بلند پایه دارند، در اینجا به نویسندگان حرمت نهند، کباب‌پزها دکانهای ویژه دارند.

ساختمان: هر جا که سنگچین باشد نیکو است و هر جا که کار دستی باشد بد است، روزی من نزد استاد کار بنایی در شیراز بودم، کار- گرانش با کلنگهائی ناجور کار می‌کردند. ایشان سنگها را به کلفتی خشت می‌گرفتند، و چون راست می‌شد اندازه گرفته خط کشی کرده با کلنگ می‌بریدند و چه بسا می‌شکستند، و اگر درست می‌شد بر جایش می‌نهادند. من گفتم: بهتر بود که تیشه (بجای کلنگ) بکار می‌بردید و سنگها را چهار گوشه می‌ساختید، پس برخی ریزکاریهای بنایی فلسطینی را بر ایشان گزارش دادم. استاد پرسید. تو مصری هستی؟ گفتم نه! فلسطینی هستم! گفت: شنیده‌ام نزد شما سنگ را مانند چوب می‌برند گفتم: آری! گفت: سنگهای شما نرم و کارگران شما نازک‌کارند! ولی من نزد ایشان کارهائی شگفت آور، دقت، تردستی‌ها دیدم

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۵۵

که در سرزمین‌های دیگر نیافته‌ام، مانند «رأس سکر» ، «جسر دخویذ»، «ابو طالب» که در همین روزگار ساخته شد. و بنّایان «شام» و «اقور» از ساختن مانند آنها ناتوانند. بیشتر جامعهایشان [مانند بصره و مصر] یا ستونها سرپوشیده است. در خانه درونی گرمابه‌ها از سختی گرما نمی‌توان ماند.

برخی از بردستان پدرم می‌گفت: ابو الفرج شیرازی در گرمابه‌ای که نزدیک «ابواب اسباط» ساخته ناشی‌گری نموده زیرا او آتش را تا به زیر گرمابه درونی نیز کشانیده است. ولی این سخن ناروا است، زیرا که ابو الفرج از ناسازگاری سلیقه شامیان در این باره با سلیقه فارسها آگاه بود، پس بخشی از خانه را به سلیقه هم‌میهنان خود و برخی دیگرش را به سلیقه شامیان ساخته بود.

ایشان [در گرمابه] کمتر لنگ می‌بندند و چه بسا پاسداری [گرمابه مانند اصفهان] با زنان باشد، و زباله را جز در جای ویژه

نمی‌اندازند. ایشان مردگان را از سـر بگور کنند . مردان پیش و زنان دنبال جنازه می‌روند، ولی در خوزستان از دو سویش می‌روند. شیپور و دنبک در عزا و در گورستان می‌نوازند. در کشور عجمان ختم قرآن در گورستان نمی‌گیرند، بلکه سه روز در مسجد به عزا نشینند و بیشتر

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۵۶

شمشک و نعلین پوشـند که دل را اندکی نرمش بخشد و کمی خشک است*. ایشان نماز تراویح را در دو بار می‌خوانند و کودکان را جلو می‌اندازند. ایشان نوروز و مهرگان را با مجوسان عید می‌گیرند .

فاحشه خانه‌ها در شیراز با جواز رسمی آشکار و پذیرفته شده‌اند [مردم همانند گرمابه بدانجا آمد و شد دارند].

تاریـخ: ایشـان بـا روز و ماه پارسـی گاه شـماری می‌کننـد که چنین است: فروردین ماه، اردیبهشت [ماه] خرداد [ماه]، تیر ماه، مرداذ، شهریر، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن، اسـفندارمذ. هر روز ماه نامی دارد که تاریـخ گـذاری دیوانها بر آن است، همانند روزهای هفته در سر-

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۵۷

زمین‌هـای دیگر. و این چنین است: هرمز، بهمن، اردیبهشت، شـهریر، اسـفندارمذ. خرداد، مرداد، دیبـاذر، آذر، آبـان، خور، ماه، تیر، جوش، دیبمهر، مهر، سروش، رشن، فروردین، بهرام، رام، باد .*

بازرگانی:

ارگان: شیره عالی، صابون خوب، انجیر، زیت، فوطه- پارچه‌های گندکیه ، بر بهار صادر می‌کند.

مَهْربان: ماهی، خرما، خیک‌های خوب صادر می‌کند.

سینیز: پارچه‌هائی هماننـد قصب دارد. چه بسا کتان آن را از مصـر وارد می‌کردنـد ولی بیشتر آنچه امروز می‌سازند از آنست که نزد خود- شان کشته می‌شود.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۵۸

سیراف: فوطه، لولو، لنگهای کتّانی، ترازو، بر بهار دارد.

داربگرد: همه چیز نفیس، پارچه‌های عالی و متوسط و پست، چیزی همانند طبرسـتانی، حصـیرهائی همانند عبادانی، فرشـهای خوب، پرده‌های سوزن جرد ، تخمه بسیار، خرما، دوشاب، زنبق خوب دارد.

فرج: پارچه، فرش، پرده، شیره خوب، تخمه و کتّان دارد.

تارم: دوشاب، خرما، خیک، روفرشی ، دلوهای خوب، باد بزنهای بزرگ.

جهرم: بساط، پرده، فرشهای محکم می‌سازند.

شیراز: پوشاک، بر کانها که در جای دیگر یافت نشود، متیّرهائی که در دقّت و رقّت و زیبائی بی‌مانندنـد، بردهای نیکو. خز و دیبا و قصب و زینت آلات صادر می‌کند.

فسا: پارچه کژی به هر سو می‌فرسـتد، پوشاکهای خوب و نازک، فرش، بساط، فوطه، متیرهائی مانند اصفهانی، وشی پرده‌های هشت خانه، فرشـهای عالی، پرده‌های ابریشـمی، عصـفر ، سـفره‌ها، خرگاه‌ها، منـدیلهای شـرابی و جز آن.* شاپور: در اینجا ده گونه روغن می‌کشند: روغن بنفشه، نینوفر ،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۵۹

نرگس، کارده سوسن، زنبق، مرسین، مرزنجوش، بادرنگ، نارنج، میوه‌های بسیار، گوز، زیت، ترنج، نیشکر، صفصاف. روغنها را به

راه‌های دور نیز می‌فرستند و میوه‌ها را تا به شهر می‌برند.

کازرون: پارچه قصب دارد، و همچنین از «توز» و «دریز» و آن سمتها، دبیقی و مندیل مخملی به هشت اقلیم برده می‌شود، و با «شطویه» تفاوت بسیار دارد.

گور: از گور و کول، کلاب بی‌مانند و پارچه بسیار خیزد.

از استخر، برنج و خوراکیها، از روذان پارچه‌ئی همانند بمبی و چرمی بهتر از طرابلسی و خیک و شمشک ها خیزد.

در شیراز، اجاص عمری و برکان‌ها و متیرها بی‌مانند است.

ارگان، دوشاب و درختی مانند خار دارد که شکوفه‌اش انزوت است [و مانند در منه بر زمین پهن شود] و همچنین است در نواحی شاپور، در اینجا هملخت های نیکو نیز دارند.

از دارابگرد نمک طبرزد و نفسطی و همه گونه رنگ خیزد. در

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۶۰

نهر ایشان ماهی بی‌استخوان نیز هست.

در کوهستان نیریز انزوت هست. سنباده و سنگ مغنیسیا نیز از آنجا خیزد.

در نواحی شیراز ریحانی هست که برگش همچون برگ سوسن می‌باشد و گل‌پر آن مانند نرگس است، و خیاری نیز دارند که مانند خار پشت است. زعفران ارزان نیز دارند.

در فسا، انجیر خوب و سروی شگفت‌انگیز و بهی کمیاب هست.

کانها: در آنجا کانهای مومیا نیز هست، مانند «دارابجرد» و «ارگان» و جائی دیگر نیز. در نیریز کانهای آهن و گلی سفید که کودکان با آنها بر لوح نویسند [و خانه‌ها بدان سفید کنند] و گلی سیاه که با آن مهر کنند. در میان شیراز و شاپور حلتیث بسیار [در هوای معتدل می‌روید. و از «جرمق» و «برقوه» زاج نیکو خیزد].*

شگفتیها:

در پیرامن «ارگان» آتشی هست که شبها روشن است و روزها دود دارد. از چاه‌هائی در کوه‌های فسا، همانند پستان آبی می‌جوشد و در گودالها که در زیر آنست جمع می‌شود و برای کسی که از باد خشکیده باشد بهبودی آورد. آبهائی دیگر نیز هست که آشامیدن آنها همچون دارو سودمند است. طلسمی نیز دارند که هر گاه چارپائی بیمار شود، بدانجایش می‌آورند، پس حیوان در آنجا گشت می‌زند سپس شکم خود بر زمین نهند، پس یا می‌میرد یا فورا خوب می‌شود.

در یک فرسنگی استخر ورزشگاه سلیمان است که با پلکان سنگی خوب

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۶۱

از آن بالا روند، در آنجا ستونها و تندیسها از سنگ سیاه [و آثاری با محرابهائی شگفت آور، همانند ورزشگاه‌های شام هست. در زیر آنجا چشمه آبی هست که گویند هر کس از آن بیاشامد باقیمانده چهل روزه خمر از تن او بیرون می‌رود. در میان ستونها، گرمابه و «مسجد سلیمان» می‌باشد. کسی که در این ورزشگاه بایستد، آبادی‌ها و کشتزارها زیر پا و در دیدگاه او است.

عضد الدوله، بر رودخانه‌ای که میان شیراز و استخر هست با دیواری بلند بندی بسته که زیر سازی آن از سرب می‌باشد. آب پشت این سد بالا- آمده دریاچه ساخته است. در دو سوی آن همانند آنچه در خوزستان گفتم ده دولاب نهاده شده که زیر هر دولاب آسیابی سوار شده است.

امروزه اینجا از شگفتیهای دیدنی فارس بشمار است که شهری در آنجا [با گرمابه‌های خوب و جامعی زیبا] ساخته شده، کاریزها

آب را به سیصد دیه می‌رسانند. در این روستا سیبهائی هست که نیمش شیرین و برخی دیگرش ترش است.

در شهر شاپور تندیس غلامی از سنگ سیاه هست که لنگ بربسته

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۶۲

و بر بازوی او به فارسی نوشته دارد. او در میان راه ایستاده، کمرش نه وجب و بلندایش یک قامت و یک ذراع دارد.

در یک فرسنگی «نوبندگان» تندیس شاپور دم در غاری هست که تاج بر سر دارد. و زیر او سه برگ سبز هست. در ازای ساق* پای او سیزده وجب است. سر تا پای او یازده ذراع است. پشت او مردابی هست که نه بالا می‌آید و نه فرو می‌رود، در آنجا باد سخت نیز می‌وزد.

در نیم فرسنگی دروازه شهر حوضی هست که آب از آن می‌جوشد و سپس چند جوی از آن جدا می‌شود، آبی زلال است و «سروش شیر» نامیده شود.

در دیه عبد الرحمن چاهی همانند چاه ایوب در «ایلیا» هست [چاهی هست که چند مرد گودا دارد و همه سال خشک است بجز یک فصل که آنقدر از آن آب می‌جوشد که آسیا را می‌گرداند و کشتزارها را سیراب می‌کند] .

در شاپور کوهی هست که صورت همه پادشاهان و مرزبانان معروف ایران در آنجا نقاشی شده است.

در «مورجان» غاری هست که از سقف آن آب می‌چکد، اگر یک تن بدان در شود به اندازه یک تن آب آید، و هر گاه هزار تن باشند ایشان را نیز بسنده باشد.

دم دروازه گور برکه‌ای هست، یک دیک مسین بزرگ نیز آنجا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۶۳

است که آب بسیار از دهانه آن بیرون می‌آید .

در صاهک چاهی هست که ته آن شناخته نیست و آبی از آن می‌جوشد که آسیایی را می‌چرخاند و کشتزار دیه را سیراب کند.

در «غندجان» نهری [چاهی] میان دو کوه هست که از آن دود بر می‌آید و کس نتواند که بدان نزدیک شود، و هر گاه پرنده‌ای از آن بگذرد و بسوزد و در آن بیفتد.

در دریای «سیراف» از جائی گذشتیم، پس برخی دریانوردان با خیکها در آب دریا فرو شدند و در بازگشت خیکها را پر از آب گوارا آوردند، چون پرسیدیم گفتند: چشمه‌ای در ته این دریا هست.

در نیم فرسنگی کازرون قبه‌ای هست که گویند: میان جهان است [و یک روز در سال جشن دارد].

در نواحی استخر تپه‌هائی هست که گویند: خاکستر آتشی است که برای ابراهیم روشن شده بوده است. ساختمانهائی بلند و شگفت تازه و باستانی نیز در آنجا هست.

آب فراوانست، چند نهر دارد، رودخانه «طاب» از کوهستان* اصفهان و در مرز این سرزمین روانست تا «ارگان» [سینیز] و راه در کنار آنست و چند بار با پلهایی از آن می‌گذرد [این سرزمین پلها بسیار

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۶۴

دارد مانند پل ابو طالب، که کوه تا کوه است و پل عضد الدوله که از عجایب می‌باشد].

نهرهای مهم آن، نهر شیرین، نهر شادگان، نهر درخیده، نهر خوبذان ، نهر رتین نهر اخشین، نهر سکان، نهر جرسیق، نهر کر، نهر فرواب، نهر تیزهٔ . اینهایند رودخانه‌های بزرگ اینجا.

دریاچه‌ها:

پنج دریاچه دارد، «بختگان» که نزدیک بیست فرسنگ شور آب در خوره «استخر» است. دریاچه «دشت ارزن»، در خوره «شاپور» ده فرسنگ آب شیرین است که گاهی خشک می‌شود، بیشتر ماهی «شیراز» از آنجا است، دریاچه «کازرون» ده فرسنگ آب شور است و شاخه‌ها دارد که شکارگاه است و فراورده‌های دیگر دارد، دریاچه «جنکان» پیرامن دوازده فرسنگ است و کرانه‌هایش نمکزار مردم خوره اردشیر خره است، دریاچه «باشفویه» هشت فرسنگ شور آب و کنارهایش بیشه‌های پیزر است. دریای چین نیز در سراسر- مرزهای جنوبی این سرزمین است.

کُردها: سی و سه ایل کرد این سرزمین عبارتند از: کرمانیه، رامانیه، مدثر، حیّ محمد بن بشر، ثعلبیته ، بنـدامهریه، حی محمد بن اسحاق، ارکانیه، سهرکیه، طهمادهنیه، زبادیه، شهرویّه، مهرکیه،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۶۵

بنداقیّه، خسرویه، زنجیّه، صفریه، مبارکیه، استامهریه، شاهونیه، فراتیه، سلمونیه، صیریه، آزاد دختیه، مطلبیه، عالیّه، شاکانیه، جلیلیّه که پانصد خانوارند.

دژها: در استخر دژی بزرگ هست* که یک فرسنگ پهنا و آب انبارها و فرمانروای ویژه دارد، آثار [و گنجینه] چند پادشاه [فارس] و اموالی باستانی [و آب‌انبارها] در آنجا هست. در شیراز نیز دژی [در کله کوه] از ساخته‌های عضد الدوله هست که هزینه بسیار برایش نهاد و چاهی در آن کند که تا پائین کوه می‌رسد.

در نسا [بیضا]، کثه، فسا، دیه آس، دارابگرد، گنبد، ارگان، زبر باد و برخی مناطق دریا نیز هست. ابراهیم بن محمد فارسی می‌گوید: به پنج هزار دژ می‌رسد [و سی و سه ایل کرد دارد.] زم‌ها : پنج زم دارد که بزرگترین آنها زم احمد بن صالح است

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۶۶

که به دیوان معروفست سپس زم شهریار است که به زم بازنجان نامبردار است که گروهی از این زم در سمت اصفهان هستند. سپس زم أحمد بن حسن است که به زم کاریان معروف است و همان زم اردشیر خرّه می‌باشد.

وضع جغرافی:

فارس در خطی است از ارگان تا نوبندگان تا کازرون تا خره، سپس تا سیف تا کارزین، تا از زم می‌گذرد، پس آنچه در جنوب آن باشد گرمسیر و آنچه در شمالش بود سردسیر است.

ارگان، نوبندگان، سینیز، توّج، خرّه، باذین، موز، کارزین، دشت بوسقان، کیر، کیزرین، ابزر ، سیمران، خمایگان، خرمق، کران، سیراف،* نجیرم، دژ ابن عمار و آنچه در این سمت باشد گرمسیر است. استخر، بیضا، مائین، ایرج، کام، فیروز، کرد، کلّار، سروسیر ، اسبنجان، ارد ، رون، حرام، بازرنج، سردن، خرّمه، حیرهٔ، نیریز، مسکانات، ایگ ، اصبهانات ، بورم، دهنان، بوّان، طرخنیشان، جو

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۶۷

برقان، اقلید، جرمه ، برقوه ، و آنچه در آن سمت باشد سردسیر است.

میان این دو خط نیز سرزمین معتدل هوا است که خوره‌های دارابگرد، شیراز، فسا و آنچه در آن میان است باشد تا بر گور و نواحی آن بر- گذرد.

بدیها: آب ارگان بد است و همچنین آب دارابگرد. آب چاههای شیراز سنگین‌اند بیشتر گرمسیرها بد هوا و رنگ‌آور هستند و بهترین آنها سیراف، ارگان، گناوه، سینیز و معتدل‌ترین آنها میانه دو خطه است. در دشت بارین چشمه‌ای هست که از آن شفای بیماریها می‌خواهند. آب قصبه شاپور سنگین است.

مرکز ستم است. در کتابی که در کتابخانه عضد الدوله بود خواندم: مردم فارس در پیروی سلطان سربه‌زیرترین، و در برابر ستم

شکیباترین مردمند، سنگین‌ترین خراج را می‌پردازند و پست‌ترین ذلّت را می‌پذیرند. نیز در آن دیدم: مردم فارس هیچ دادگر ندیده‌اند. اگر گفته شود: مگر نه پیامبر در ستایش ایشان گفت: اگر ایمان در «پروین» باشد باز مردمی از فارس بدان خواهند رسید! پاسخ این است که:

خراسان و فارس نزد عربها یکی بشمار می‌رفت و گر نه کی دانشمندی جهانی از فارس برآمده؟ در صورتی خراسان، ابن مبارک، راهویه و مانند ایشان را در فقه، حدیث بیرون داده و امروزه نیز از پیشوایان بزرگ خالی نیست و فارس از این دست تهی* می‌باشد. ایشان تألیفی قابل

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۶۸

اعتماد و یا روشی شایسته پیروی در دانش ندارند. نه‌بینی ابو خالد می‌گوید: فارس سه هزار فرسنگ است در حالی که این سرزمین یک صد و بیست فرسنگ در مانندش می‌باشد، پیدا است که او خراسان و پیرامنش را می‌خواهد.

حکومت:

اکنون اینجا در دست دیلمیان است، نخستین کسی از ایشان که بر آن چیره شد، علی بن بویه بود، که [به خود لقب عمید الدوله داد و] چون جانشین نداشت [برادرزاده خود] عضد الدوله را به فرزندی گرفت، پس به جایی بنشست و در شیراز سرائی بساخت که در خاور و باختر مانندش ندیده‌ام. هیچ کس آن را ندید جز اینکه اگر عامی بود دلباخته آن شد و اگر عارف بود [به یاد بهشت افتاد و] آن را نمودار خوبیها و خوشیهای بهشت شمرد [هنگامی استاد ظریف به شیراز آمده بود، در این باغ از وی پذیرائی شد، پس آن را آراستند فرش کردند و او در آن بگردش پرداخت و من با وی بودم]. نهرها در آن بریده، گنبدها بر پا داشته، بستانها و درختستانها گردش فرا نهاده، استخرها در آن کنده، نیازگاه‌ها برایش ساخته بود.

از سر فراش آن شنیدم می‌گفت که: سیصد و شصت خانه و اطاق هم کف و بالا- خانه است که هر روز از سال در یکی از آنها می‌زیست [و هیچیک مانند دیگری در ساختمان و فرش و پرده و تخت همانند دیگری نبود]. یک کتابخانه جدا نیز دارد که زیر نظر یک سرپرست و یک کتابدار و یک ناظر از نیکوکاران شهر اداره می‌شود. هیچ کتابی نیست که تا کنون در دانشهای گوناگون تصنیف شده باشد مگر نسخه‌اش بد آنجا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۶۹

آورده است. وی اینجا را به صورت دالانهای سرپوشیده [با یک رواق و سردر] و یک سالن بزرگ ساخته که [با فرشها عبادانی فرش شده است] انبارهای کتاب در اطراف آنهاست. به دیواره انبارها و دالانها اطاقکهای چوبین کنده کاری شده بر پا داشته، که یک قامت بلندی و سه ذرع پهنا دارند و هر یک با کشوئی از بالا به پائین بسته می‌شود. دفترها از هر نوع در یک «رف» ویژه چیده شده است. فهرستهائی نیز دارد که نام کتابها در آن روشن شده است. [دربانان بر در کتابخانه ایستاده و] کسی جز آبرومندان بدان راه نیابند. من در بالا- و پائین این ساختمان گشتم، همه جا فرشها گسترده می‌بود، هر اطاق بدانچه شایسته می‌نمود فرش و پرده می‌داشت. نهر آبی [که توان گردانیدن یک آسیا دارد در طبقه پائین روانست، از یک مرحله راه تا درون این شهر نوساز بکشید، که] در طبقه پائین با تندی می‌گذرد و به برخی دالانها و خانه‌ها روانست. [برای طبقه بالا نیز] کاریزی دیگر [از دو فرسنگی کشیده که از روی بامها می‌گذرد و] بر روی چارطاقی‌های حصیری آب می‌پاشد. پندارم که عضد الدوله اینها را از روی اخباری که در وصف بهشت شنیده ساخته بود، ولی او کور خوانده و گمراه بود و جز گناه بر دوش نکشید و این سرا برایش نماند و با دارائی و سلطنت در گور خفت و به بدترین مرگ دچار شد. خداوند زیان را به وی نشان داد و او را برای ما پند آموز و عبرت‌انگیز ساخت.

یکی از نوکران عضد الدوله، شعری را که وی به هنگام مرگ سروده، برایم برخواند. او در آنگاه مالک هشت اقلیم بود، از سند تا

یمن به نـامش خطبه می‌خواندنـد به خاور* و باختر طمع بسـته، با صاحب مغرب در ستیز بود. شاهان از وی در بیم و امپراتور روم در قبضه او

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۷۰

بود. از بسیاری دانشها آگاهی داشت و در علم نجوم ماهر بود. و آن شعر چنین است :

جهـان را خوش بـاش که همیشه نخواهی مانـد خوشـی‌هایش دریـاب و زشتی‌هایش را فراموش کن به روزگار اطمینان نکن! که من کردم و او مراعـات حـال و حق مرا نکرد! من دار الملـک از ناملایمها خالی کردم آنها را به خاور و باختر پراکنـده کردم ولی همین که به سـتاره عز و رفعت رسـیدم و مردم همگی بنـدکانم شدند تیر تاریکی آتش مرا خاموش کرد و اکنون در انتظار گودالی هسـتم کـه بـدان روم نه دارائی به درد من خـورد و نه روان سـتان به من ارفـاق نمـود است! دنیـا و دینم را به نـادانی تبـاه کردم پس کی به هنگام مرگ از من تیره‌بخت‌تر أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۷۱

خراج: مالیاتهای این سـرزمین گوناگون است. در شـیراز از هر جریب کشت‌زار گندم و جو یکصد و نود درم می‌ستانند و از خرما و خربوزه دویست و سی و هفت درم و از پنبه دویست و پنجاه و شش درم و چهار دانق و از تاکستان یک هزار و چهار صد و بیست و پنج درم.

جریب: جریب بزرگ هفتاد ذراع، از ذرع شاه است که نه مشت باشد.

خراج در کوار دو سوم شـیراز است، که رشید آن را پائین آورده است. خراج استخر در کشت‌زار اندکی از خراج شیراز کم‌تر است و در کشت دیمی یک سوم است. از سـنگینی مالیاتها که مپرس!* اندازه گیری: چند گونه رطل دارند. رطل بزرگ شـیرازی هشـت بغـدادی است، با آن سـرکه و شیر وماننـد آنها را انـدازه گیرنـد. من مکی نیز دارنـد. با رطل بغـدادی گوشت و نان و مانند آنها را می‌کشـند. من نـان در «فسـا» سـیصد است. ایشان پنبه، حبوبات، شـکر: زعفران، عسل، حنا، بقم، و وسایل دارویی را با من سـیصدی می‌کشند. من قدید و گوشت و آهن و مانند آنها بیست و پنج تا سنگین‌تر است.

من دارابگرد که در همه چیز جز داروها بکار برده می‌شود و چهار صد و چهل درم است. من پشم رشـته، نان، عصـفر، مو، مرعزی و پشم،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۷۲

چهار صد و هشتاد درم است.

من نیریز برای همه چیز بجز داروها سیصد و بیست درم است، من پشم رشته سیصد و چهل است.

کیل‌ها: قفیز «فسا» برای حبوب شـش من سیصدی است، ولی برای بادام و جو قفیز شش من است، و قفیز برنج و نخد و عدس هشت من است. قفیز «نیریز» سه رطل بغدادی جو و مویز و کشمش و ذرت است، و قفیز گندم بیش از آنست.

من ارگان سه رطل در جز شکر است. قفیز ایشان ده من بزرگ است. مکوک نیم قفیز، جریب ده قفیز است.

مالیات :

برابر آئین نامه‌هـا از هر نخـل یک چهارم* درم گرفته می‌شود، ولی در آبادیها گوناگون می‌باشـد. در سـنبل از سه درم تا نیم درم و در ارّجان تا یک درم، و در زمین‌های قانونمند هر چند باز باشد بیست درم است.

فاصله‌ها:

از ارجان گرفته تا ریشهر یک مرحله، سپس تا مهربان یک مرحله است.

از ارجان گرفته تا بسابک یک مرحله، سپس تا «دهلیزان» یک

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۶۷۳

مرحله، سپس تا «خابران» دو برید، سپس تا وادی نمک یک مرحله، سپس تا رامهرمز دو برید است.

از «أرجان» گرفته تا زیتون دو برید، سپس تا «حبس» یک مرحله، سپس تا «بندک» یک مرحله، سپس تا گنبد دو برید یا یک برید، از [راه] گردنه ، سپس تا «زنک» دو برید، سپس تا دخوید یک مرحله، سپس تا «خواذان» دو برید، سپس تا نوبندگان همانند آن است.

از أرّگان گرفته تا «کنشت مجوسان» یک مرحله، سپس تا «قریه» سپس تا «زیر» یک مرحله، سپس تا عیتّه یک مرحله، سپس تا رودخانه یک مرحله سپس تا «خزنده» یک مرحله، سپس تا سمیرم یک مرحله است.

از مهربان گرفته تا «سینیز» یا تا رودخانه یک مرحله، و از رودخانه تا أرّگان یک مرحله، و از «سینز» تا «سنجاهان» یک مرحله، سپس تا گنّابه یک مرحله، سپس تا «دشت داودی» یک مرحله، سپس تا توّز یک مرحله، سپس* خشت یک مرحله، سپس تا «نیماراه» نیم مرحله دشوار است، سپس تا «شاپور» همان اندازه است.

از «سیراف» گرفته تا «حجم» یک مرحله، سپس تا «برزره» یک مرحله، سپس تا «کیرند» یک مرحله، سپس تا «مه»، سپس تا «رایگان»

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۶۷۴

یک مرحله، سپس تا «بیابشوراب» یک مرحله، سپس تا «گور» یک مرحله است.

از «سیراف» تا «عمان» یا «بصره» [در هوای خوب] پنج روز [و گاه] تا ده روز دریانوردی است. و از [سیراف] تا «بحرین» هفتاد فرسنگ دریا [و دو روز در پهنای دریا] است [و سیروا به عمان نزدیکتر است].

از دارابگرد گرفته تا «خسو» یک مرحله، سپس تا «کرب» یک مرحله، سپس تا جویم ابو احمد یک مرحله، سپس تا «کاریان» یک مرحله، سپس تا «پاراب» یک مرحله، سپس تا «کران» یک مرحله، سپس تا «سیراف» یک مرحله است.

از «دارابگرد» گرفته تا جرموا یک مرحله، سپس تا روستا» یک مرحله سپس تا برک یک مرحله، سپس تا «تارم» یک مرحله است.

از دارابگرد گرفته تا «چاه* زندایا» یک مرحله، سپس تا «تیمارستان-» یک مرحله، سپس تا «فسا» نیم مرحله است.

از «شیراز» گرفته تا کفره یک مرحله، سپس تا «کول» یک مرحله، سپس تا «بومهان» یک مرحله، سپس تا «گور» یک مرحله است.

از «شیراز» گرفته تا دیه جویم یک مرحله، سپس تا خلّار دو برید

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص: ۶۷۵

«خراره» همان اندازه، سپس تا «جرکان» یک مرحله، سپس تا «- نوبندگان» یک مرحله است. دره «بوان» نیز که یکی از گردشگاه‌های جهان بشمار است در آنجا است.

از «شیراز» گرفته تا به «انارک» یک مرحله، سپس تا «سروستان» یک مرحله، سپس تا کرم یک مرحله، سپس تا «فسا» یک مرحله است.

از «شیراز» گرفته تا «داریان» یک مرحله، سپس تا خرّمه یک مرحله، سپس تا «کث» یک مرحله، سپس تا خیر یک مرحله، سپس تا نیریز یک مرحله، سپس تا «کدروا» یک مرحله، سپس تا رباط «زرودوا» یک مرحله، سپس تا «نهرمن» یک مرحله، سپس تا «هنته» یک مرحله، سپس تا بیمند یک مرحله، سپس تا «سیرجان» دو برید است.

از شیراز گرفته تا «رکان»* یک، سپس تا «سربند» ، سپس تا «زیاد آباد» یک مرحله، سپس تا چاه امیر المؤمنین یک مرحله، سپس تا «راس الدنیا» یک مرحله است.

از شیراز گرفته تا «چاهک» یک مرحله، سپس تا دشت أرزن یک

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۷۶

مرحله دشوار است که گردنه «بالان» در آنجا است.

از «فسا» گرفته تا کارزین یک مرحله، سپس تا هرمز یک مرحله و از «کارزین» تا «خارزین» یک مرحله است.

من شهرستانی سراغ ندارم که درست در میان استانش جا داشته باشد بجز این و همدان. نبینی که از اینجا تا کثه یا تا «تارم» یا تا نجیرم یا تا نهر «تاب» شصت شصت می‌باشد؟ و از آنجا تا چهار گوشه «سینیز» یا «روذان» یا «سورو» یا مرزهای اصفهان، هشتاد هشتاد است، و پیرامن آن شهرهایی هست که مسافتهائی برابر بسوی آن دارند.

مردی در کازرون داستانی برایم سروده گفت: کسی از فرمانروا گریخته به شاپور رسیده پرسید: تا شیراز چه اندازه است؟ گفتند: هجده تا، پس تا «کازرون» دوید و پرسید: تا شیراز چند است؟

گفتند: هجده تا. پس او تا به خرّه دویده باز پرسید: تا شیراز چند است؟

گفتند: شانزده، پس تا «گور» دویده باز پرسید، گفتند بیست [همانند آن] است. و از آن تا «بیضا» یک مرحله [و از شیراز تا «نسا» یک مرحله] است.

از «شاپور» گرفته تا «کازرون» یک مرحله، سپس تا خرّه یک مرحله، از «شاپور» تا «نوبندگان» یک مرحله و از «شاپور» تا «کارک» یک مرحله، سپس تا* دشت ارزن» یک مرحله است. از «کازرون تا قریة الحطب دو برید، سپس تا «دشت ارزن» همانند آن است. از «کازرون» تا «دریز» دو برید، سپس تا سر گردنه همانندش، سپس تا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۷۷

توّز همانندش، سپس تا «گنابه» همانند آن است.

از «استخر» گرفته تا «سربند» دو برید، از استخر تا «بیضا» یا تا «کبوتر خانه» یک مرحله و از «کبوتر خانه» تا «زیادواذ [زیداواد]» یک برید، سپس تا «چاه امیر المؤمنین» سپس تا «راس دنیا» سپس تا «خورستان» یک مرحله، سپس تا «هرات» یک مرحله، سپس تا «راذان» یک مرحله، سپس تا «شاباوک» یک مرحله، سپس تا «روار» یک مرحله، سپس تا «قریة الجمال» یک مرحله، سپس تا «روذان» یک مرحله است.

[از «استخر» گرفته تا «نسا» یا تا «زیداوا» یکی یک مرحله است] [از «روذان» گرفته تا «قریة الجمال» یک مرحله، سپس تا «روان» یک مرحله، سپس تا «ساباوک» یک مرحله، سپس تا «راذان» یک مرحله سپس تا «هرات استخر» یک مرحله، سپس تا «خوزستان» یک مرحله، سپس تا «قومشه» یک مرحله، سپس تا «خورستان» یک مرحله، سپس تا «قومشه» یک مرحله، سپس تا «راس دنیا» یک مرحله است] از «استخر» گرفته تا «بیر» دو برید، سپس تا «کهمندهٔ» یک مرحله، سپس تا دیه بیذ همانندش، سپس تا ابرقوه یک مرحله، سپس تا دیه «اسد» همانندش، سپس تا ارد یک مرحله، سپس تا «قلعه مجوس» یک مرحله، سپس تا کثه یک مرحله، سپس تا «أنجیره» همانندش

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۷۸

می‌باشد.

از «یهودیه» گرفته تا «خان رش» یک مرحله، سپس تا «قومسه»* یک مرحله، سپس تا «کرو» یک مرحله، سپس تا سمیرم یک مرحله است.

از «یهودیه» گرفته تا خان «خان لنجان» یک مرحله، سپس تا «کرو» یک مرحله، سپس تا «ماس» یک مرحله، سپس تا «خان روشن» دو برید، سپس تا «استخران» یک مرحله، سپس تا «قصر اعین» یک مرحله، سپس تا خوسکان» یک مرحله، سپس تا «مائین» یک

مرحله، سپس تا «ارزشاپور» یک مرحله، سپس تا «شیراز» یک مرحله است.
اگر بخواهی از کویر آغاز کنی، سپس از قومسه گرفته تا «روزکان» یک مرحله، سپس تا «ازکاس» یک مرحله، سپس تا سروستان یک مرحله، سپس تا «سرمسه» یک مرحله، سپس تا «لاه» و «کره» یک مرحله، سپس دیه خلّاف یک سپس تا «کماهنگ» یک مرحله، سپس تا دیه «ابن بندار» یک مرحله، سپس تا «ستخر» یک مرحله است.
از سمیرم گرفته تا «جعفر آباد» یک مرحله، سپس تا «زاب» یک مرحله، سپس تا «کورد» و کلّار یک مرحله، سپس تا مهرگان‌آواذ» یک مرحله، سپس تا «اش» و «بورد» یک مرحله، سپس تا «نسا» دو برید،
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۷۹
سپس تا «شیراز» یک مرحله است.
از «یهودیه» گرفته تا «خالنجان» یک مرحله، سپس تا «بارگان» یک مرحله، سپس تا* «اسپیددشت» همان اندازه، سپس تا «جعاد» و «جورد» همانندش سپس تا «رباط» مانندش، سپس تا «کورستان» یک مرحله، سپس تا «پل دوزخ» یک مرحله است.
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۸۰

۱۳- سرزمین کرمان

اشاره

سرزمینی است که در ویژگیهایی همچون «فارس» و از چند راه همانند بصره و در چگونگی نزدیک به خراسان است. زیرا که در کرانه دریا است و سردسیر و گرمسیر را، خرما و گردو را، میوه تازه و خشک و شیره آنها را با هم دارد. «جیرفت» در آنجا است که جهانیانش به نمونه یاد کنند، «منوقان» دارد که مردمان برای دیدارش بار سفر بندند.
خرمای «خبیص» مرد را بی‌تاب کند. کوه و دشتها دارد. سمقه و شن زار، چارپا و شتر بسیار و ویژگیهایی شگفت‌زا دارد. توتیا را در خامه روان سازند همچون اشک، چنانکه در «نرماسیر» گسترده‌تر خواهم گفت . زیبائی پارچه‌های «بم» زبانزد است. ولی باز مردمش پست هستند و سنگینی ندارند. کرمان داد و ستدگاه ثروتمندان خوشگذران است، آب گوارا، هوای معتدل، دیانت و پاکی به حد کمال دارد،
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۸۱
زبان مردم فصیح، خردشان، بی‌لغزش است. پس کرمان شهری مرفّه است اگر حوادث بگذارد! در کرانه کرم است، مارهای بزرگ دارد ولی نه نگهبان و نه اندرزگری که به مردم بیاموزد. تن همچون خلال باریک، خشک‌زار بسیار دارد، رودخانه‌ای که آشغالش را بروبد ندارد، آرزوگاه دو دولت و نبردگاه* هر دو است، چه آشوبها و کشتارها دارند! و این نقشه آنجا است.

فهرست شهرها

این سرزمین پنج خوره و ناحیت است. نخستین آنها از سوی «فارس»، بردسیر سپس نرماسیر سپس سیرجان سپس بمّ سپس جیرفت می‌باشد.
بَرْدَسیر: خوره‌ایست در کنار کویر، سردسیر و گرمسیر دارد و زبان محلی آن را «گواشیر» خوانند که قصبه خوره نیز به همین نام است. از شهرهایش: ماهان، کوغن، زرند، جنزرود، کوه بیان [؟] ، قواف، اوناس، زاور ، خوناب، غبیر، کارشتان است. ناحیت خبیص شهرهایش:

نشکك، کشید، کوک کثروا است.

نَرْماسیر: نیز در کنار کویر در سمت سیستان است، قصبه آن نیز به همین نامست. و همچنانست همه پنج خوره. از شهرهایش: با هر کرک

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۸۲

ربکان، «نسا».

سیرجان: در میان خوره‌های دیگر در سمت فارس است، قصبه‌اش مرکز استان است. از شهرهایش بیمند، شامات، واجب ، بزورک، خور، دشت برین.

بمّ: نیز در مرز فارس است.* از شهرهایش: دارژین ، توشتان اوارک، مهر کرد ، راین.

جیرفت: پاکیزه‌ترین خوره‌های این سرزمین، در کنار دریای چین، به «مکران» چسبیده است. فراورده‌های متضاد را در بر می‌دارد. پر آب و خوش میوه است. شهرهای بسیار دارد مانند: باس جکین، منوقان، درهفان، جوی سلیمان، کوه بارجان، قوهستان، مغون، جواون، ولاشگرد، روزکان، درفانی .

گزارش:

بردسیر: [معرب اردشیر است و در فارسی آن را «گواشیر» گویند] قصبه‌ایست نه چندان بزرگ، ولی بارو دارد. اکنون دیوانهای این سرزمین و سپاهیانش در آنجا است. دژی بزرگ در کنار آنست. باغهائی شگفت‌انگیز دارد.

ابو علی بن الیاس چاهی بزرگ [و گود در میان کوه آنجا]

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۸۳

شگفت‌انگیز بکنده [و هزینه بسیار بر آن نهاده] و او [نخستین] کسی است که این قصبه را برگزید و بیست سال در آن بزیست. بیرون دروازه دژی و خندقی با پل هست. چهار دروازه دارد به نامهای: در ماهان، در زرند، در خبیص، در مبارک. بیشتر آشامیدنشان از چاهها است. قناتی نیز [در میان قلعه] دارند. در میان* شهر دژی هست که جامعی خوب نزدیک آنست. دور شهر را باغها فرا گرفته. دژ بس بلند است. ابن الیاس با چارپایان کوه نورد از آن بالا می‌رفت و شبها را در آنجا می‌خفت.

باغها بوسیله کاریز سیراب می‌شوند.

ماهان: شهر عرب‌نشین است. جامع در میان شهر است. آشامیدن ایشان از نهریست. در میانش قهندژی با یک دروازه هست و دور آن را خندقی فرا گرفته است. از آن جا تا قصبه، یک مرحله راهی، با درختان سر درهم کشیده و آب روان دارد.

کوغن: جامعش در میان شهر است و از نهر و کاریز می‌آشامند.

زرند: ابن الیاس دژی در کنارش ساخته است. بزرگ است و از کاریز سیراب می‌شود. جامع در میدان نزدیك بازار است.

جَنْزَرُود: پر میوه است، جامعش در بازار است. نهری نیز دارد.

اناس: از روذان بزرگتر اما ویرانه و در مرز است. کتّاب «فره» در آنجا است. جامع در میان بازار است. از کاریز می‌آشامند.

در میان شهر دژی با ربضی هست.

کُوه بَیان: کوچک است و دو دروازه و یک ربض دارد. گرمابه‌ها و خانها دارد. جامع نزدیک دروازه است. باغها شهر را فرا گرفته‌اند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۸۴

کوه نزدیك آنست. بازار کوچك و دانش اندك دارد. اندرزگرش سفید چشم است.

زاور: از کوه بیان بزرگتر و در مرز است و دژی دارد.

خوناوب: میانه حال است. جامع در میان بازار. آبادی و کشتزارها و درخت سنجد بسیار دارد. برخی با دولاب آبیاری می‌کنند و آسیا را با شتر می‌گردانند.

قواف، بَهاوَذ : میانشان دو فرسنگ راه سردسیر و باغستان است.

هر دو آباد و پاکیزه‌اند.

غبیراء: کوچک است و دیهائی سردسیر دارد. از نهر می‌آشامند.

قهندژی در میان دارد.

ابن الیاس در بیرون شهر بازاری ساخته*، جامع در میان شهر است.

کارشتان: سردسیر است گردو و کشتزارها بسیار دارد. این شهر و بیست و پنج دیه آن از نهر می‌آشامند.

خبیص: دژی با چهار در دارد. خرمایش نیکو، جامعش در میان شهر است. از کاریز و نهر می‌آشامند. شهرکهایش در کناره کویر آبادند. مرکز خرما و ابریشم است توت بسیار نیز دارد.

نرماسیر: قصبه‌ای مهم، بزرگ، آباد، باران‌داز و پناهگاه و در این سرزمین زبانزد است. انباری است گرانمایه و خواستنی، شهری با جمعیت شگفت آور، با کاخهای زیبا و پاکیزه، بازرگانان گرانمایه و کالا و زیبائی‌ها است. نفرات خراسان از اینجایند. کالای عمان به

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۸۵

اینجا می‌آید، خرمای کرمان در اینجا گردآوری می‌شود. راه حاجیان سیستان از اینجا است. بر بهار از اینجا می‌گذرد. مردمی هوشیار و ثروتمند هستند ولی زنانشان ناپاکند. از شهرها بدور است و فرمانروا در آنجا اطمینان ندارد و عیاران تعقیب نمی‌شوند عمر مردم دراز نمی‌شود، نه فقیهی راهنما و نه آخوندی پیشوا دارند. از «سیرجان» کوچکتر است، دژی با چهار دروازه دارد: در بم، در «صور کون» در مصلی، در کوشک». جامعش آباد در میان بازار است، با ده پله آجری بدان بالا می‌روند، زیبا است و مناره‌ای دارد که در این سرزمین بی‌مانند است. در اینجا قلعه‌ای هست که «کوش وران» خوانده می‌شود. بر دروازه بم سه دژ هست که «خواهران» خوانده می‌شوند باغستان و نخلستانها شهر را در میان گرفته، میوه‌ها متضاد دارند. از کاریز می‌آشامند.

گرمابه‌هایش بد نیستند.

ریگان: بارو دارد. و جامعش دم دروازه است. نخلستان و باغ بسیار دارد.

باهر، کرک: هر دو در مرز سیستان پاکیزه و آبادند و باغ و نخلستان* و نهر و کاریزها دارند.

نسا: در دشتی دارای باغستانها است. جامعش در بازار است. از نهر می‌آشامند همانند «نابلس». [مانند نسای خراسان است ... این خوره خود گرمسیر می‌باشد].

سیرجان : مرکز این سرزمین و بزرگترین قصبه‌های آن است،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۸۶

دارای دانش بیشتر و فرهنگ بالاتر و آئینی بهتر و آبادتر است. مردم مرفه‌اند، بازارها [زیبا] و خیابانها گشاده، خانه‌ها زیبا، باغها با آب روان، دیوارها بلند، معتدل، ثروت بسیار، ویژگیها و هنرها و جامعی زیبا با گلدسته دارد. شهر بزرگ و بارودار، دلگشا و پهناورتر از شیراز است. هوایش معتدل، آبش سالم، خوراکیها پاکیزه، میوه‌ها متضاد، خیرات بسیار، نرخها ارزان است. فهم و دانش بسیار دارند ولی بیشترشان معتزلی هستند و این برای مردمانش آسان است. شهرکهایش اندک است. هشت کوچه دارد: درب حکیم درب خارکان، درب بمّ، درب معلی، درب میدان، درب فضیل، درب روحان، درب شیبان. دو بازار کهنه و نو دارد که جامع

در کناری میان آن دو است. عضد الدوله گلدسته‌ای شگفت آور در میان آن برپا داشته، بر بالای آن دستگاهی پیچیده چوبین نهاده که بخشی از آن می‌چرخد. دم «دروازه حکیم» نیز خانه‌ای زیبا ساخته است آب شهر از دو کاریز است که عمر و طاهر پسران لیث صفار کندند و در شهر می‌گردد و به خانه‌ها و باغها می‌رود.

ساختمانها از گل است. بیشتر باغها در سمت بم است.

بیَمَنْد: دژی استوار با درهای آهنین بر آنست. جامع در میان بازار است. از کاریزها می‌آشامند.

شامات: با بستانها* و تاکستانها و میوه‌های فراوان است که به اطراف می‌برند. جامع در میان شهر است.

واجب: آباد و پر بستان است، جامع در میان بازارها است. از کاریزها می‌آشامند، گردشگاههای زیبا دارند.

بزورک: پر جمعیت، در پائین کوه، پر از بستان، خوش میوه است و از کاریزها می‌آشامند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۸۷

خور: مهم است و میوه‌ها بسیار دارد، نهری آن را می‌شکافد که جامع در کرانه آنست.

دشت برین: روستائی فراخ پر نخل و نیل حبوبات است و شهرکی برایش نمی‌شناسم.

بهار: در سمت «بم»، چنانکه گفتیم آبادی و نخلستان دارد.

خَنَّاب: در این سمت است و برخی آن را از این خوره نمی‌دانند.

بَمّ: قصبه‌ای مهم بزرگ و خوبست. مردم هنرمند، ماهر، بازرگان آگاهند. پارچه‌هایش زبانزد جهانیان و خود در سرزمینهای اسلام نامبردار و فخر آور است. ولی توده مردم جولاهه‌اند، آبش شیرینی ندارد و هوایش خوب نیست. دژی بر آنست که چهار دروازه دارد: نرماسیر، کوسکان، اسبیکان، کورجین. در میان قصبه دژی هست که یک جامع و چند بازار در آن است و دیگر بازارها در بیرون است.

در کنار شهر نهری روانست که از محله بزازان، شهر را می‌شکافد و به دژ وارد شده از آنجا به باغها می‌رود. ساختمانها با گل چسبان خوب است. از بازارهایش، یکی بازار پل گرگان است. بیشتر از کاریز می‌آشامند. از [بهترین گرمابه‌های بنام آن، گرمابه کوچه بیذ است.

کوه «کود» در یک فرسنگی است. آسیاهایشان بر آبی نزدیک آنست.

دیهی بزرگ نزدیک آنست که بیشتر پارچه‌ها را در آن می‌بافند.

طوشتان: بستان بسیار و گندم نیکو دارد. از نهر و چند کاریز می‌آشامند و خود کشتزار می‌باشد.

دارژین: جامعی زیبا دارد. از نهر می‌آشامند. بوستانها* و کشتزارها و درآمد و گردشگاه‌ها بسیار است. أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی ؛ ج۲ ؛ ص۶۸۸

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۸۸

اوراک، مهرگِرْد : به هم چسبیده دژی میان آن دو است که ابن الیاس آن را ساخته. از نهری می‌آشامند، ساختمانها از گل است.

راین: کوچک است و جامع در میان بازار. بستانها بسیار دارد.

پارچه بمّی بسیار می‌بافند و به همان بازارها صادر می‌کنند.

جیرفت: خوشترین قصبه‌ها است، مرکز میوه و محصولات گوناگون دیگر است. باغچه و گردشگاه‌ها و بازار و گرمابه‌های پاکیزه، نان و خورشهای نیکو، خربزه‌ها شیرین دارد [و یکی از چند بهشت دنیا است] ولی گرمایش دشوار، حشره‌های زیان بخش با پشه، مار دارد.

دانش و کاردستی اندک است. دژی با چهار دروازه دارد: در شاپور، در بمّ، در سیرجان، در مصلّی. جامع نزدیک در بم، با گچ و

آجر دور از بـازار ساخته شـده. از نهری می‌آشامنـد که از میان خیابان و بازارها به تنـدی می گـذرد و بیست آسـیا را می‌چرخانـد. از «استخر» بزرگتر است. ساختمانها از گل بر روی سنگ است. یـخ را از دور می‌آوردنـد، نهر از جامع می گذرد از زیبائی روستایش [هر چه خـواهی بگو!]. در باغهـایش خرمـا و گوز بـا هم هست، نرگس و نارنـج‌ها بالاـ رفته عطرشـان هوا را پر کرده زیبـا و دلگشـا ساخته است.

هرمز : در یک فرسـنگی دریا، گرمسیر است، جامع در بازار است، از کاریزهای شیرین می‌آشامند. بازارها پر کار، ساختمانها از گل است.

باس، حکین: دو شهرند در یک مرحله از دریا، کوچکتر از «هرمز». جامع در بازار است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۸۹

منوفـان : بصـره کرمان است، آذوقه خراسان از خرمای خوب و ارزان از آنجا است. خود در دو سوی دره خشک «کلان» جا دارد.* یکی «کونین» و دیگری «زامـان» نـام دارد و میان آن دو، دژی و جامعی هماننـد هست. دوری آنها از دریا دو روز راه و تا «درهفان» چند روز است و این فخر آور دو سوی رحاب «موقان» می‌باشد.

هر گاه کسی پرسد: از کجا می‌دانی، هر شهر که نامش با پسوند «ان» پایان پذیرد دارای ویژگی می‌باشد؟

در پاسخ گفته شود: از راه آزمایش بسیـار! و برای آن، از کتاب خدا نیز دلیل هست. نبینی که «رحیم» صـفت مخلوق است و چون با پسوند «آن رحمان» بیاید، ویژه خداوند خواهد بود! نبینی، هر آب گرم «حمیم» خوانده می‌شود و چون پسوند «آن» بدان افزوده شود ویژه دوزخ خواهـد بود. نبینی بـا «قطر» به معنی مس است و چون خـدا خواست عـذابی دوزخی را بما بشـناساند، پسونـد «آن» بر آن بیفزود .

درهفان: در بیابانی شنزار نزدیک دریا است. از کاریزها می‌آشامند باغها و نخلستانها دارد. جامع در میان شهر است.

جوی سلیمان: میانه حال و پرجمعیت و با روستائی فراخ است.

از نهری که از میان شهر می گذرد می‌آشامند. جامع و قهندژ در میان آنست.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۹۰

کوه بارگان : پر باغ با هوای معتدل، اضدادی را در خود جمع دارد. جامع در میان شهر است از نهر و چاه‌ها می‌آشامند.

قوهسـتان ابو غانم: میانه حال، گرمسیر و پر نخل است. از نهری که از شـهر می گذرد می‌آشامند. جامع در میان شـهر است، قهندژی نیز دارد.

مغون: پر باغ نارنج است. از کاریزها می‌آشامند. مرکز «فیل» است.

جواون: کوچک است و از کاریزها می‌آشامند.

ولاشگرد : بارو و یک قهندژ دارند که آن را «کوشه» می‌نامند باغها دارد مردم از کاریزها می‌آشامند.

روذکان: آباد و دارای نخلستانها و نارنجستانهای بسیار است.

از نهر و کاریزها می‌آشامند.

درقان: نیمی از آن گرمسیر و نیم دیگر سردسیر است. محله‌ایست- پاکیزه دارای میوه‌های متضاد و نیکو.

میان «سیرجان» و بم [شه شهرک] «رائین» ، «دارجین»، «ما بین» است. و میان «جیرفت» و کویر* جنزروذ، «فرزین است، میان «جیرفت» و «سیرجان»، «ناحیت»، «خیر» است. میان سیرجان و فارس «کشیستان»

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۹۱

«جیروقان»، «مرزقان»، «سورقان»، «مغون» است [اینها دوازده شـهرند] که من بـدانها در نیامـده‌ام و جان دیده‌ای نیافتم که از او بپرسـم

هر یک به کدامین [خوره نزدیک] وابسته است.

اسپیذ : آن را همانند «تیماء» نهادیم.

کلیاتی درباره این سرزمین

سرزمینی است که گرمسیرش بیش از سردسیر می‌باشد، میانش همانند فارس معتدل است، ولی فارس فراختر و مهمتر و آبادتر [و نخلستان اینجا بیشتر است]. اینجا دارای کویر بسیار و کوههای بلند دماغه‌ای کمانه زده در کنار دریا است. فارسی می گوید: دماغه‌ای همانند آستین در نزدیکی «روذان» به فارس دارد. گرمای گرمسیرش همانند گرمسیر فارس است ولی سرمای سردسیرش کمتر از سردسیر فارس می‌باشد. گرمسیرش هیچ سرما ندارد ولی چه بسا در سردسیرش گرمی یافت می‌شود. مردم سبزچرده نازک اندامند، پاکدامن و شکسته‌نفسند. هوایش سالم است. جذامی نیز در آنجا دیدم.

مذهب: اکثریت با شافعیان است مگر در «جیرفت» [که حنفیند] شمار فقیهان* رو به کاهش است، حدیث گرایان در همه جا رو به چیرگی هستند بجز «هرمز» [پیروان ابو حنیفه نیز در خوره‌های دیگر بسیارند و جز این دو گروه دیده نمی‌شود. معتزله نیز در «سیرجان» بسیارند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۹۲

اکثریت در «روذبار» و «قوهستان» و «بلوچ» و «منوجان» با شیعیان است]. اندرز گرانشان دانشی چشم گیر ندارند. من شنیده بودم که یکی از دانشمندان ایشان در «کوه بیان» است، پس من به مسجدی که سرور ایشان با گروهی پیران در آنجا بودند، رفتم و او را خواستم، ایشان کسی را به دنبالش فرستادند و به پرسشها از من پرداختند، تا آنجا که پرسیدند: آیا مردم بیت المقدس به سوی کعبه نماز می گزارند؟ و مانند این!! من گفتم آیا این دانشمند شما با شما می‌نشیند؟ گفتند: آری! گفتم: نیاز ندارم کسی را ببینم که با شما می‌نشیند و این را هم نتوانسته به شما بفهماند! دیگری از ایشان را در بم دیدم که اندرزگوئی وی نیز ارزشی نداشت. من پیشوائی در ایشان ندیده و مناظره‌ای شایان از ایشان نشنیدم، ولی تا بخواهی ادیب دارند! در بم خارجیان سر و صدا و جامعی جداگانه دارند که صندوق دارائی ایشان در آنجا است .

آداب و رسوم: ایشان خوش پوشاک هستند و در آئین‌ها با مردم فارس نزدیکند. خرمای بر زمین افتاده را بر نمی‌دارند. بهای خرما در جاهائی همچون «منوقان» گاهی به صد من یک درم نیز می‌رسد. ساربانان اینجا خرما را با مزد نیمانیم به خراسان می‌برند. همه ساله پیرامن یکصد هزار شتر ناگهان به اینجا در می‌آیند و فرمانروا به هر ساربان یک دینار می‌بخشد. در آن هنگام زنا و فساد در نرماسیر فزونی گیرد. من از ساربانی شنیدم که می گفت: اینجا زنی هست که همه مردان کاروان در این سفر با وی خفته‌اند. [ولی اکنون از آن فراورده‌ها کاسته شده است. شنیدم،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۹۳

سالانه یکصد هزار بار خرما و بر بهار بیرون برده می‌شود ... گویند هنگامی که عضد الدوله به سفر در آنجا بود با این کاروانها روبرو شده ترسید و گفت: از شهری که این همه مردم بناگهان بدان درآیند بگذرید! ولی همین کاروانها بر آبادانی نرماسیر افزوده است].* بازرگانی: بازار اینجا سودآور است. خرمای خراسان و نیل فارس را از اینجا می‌برند. کشتزارهایش از مرز «ولاش گرد» تا «هرمز» می‌باشد. از بم عمامه، مندیل، طیلسان و پارچه‌های عالی که بهتر از همجنس خود است صادر می کنند. در سیرجان از این پارچه‌ها بسیار می‌بافند، و نیز کرسی‌هائی همانند آنچه در قم هست می‌سازند ولی نه به خوبی آنها. از نواحی «جیرفت» نیل بسیار و زیره [از نرماسیر بر بهار] خیزد. پانید ، دوشاب ارزان [ناطف] نیز دارند. بیشتر خوراک مردم این خوره [جیرفت] ذرت [ندی] و خرما است.

از ویژگیهایشان «توتیای مرازبی ناودانی» است. و از آن رو آن را بدین نام خوانند که ایشان چیزی همانند انگشتان بلند از خزف ساخته توتیا را در آن می‌ریزند، تا مانند ناودانی بدان بچسبد. من خود دیدم که [سنگ] آن را از کوهستان گرد آورده، که در کوره‌هائی شگفت‌انگیز و دراز، همانند آهن آب می‌کردند [سپس آن را بر آن انگشتانه‌های خزفی می‌ریختند، و پس از جدا کردن از انگشتانه «توتیای مرازبی» می‌نامیدند. و این را جز در دیه‌ها ندیده‌ام. من از خرمای ایشان شیرین‌تر ندیدم که خام خورده نمی‌شود بلکه برای شیره پزی بکار رود و هشت

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۹۴

گونه از آن بی‌مانند است: صیحانی مدینه، بردی مروه، مسقرویله، مصین عمان، معقلی بصره آزاد کوفه، انقلی صغر، کرماشانی این سرزمین.

اندازه: من در اینجا مکی است، کیلها گوناگون، پشیز ایشان خراسانی است.

کانها: آهن، نقره [پانید، نیشکر، سنگ توتیا] دارد.

آبها: بیشتر آبشان از کاریزها است و نهری بزرگ ندارند. نهر جیرفت سراشیب است و همیشه صدای بلند کشیده شدن سنگهای آن شنیده می‌شود و کسی نمی‌تواند بدان درآید.

کوه‌ها: بنامترین کوههای این سرزمین: قفص، بلوچ، بارز،* کان نقره است، کوهستان قفصها [که مردمش را کوج نامند و مانند بلوچها دل سنگند] در شمال دریا است و پشت آن گرمسیر جیرفت و روذبار است، در خاور آن «اخواس» هستند با بیابانی که میان قفس و مکران است. گویند در آنجا هفت کوه بر نخل و کشتزارهای حاصلخیز هست که دور از هر گونه دست رس می‌باشند. بیشتر مردم لاغر و سیه‌چرده و سالم اندامند. ایشان خود را عرب می‌شمرند و من ویژگی-

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۹۵

هایشان را در بخش کویر یاد خواهم کرد.

بلوچها را عضد الدوله تار و مار و اسیر کرد. ایشان مردمی پرخاش‌جو و چارپادار و کوچ‌نشین هستند که در چادرهای موئین زندگی می‌کنند و قفس‌ها از ایشان در هراس هستند.

کوه‌های «بارز» چنانکه شنیده‌ام پردرخت و آباد و تسخیرناپذیر است. ایشان مردمی بی‌آزار و تازه مسلمانند. یعقوب و عمر پسران لیث بر ایشان تاخته بودند. کانهای آهن و جز آن دارند. کوهستان کانها، کوههایی است که نقره دارد و نزدیک دو مرحله درازا دارد. در کرمان دره‌هائی آباد و پردرخت مانند دربانی و جز آن.

زبان: لهجه ایشان فهمیدنی و نزدیک به لهجه خراسان است، لهجه روستائیان گاهی پیچیده است. زبان قفس‌ها و پلوچها مانند سندی نامفهوم است.

[من ایشان گوناگون است].

[پشیز: دیلمیان نیز درم‌هائی سکه زدند مانند «قطاری» که سی دانه آن به یک دینار خریده می‌شود، و در همه هفت اقلیم ایشان روانست.

ایشان درمی نیکو دیگر نیز دارند که «عدلی» نامیده می‌شود].

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۹۶

هوا: دو سوم این سرزمین گرمسیر است، «جیرفت» و کوهستان قفس و «دشت بر»، «رویست» و دیگر ناحیه‌ها و دیه‌های این بخش و شهرکهای بم تا مرزهای کویر و حدود مکران نیز داخل آنند. پس از «جیرفت» و «بم» در سمت خاور جائی سردسیر نیست ولی در باختر جیرفت، در میان کوه نقره تا دربانی* سردسیر است و برف دارد تا به «جیرفت» می‌رسد.

میجان: سردسیر است، همه میوه و یخ «جیرفت» از آنجا است.
یک سوم دیگر این سرزمین سردسیر است، که از پایان «سیرجان» تا مرز فارس، سپس از این سوی تا کویر می‌رسد و «کواشیر» نیز در آنست ولی «خبیص» گرمسیر است. و این است نمونه آنچه گفتم :
چه بسا در سردسیرش گرمی یافت شود.
مرزهای کرمان: در خاور، مکرانست با کویر آن، دریا پشت بلوچستان آنست، باختر کرمان، فارس است و شمالش کویر و جنوبش دریا است.
حکومت: این سرزمین از آن سامانیان می‌بود، معتمد که به سال ۲۶۰ بر عمر لیث چیره شد آن را با اسماعیل واگذارده بود. سپس علی بن الیاس بر آنجا چیره شد و خطبه به نام او گشت، سپس علی بن بویه بر آن چیره شد که تا امروز به دست دیلمیان است، ولی ایشان سالانه دویست هزار دینار به فرمانروای خراسان می‌پردازند. چیرگی دیلمیان بر این سرزمین تنها پس از کشتار توده‌ها و ویرانی آبادیها رخ داده است.
هنوز نیز بیشتر کار ایشان ویرانگری می‌باشد. من در کتابی در فارسی
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۹۷
خواندم که گفت: گوئی دیلمیان را در میان امت خودم می‌بینم که بر دارائی مردم یورش آورده، مسجدها را ویران، حریم را دریده، اسلام را ضعیف، سپاهیان را گریزان، نعمت‌ها را نابود می‌کنند، جز خواست خدا هیچ چیز بر ایشان چیره نمی‌شود. در این هنگام سواری خوشرو، از سرزمین خراسان برمی‌خیزد، که رویش سفید و بر سینه‌اش تک خال سیاه هست، او خوش قامت، پر قدرت، فیلسوف، دانشمند، پیشگوئی عجم زاده است، که خدا دروازه‌های کوچ را به دست او باز می‌کند، وی خراسان را تا دم دروازه‌های بزرگ به دست آورد. او شمشیر خود غلاف نکند جز آنگاه که یک تن مسلّح نیز نمانده باشد. گفته شد:
ای پیامبر خدا، پس از آن چه خواهد شد. او پاسخ داد: فرمانروای خراسان به خانه خدا می‌آید، بر همه منبرها، از خراسان تا «زوراء» در سرزمین‌های فارس و عراق و مکه و مدینه، به نام وی خطبه خوانده خواهد شد. گفته شد: ای پیامبر، پس از آن چه خواهد بود؟ گفت:
دولتچه‌ای خواهد ماند به دراز مدت، مردمان در آن درنده خو شده، امانتها باز نگردانند و حرمتها نگاه ندارند.
خراج: خراج کرمان شصت هزار هزار درم است [و درآمد قدیم آن هزار هزار درم بوده است] مالیات «شهروا» و «سورو» کمتر از «سیراف» است.

فاصله‌ها:

از «بردسیر» گرفته تا «سیرجان» دو مرحله است.
از بردسیر گرفته تا مرز کویر، تا جنزروذ سپس تا «زرند» یک
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۹۸
مرحله، سپس تا کویر یک مرحله است.
از نرماسیر گرفته تا «جوی سلیمان» سه مرحله است. سپس تا «ریکان» یک مرحله، سپس تا «موخکان» یک مرحله، سپس تا «طیب» یک مرحله، سپس تا «مروغان» یک مرحله، سپس تا «باس» و «جکین» یک مرحله، سپس تا «هروک» یک مرحله، سپس تا «قصر مهدی» یک مرحله، سپس تا «هرمز» یک مرحله، سپس تا «فرضه باراندار» دو برید است.
از «سیرجان» گرفته تا «کاهون» دو مرحله، سپس تا «رستاق» یک مرحله است.

از «سیرجان» گرفته تا بیمند دو برید، سپس تا کردکان یک برید، سپس تا اوناس یک مرحله، سپس تا روذان دو برید است.
از «سیرجان» گرفته تا «شامات» یک مرحله، سپس تا «بهار» یک مرحله، سپس تا خنّاب یک مرحله، سپس تا غبیرا یک مرحله، سپس تا کوغن یک فرسنگ، سپس تا «رائین» یک مرحله، سپس تا سروستان یک مرحله، سپس تا «دارجین» یک مرحله، سپس تا بم یک مرحله است.
[از سیر جان گرفته تا قهستان یک مرحله، سپس تا رباط کوغ یک مرحله، سپس تا «کاهون» یک مرحله، سپس تا ازمین دو برید، سپس تا خنّاب یک مرحله، سپس تا غبیرا دو برید، سپس تا کرغون یک مرحله، سپس تا کشک همانندش، سپس تا رائین یک مرحله، سپس
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۶۹۹
تا دارجین یک مرحله].
از «سیرجان» تا فرزین دو مرحله، سپس تا «ماهان» یک مرحله، سپس تا «خبیص» سه مرحله است.
از «بم» گرفته تا «نرماسیر» یک مرحله است.
از «بم» گرفته تا «دارجین» یک مرحله، سپس تا هرمز یک مرحله، سپس تا «جیرفت» یک مرحله است .*
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۰۰

۱۴- سرزمین سند

اشاره

اینجا سرزمین زر و بازرگانی است. داروها، وسایل، پانید ، محصولات شگفت، برنج و موز ارزانی را با داد، انصاف و سیاست و نیز نخلستان و خرما و کالاهای دیگر و سود و درآمد سرشار را با سر- فرازی و بازرگانی و صنعت، جمع دارد. مرکزی آبرومند شهرها و قصبه‌های مرفه، با بهداشت و بهزیستی و امانت دارد. در کرانه دریا است و نهر آن را می‌شکافد، نخلستان در دشت و کشتزار بر تپه‌ها دارد.
مرکزش زیبا با نهری خوب و اخلاقی نیکو است ولی ذمیّانش مشرک و دانشمندانش اندک می‌باشند. جز با پذیرش خطرهای دریا و صحرا و تحمل رنج و دلتنگی نتوان بدان رسید. و این نقشه آنست.
فهرست: من این سرزمین را به پنج خوره بخش نموده‌ام، مکران را نیز که نزدیک و چسبیده بدانست بر آن افزودم، تا سرزمین‌ها به یک دیگر پیوسته باشند.
نخستین خوره از سوی کرمان، «مکران» و پس از آن «توران»
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۰۱
سپس «سند»، ویهند، قنّوج، سپس ملتان است. ملتان را نیز به همان دلیل که یاد شد، آوردم. و بدین صورت ما به مرزهای خراسان باز می‌گردیم و* همه سرزمین‌های عجم را یاد کرده، چیزی از کشور اسلام فروگذار نکرده باشیم.
بدانکه من خود به گرد مرزهای این سرزمین گشته، همه کرانه‌هایش- را درنوردیده‌ام، آنچه را خواهم نگاشت، خود دیده یا شنیده‌ام، از نامهایش پرسشها کرده، برای اخبارش جستجوها کرده، شهرهایش را شناسائی کردم، با این همه، من درستی گزارش درباره آن را مانند گزارش جاهای دیگر تضمین نمی‌کنم، پس جز مرکزهایش را گزارش نمی‌دهم، و هر آنچه شنیده می‌شود یاد نمی‌کنم زیرا، برای دروغگو بودن آدمی همین بس است که هر چه بشنود بازگو کند! پیامبر نیز گفته است: شنیدن نه مانند دیدن

است! تا آنجا كه، اگر از خالى ماندن جاى يك مركز اسلامى در اين كتاب نمى‌ترسيدم، آن را از قلم مى‌انداختم.
نقشه‌هاى اين سرزمين را نيز من با كمك كارشناسان زيرك اين جا كه اين سامان را از نزديك ديده بودند فراهم كردم. بيشتر بخش‌هاى آن را من پس از مشورت با خردمندان آن بخشها و همكارى با دانايان ايشان ساخته، بسيارى از گزارشها را از گفتار ابراهيم بن محمد فارسى آورده‌ام و او را «كرخى» مى‌نامم و مطلب را به وى نسبت مى‌دهم.

گزارش:

مكران: قصبه آن بنّجبور و از شهرستانهايش: مشكه، «كيج»
أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج۲، ص: ۷۰۲
«سراى»، «شهر»، بربور، «خواش»، دمندان، «جالك»، دزك «دشت على»، «حيز» است. [ابراهيم] فارسى* [در نقشه‌هايش] «كبرتون»، «راسك» را نيز ياد كرده گويد: و اين خود شهرك روستاى «خروج» است، كه بند قصر قند، «اصفقه»، «فهل فهر»، «قنبلى»، ارمابيل نيز در آنست. «تيز»، مشكه، «دزك» را نيز از نخستين آنها بر شمرده ولى هيچيك را گزارش نداده است.
توران : قصبه‌اش قزدار و از شهركهايش: قندبيل، «بجتر»، «جثرد»، «بكانان»، «خوزى»، رستاكهن، «رستاق روذ»، «موردان» رستاق ماسكان «كهركور» است. [ابراهيم] فارسى «محالى»، «كيز كانان»، «سوره»، قصدار را نيز ياد كرده و جز آنها چيزى نگفته است.
سند: قصبه آن «منصورة» است، و از شهرهايش: ديبل، «زندريج» «كدارمايل»، «تنبلى» است. [ابراهيم]* فارسى نامهاى: «نيرون» «قالرى»، انرّى، بلّرى، «مسواهى»، «بهرج»، «بانيه»، «منجابرى»، سدوسان، رور، سوباره، «كيناص»، صيمور.
أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج۲، ص: ۷۰۳
ويْهِنْد: فارسى آن را «هند» خوانده گويد: شهرهاى «هند» عبارتست از: قامهل، كنبايه، سوباره، سندان، صيمور، ملتان «جندرود» «بسمد»، سپس مى‌گويد: اينست شهرهاى اين سرزمين. من از دانشمندى حكيم كه داستانسراى مجلس‌هاى شيراز و اهواز مى‌بود و به پرهيزكارى شهرت داشت و مدتها در آن شهرها مى‌زيست خواهش كردم، آن بخشها را طورى گزارش نمايد كه بتوانم آن را در اين تصنيف بگنجانم، و چنان برايم وصف نمايد كه گوئى آن را ديده باشم. و نيز از فقيهى ديگر از شاگردان [فقيه] ابو هيثم نيشابورى كه آن نواحى را درنورديده راه‌هايش را شناخته بود پرسيدم، پس من از گفته‌هاى اين دو چنين دريافتم كه «ويهند» قصبه است و شهرهايش «وذهان»، «بيتر»، «نوج»، «لوار» «سمان»، «قوج» مى‌باشد.
قَنُّوج: قصبه است* و از شهرهايش «قدار»، «ابار»، «كهاره» «بارد»، وجين، «اورهه»، «زهوهر»، «برهيروا» است. ولى فارسى هيچيك آنها را نياورده است.
مُلْتَان: نيز قصبه است، و از شهرهايش «برار»، «راماذان»، «روين»، «برور» است.
بَنَّجْبُور: قصبه مكران است. دژى از گل گردش خندق دارد، در ميان نخلستان است و دو دروازه بنام در «توران»، در «تيز» دارد.
آبشان از نهر، جامع‌شان در ميان بازار است. مردمى گنگ دارد، از اسلام جز نام ندارند. زبانشان بلوچى است.
تيز: در كرانه دريا، پر نخلستان داراى چند رباط نيكو و جامعى
أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج۲، ص: ۷۰۴
زيبا است. مردم ميانه حالند، نه دانشى، نه خوشزبانى دارند، ولى باراندازى معروفست.
قزدار: قصبه توران در بيابان است. در دو سوى يك دره خشكيده بى‌پل است. در يك سو فرمانروا در دژى زيست دارد، و سوى ديگر «بودين» ناميده مى‌شود كه خانه‌هاى بازرگانان و جاهايشان در آن است و اين زيبا و دلگشاتر است. اين قصبه با آنكه كوچك است سودآور و مورد توجه كاروانهاى خراسان، فارس، كرمان و شهرهاى هند است، ولى آبش بد است، هر گاه آدمى بياشامد

شکم او سنگین شود، فرمانروایشان دادگر و فروتن است. ساختمانها از گل، از کاریزها که در صحرا است می‌آشامند بجز «کثرد» و «کیزکانان» که نهر دارند «کثرد» چاه‌ها دارد کشت‌زار هر دو شهر دیمی است. همگی گرمسیرند بجز «کثرد» که سرد است و گاه یخبندان شود و برف بارد.* منصوره: قصبه [خوره] سند و مرکز این سرزمین است. مانند دمشق [و نیشابور]، ساختمانها از چوب و گل است. جامع آن با سنگ و آجر مانند جامع عمان بزرگ است با دیواره‌های نرده .

چهار دروازه دارد: در دریا، در توران ، در سندان، در «ملتان». نهری به دور شهر می‌گردد. مردمی شایسته و جوانمرد دارد. اسلام را در آنجا شکوفایی هست، دانش و دانشمندانش بسیار، بازرگانی پر سود، مردمش با هوش و زیرک و بخشنده‌اند. هوایش ملایم، زمستانش آسان، بارانش بسیار است، میوه‌های متضاد دارد. ویژگیهای شگفت، گاومیش‌ها

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۰۵

بزرگ دارند. [کفشهای کتانی (کنباتی خ. ل.)] پارچه‌های نیکو می‌سازند]. از نهر مهران سیرابند. جامعش در میان بازارها، رسم و عادتهایشان نزدیک به مردم عراق است، همراه با فروتنی و خوشخوئی، ولی گرمایش سخت و پشه بسیار است. مردمش بلغمی مزاجند، کافران اکثریت دارند با اخلاق بد، اشرافش اندکند.

دَیْبُل: دریائی است، نزدیک یکصد دیه پیرامن آنست، بیشتر مردم کافرند، دریا به دیواره‌های شهر برخورد دارد. همه بازرگانان [و مسلمان] اند و به زبان سندی و تازی [هر دو] سخن گویند. باراناز خوره پردرآمد است [شاخه‌ای از] «مهران» در اینجا به دریا می‌ریزد.

کوه در صد ارس آنست، دریا به درون بازار کشیده می‌شود. مردم نکته‌سنج [و خوش پوش] هستند.

تنبلی: نیز دریائی و دارای دژ است، مسلمانان و بازرگانان کار کشته‌اند کند.

وَیْهِنْد: قصبه‌ایست بزرگتر از «منصوره» با باغستانهای فراوان دلگشا و بسیار نیکو، نهرهایش پر آب، بارانش بسیار است.

فرآورده‌های متضاد، میوه‌های خوش، درختان بلند، نعمت فراوان، نرخها ارزان است. عسل هر سه من به سه درم است.* از ارزانی نان و فرآورده‌های شیر که مپرس [که مانند مفت است] از هر زیان مند در امان بوده از بیماریها بدورند. پیرامنش را درختان بادام و گردوی [سر در هم کشیده] فرا گرفته، رطب [نخل] و موز بسیار دارد، ولی هوایش

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۰۶

نمناک و گرمایش دشوار و ساختمانهایش از نی و چوب و آتش‌پذیر است. اگر این عیبها را نداشت مانند فسا و شاپور [و عدن] بود.

قَنُّوج: قصبه‌ای بزرگ دارای ربض و شهرک است. گوشت فراوان آب بسیار، موز ارزان باغستانها فراگیر دارد، روی مردم زیبا، آب گوارا، شهر دلگشا، بازرگانی سودمند و همه چیزش زیبا است ولی آتش‌سوزی بسیار و آرد اندک است. نان خوراکیشان برنج، پوشاکشان لنگ، ساختمانها پست، تابستان بد، از کوهستان چهار فرسنگ بدور. جامعشان در ربض است. گوشت ارزان است. نهر از میان شهر می‌گذرد. بیشتر خوراک مسلمانانش گندم است دانشمندان بزرگ دارد.

قدار: [شهرکی] خوش هوا، دلگشا، پر باغ است، شاهان قصبه هنگام گرمی تابستان بدانجا آیند، شهرهای دیگر گرمسیر است. از جویها و کاریزها می‌نوشند.

ملتان: مانند «منصوره» ولی آبادتر است. پر میوه نیست ولی ارزانست، نان سی من به یک درم، پانید، هر سه من به یک درم است.

[خانه‌هایش] همانند خانه‌های «سیراف» [و عمان] با چوب و ساج چند طبقه است. زنا و می‌گساری ندارند و هر گاه کسی را بیابند که انجام می‌دهد او را خواهند کشت یا حد می‌زنند. ایشان خرید و فروش دروغ نمی‌گویند با ترازو و کیل کم فروشی نمی‌کنند غریب دوست هستند.

اکثریت مردم عرب هستند، از نهری پر آب می‌آشامند، برکت بسیار است، بازرگانی سودآور، نعمت فراوانست، فرمانروایان دادگرند،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۰۷

در بازار زن آراسته یافت نمی‌شود، کسی آشکارا با زنان گفتگو نمی‌کند آب گوارا، زندگی شیرین است، خوشزبانی و مردانگی و فارسی فهمیدنی* و بازرگانی سودآور و تن نیرومند دارند. ولی شوره‌زار و کثیف است. خانه‌های تنگ [و ناجور] هوا گرم و خشک، مردم سبزه و سیه‌چرده‌اند. اینست آنچه ما از توصیف شهرهای این سرزمین می‌دانیم [و شنیده‌ایم].

کلیاتی درباره این سرزمین

اشاره

سرزمینی گرم، با نخلستان و نارگیل، و موز [بسیار] می‌باشد، جاهائی با هوای معتدل نیز دارد. همانند «ویهند» و بخشهای «منصوره» [میوه‌های] متضاد را با هم دارد. در اینجا مدّ دریا به حداکثر می‌رسد.

من دریاچه‌ای در آن نمی‌شناسم ولی نهرهائی چند دارد. ذمیانش بت‌پرستند، اندرز گرانش چندان نیستند و رسمی قابل ذکر ندارند.

مذهب: بیشترشان اهل حدیث هستند. من قاضی ابو محمد منصوری را دیدم که داودی پیشوای آن مذهب بود، کلاس درس و تألیفها و چند تصنیف خوب دارد. مردم «ملتان» شیعه‌اند و در اذان «هوعله» کنند و بندهای اقامه را جفت آورند در قصبه‌ها فقیهانی به مذهب ابو حنیفه نیز یافت شوند. مالکی و معتزلی در آنجا نیست.

حنبلیان نیز پایگاهی ندارند. آئینشان پسندیده و راهشان درست، پاک و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۰۸

بی‌آلایش است. خدا ایشان را از غلو و تعصب و آشفتگی و فتنه دور داشته است.

بازرگانی: از توران پانید خیزد که از «ماسکان» بهتر است، سندان برنج بسیار و پارچه دارد، در دیگر شهرها فرش و مانندش می‌بافند چنانکه در قهستان خراسان بافته می‌شود. نارگیل بسیار و پارچه‌های نیکو نیز بیرون می‌دهد. از «منصوره» کفش «کنباتی» نیکو و پیل و عاج و چیزهای گرانبها و داروهای سودمند خیزد.

اندازه‌ها: من در «توران» مکّی است و همچنین در ملتان، سند، هند.

کیلها که در «توران»* «کیجی» نامیده می‌شود، چهل [و نه] من گندم است که گاهی [به بهای] از یک تا چهار درم یافت شود. نام کیل ملتان «مطل» است و دوازده من گندم می‌باشد.

پشیز: درمهای سند «قاهری» نامیده می‌شود و [وزن] هر یک پنجتا است. و نیز «طاطرا» دارند که هر یک دو درم یک سوم کم وزن دارد. درم [و رطل] های ملتان همانند درم‌های فاطمی [مغرب] است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۰۹

«قنهری» غزنین نیز در آنجا رایج است که همانند «قروض» یمن است، ولی «قرویه» ها نزد ایشان مرغوب‌تر است.

ویژگی‌ها: لیموی ایشان همانند زرد آلوی بسیار ترش و گاهی مانند هلو است و آن را «انبج» نامند که خوشمزه است. «فالج» ایشان که برای تخم کشی و تولید «بختی» به خاور و فارس برده می‌شود، خود از «بخت» بزرگتر است و دو کوهان دارد. «فالج» ها زیبایند و از آنها کار نمی‌کشند و جز شاهان کسی مالک آنها نمی‌شود، «بخت» بجز از آنها زاده نمی‌شود. کفشهای «کنباتی» نیز از آنجا است.

رسم و عادت:

مردم مکران کندفهمند و سیه‌چرده، زبانشان گنگ [و همچون صدای پرندگان] است. ته می‌پوشند [بیشتر لنگ می‌پوشند مگر بازرگانان و پیران. ایشان کمتر کفش می‌پوشند. اهل ملتان حنک عمامه را نمی‌اندازند] ایشان موی خویش رها کنند تا بلند شود، و گوش خود را مانند هندیان می‌شکافند. بیشتر مردم این سرزمین چنین‌اند.

مهران: در شیرینی و افزایش سالانه، و داشتن تمساح با «نیل» هیچ فرق ندارد. آغازش آنجا است که برخی شاخه‌های جیحون*

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۱۰

پیش از وحش از آنجا بر می‌آید، در ناحیت «ملتان» آشکار شده به مرز «منصوره» رسیده در نزدیکی دیبل به دریا می‌ریزد. همانند «نیل مصر» در کنار این رودخانه نیز کشتزارهائی از افزایش آب پدید می‌آید.

سند رود: در سه مرحله‌ای «ملتان» است، بزرگ و گوارا است.

بُتْ‌ها: [در این ناحیت و بزرگترین بت آنست که در «برملی» دو فرسنگی آنست. و پس از آن] دو بت «بهبروا» از سنگ می‌باشد، و کسی را بدان دسترسی نیست، زیرا طلسمی دارد که چون کسی بدان دست یازد، در می‌ماند و بدان نمی‌رسد. هر دو با سیم و زر اندوه شده‌اند.

مردم پندارند که هر کس از آنها نیازی بخواهد برآورده می‌شود. در آنجا چشمه‌ای سبز آب همچون زنگار هست که از یخ سردتر است، سنگ آن زخم را بهبود بخشد. کارمندان آنجا از درآمد زناخانه و موقوفات بسیار آن زندگی می‌کنند. کسی که دختر خویش را بیشتر گرامی دارد، او را برای آن خانه وقف می‌کند. پس، این دو بت وسیله آزمایش هستند! من از مردی مسلمان را شنیدم می‌گفت: من مرتد شده بودم و به پرستش آنها بازگشته به آنها عشق می‌ورزیدم. سپس او به نیشابور بازگشته مسلمانی گزیده بود. این دو بت طلسم هستند [زیرا که مجسمه‌ها چنانکه از ابو ریاح حمصی نقل کردم. برای طلسم ساخته می‌شوند نه برای پرستش در برابر خدا!] و پس از آنها بت [بنام] «ملتان» است که خوره بدان منسوب است و «فرج بیت الذهب» خوانده می‌شود زیرا هنگامی که مسلمانان ملتان را گشودند بسیار تنگ

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۱۱

دست می‌بودند و آنقدر در آنجا زر یافتند که بی‌نیاز شدند. این بتکده کاخی است که در آبادترین جای بازارها ساخته شده و در میانش گنبدی زیبا هست که گردش را خانه‌های خدمتگزاران [و اعتکافگران] فرا- گرفته است. بت در زیر گنبد به صورت مردی است که چهار زانو بر کرسی از آجر و گچ نشسته و پوستینی همانند سنجاب سرخ بر تنش پوشانیده‌اند که هیچ جا جز دو چشمانش که دو گوهرند پیدا نیست* بر سر، افسری زرین دارد و دو دست خود باز، با انگشتان بسته بر روی دو زانو نهاده، گوئی شماره چهار را نشان می‌دهد . بتهای دیگر ارزشی پائین‌تر دارند.

باغچه‌ها: در مکران، راهوق، دیبل، ارمابیل، «قنبلی»، بیشتر دیمی است. چراگاه‌های فراخ و چارپایان بسیار دارد ولی خشکسار می‌باشد، بازرگانی و باراندازی است. سندان، صیمور، «کنبایه» ، شهرهای حاصلخیز، ارزان نرخ، مرکز برنج و عسل است. در- کرانه‌های «مهران» بادیه‌ها هست که عرب بسیار دارد، بیشتر نواحی مکران کویر است و قحطی و تنگی بر آن چیره و گرمسیری فراخ است.

روستائی در آنجا بنام «خروج» هست که شهرستانش «راسک» است.

دیگری «خزران» نام دارد و از سمت کرمان، ناحیت «مشکه» بدان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۱۲

چسبیده است که سه مرحله وسعت دارد. نخلستانش اندك و همساز اضداد است، بیشتر مکران بادیه است و کشتزارهایش دیمی است.

مردابهائی همچون مردابهای عراق دارد، بادیه‌هایش مانند کردستان می‌باشد. در اینجا «زط» بسیار، گروها گروه، زندگی می‌کنند و با ماهی و مرغابی گذران می‌کنند.

راهوق: و «کلوان» دو روستای بهم چسبیده وابسته به مکرانند.

برخی راهوق را به «منصوره» می‌پیوندند، میوه‌اش اندك است. بزرگترین شهر مکران «فنزبور» است که نخلستان دارد.

قصدار : حاصلخیز و با نرخ‌های ارزان است، انگور و میوه‌های متضاد دارد ولی نخلستان ندارد.

مرزها: در خاورش دریای فارس، و در باخترش کرمان و کویر سیستان و توابع آن، و در شمالش سرزمین‌های هند، و در جنوبش کویری است که در میان مکران و کوه‌های قفس و پشت آن دریای فارس است. دریای فارس خاور و جنوب این سرزمین را از پشت کویر فرا گرفته است، زیرا که این دریا از «صیمور» در خاور «تیز» مکران به گرد این کویر گشته بر شهرهای کرمان و فارس دور می‌زند.

شهرهای ناحیت مکران عبارتست از: تیز، کبرتون، دزك، راسک به، بند، قصرقند، اصفقه، فهل فهره، مشکی، قنبلی، ارمابیل

حکومت:

قدرت در این سرزمین پراکنده است، مکران فرمانروائی جداگانه*

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۱۳

دارد، و او مردی دادگر و شکسته نفس بی‌مانند است. [و شنیده‌ام که امروزه بنام مغربی خطبه می‌کنند] منصوره: سلطانی از قریش دارد و بنام عباسیان خطبه می‌خواند ولی پیش از این [در سواحل] برای عضد الدوله می‌خواندند.

در آن هنگام که من در شیراز بودم، فرستاده [امیر] ایشان را که نزد پسر او آمده بود [و برای دفع غلامی که بر او یاغی شده بود کمک می‌خواست] دیدم.

ملتان: [دوست مغربیند و] برای فاطمی خطبه می‌کنند و جز به دستور وی حلّ و عقد ندارند، همیشه پیشکشها و فرستادگانشان به مصر روانست [و جز به فرمان وی حاکمی نگمارند]. او فرمانروائی نیرومند و دادگر است.

قَنُّوج، ویهند: اکثریت در این دو، مر کافران را است، ولی مسلمانان فرمانروائی ویژه دارند.

خراج: از هر شتر که به تواران [توران] درآید شش درم گرفته می‌شود و همچنین هنگام بیرون رفتن. از هر برده دوازده تا، تنها هنگام درآمدن [و در بازگشت چیزی بر او نیست]. اگر از راه هند بیاید از هر بار بیست درم و اگر از سوی سند باشد به نسبتی از بهایش می‌ستانند، از هر پوست دباغی شده یك درم [به عنوان عشریه] گیرند که در سال یك میلیون درم می‌شود. [درآمد مکران نیز یك میلیون است].

فاصله‌ها:

از «تیز» مکران گرفته تا «کیس» پنج مرحله، سپس تا «فنّزبور» دو مرحله، سپس تا «دزك» سه مرحله، سپس تا «راسك» همان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۱۴

اندازه، سپس تا «فهل فهره» همان اندازه، سپس تا «اصفقه» دو مرحله، سپس تا «بند» یك مرحله، سپس تا «به» یك مرحله، سپس تا

«قصرقند» یک مرحله، سپس تا «ارمابیل» شش مرحله [سپس تا «قنیلی» دو مرحله]، سپس تا «دیبل» چهار مرحله است.

از «تیز» گرفته تا «قصدار» بر کرانه، در مکران دوازده مرحله است.

از «منصوره» تـا «دیبل»* شـش مرحله، از منصوره تا [قصـدار پانزده مرحله و از قصـدار تا] ملتان بیست مرحله. از منصوره تا آغاز مرز «بدهۀ» [براهمه] پنج مرحله، سپس تا «تیز» پانزده مرحله است.

از ملتان تا «غزنین» هشـتاد فرسنگ در بیابان کویر [و دیه‌ها] به هر بار به یکصد و پنجاه درم غیر از کرایه می‌رسد، و چه بسا آن را به مدت سه بپیمایند.

از ملتان تا منصوره راه در آبادیها و دیه‌ها چهل فرسنگ، و در کویری کم آبادی یکصد.

از منصوره گرفته تا «قزدار» هشـتاد فرسـنگ، سپس تا کنکابان همان انـدازه، سـپس تا «سـیوه» همانـندش، سپس تا شـهر «ولاشـتان» همانندش، سپس تا «ساغن» شصت فرسنگ است و در میان منبری دارد. سپس تا «غزنین» یک مرحله است.

از «قزدار» گرفته تا «مشکی» پنجاه فرسنگ، سپس تا «جالق» سی فرسنگ سپس تا «خواص» همان اندازه، سپس تا «سرای شهر»

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۱۵

بیست فرسنگ، سپس تا نهر سلیمان همانندش، سپس تا «درهفان» پنجاه فرسنگ، سپس تا «جیرفت» همانند آنست.

از «ملتان» تا «بالس» ده مرحله، سـپس تا «قنـدابیل» چهار، سـپس تا «قصـدار» پنج، و از قندابیل تا منصوره هشت و تا ملتان ده [مرحله] در کویر است. از منصوره تا «قامهل» هشت مرحله، سـپس تا «کنبایه» چهار مرحله، سپس تا «سوباره» ماننـد آن که در یک فرسـنگی دریا است. از «سندان» تا «سیمور» پنج مرحله، سپس تا «سرندیب» پانزده مرحله است. از «ملتان» تا «بسمده» دو مرحله، سپس تا «روز» سه مرحله، سپس تا انّری» چهار مرحله، سپس تا «قلّری» دو مرحله، سپس تا «منصوره» یک مرحله، سپس «قامهل» یک مرحله است.*

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۱۶

کویر میانه این سرزمین

بـدانکه در میـان سـرزمینهای عجـم بجز «رحـاب» و «خوزسـتان» کـویری دراز هسـت، کـه نـه نهر دارد و نه دریـاچه و نه روسـتا و نه شهرک، ساکنانی انـدک و راهزنانی بسـیار دارد، راه‌هایش دشوار، آبادیها پراکنـده، کوه‌ها ترسـناک، دیه‌ها دور از هم، کمین‌گاه‌ها تسـخیرناپذیر، راه‌هـا بن- بست، چشـمه‌ها باریـک است [کوچهـا بر آن چیره شـده زنـدگانی در آن تنـگ است] ولی آب انبارهـا و گنبـدها در راه‌هایش بسـیار، فرسـنگهایش کوتاه است. برخی جاها شوره‌زار، مرداب، شن زار خشک و ترسـناک است، بیشتر آن از آن خراسان و برخی از آن کرمان و برخی از فارس [و بخشـی از جبال]، کوهسـتانهایش از سـند و سیسـتان است. از آن روی راه زن بسیار دارد [و بر مردم چیره‌اند] که چون در منطقه‌ای راه زدند به نقطه دیگر می‌گریزند و در کوه‌هائی کمین می‌کنند، مانند کرکس

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۱۷

کوه و سـیاه کوه که به هیـچ وجه دسترسـی بـدیشان نخواهد بود [تا آنکه عضد الدوله بر ایشان بتاخت پس «بلوچ» ها را نابود کرد و «قفس» ها را بپراکند و هشـتاد جوان ایشان را گروگان گرفت که تاکنون در زندان شـیرازند و هر چند گاه ایشان را پس می‌فرستد و هشـتاد تن دیگر بجایشان می‌آیند. و از این رو بخشهای دیلمی کویر امن است و بخش خراسانی آن نا امن می‌باشد]. [روزی داستان «قفس» ها در مجلس ابو الفضل بن نهامه در شیراز مطرح شد، پس او گفت: سبب شیر شدن ایشان- ندانم‌کاریهای امیر خراسان بود! من گفتم: خدا پیر را مؤید بدارد، سرچشمه خرابکاران ایشان نزد شما است و شما از شاه خراسان گله دارید! شگفتا چگونه ایشان را در منطقه خود آزاد می‌گذارند تا از راه شـهرها به کویر بروند].* در کویر شـهری جز «سـفید» نیست، که آن نیز در مرزهای سیستان است. شـهرهای معروف گرداگرد کویر چنین است: از کرمان: خبیص، زاور، نرماسیر، کوه بیان، از فارس: یزد، گثّه، عقدۀ، زرند، از

اصفهان:

اردستان، از جبال: قم، کاشان، دزه، از قهستان : طبس، کری، قاین، خور، از دیلم: بیار.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۱۸

این کویر همانند دریا است. اگر راه‌شناسی هر جا می‌خواهی برو! راه‌هائی که من در نقشه نشان داده‌ام همگی شناخته شده‌اند و برای آب انبارها و گنبدهای آن همگی پیموده شد هستند. اگر من ... تا همه راه‌ها و گذرگاهایش را یاد کنم، بیننده در شگفت می‌ماند. برخی از این راه‌ها به «بیار»، «خسروگرد» و جایهای گمنام دیگر می‌رسد. ما هنگامی از «طبس» برای رفتن به فارس بیرون آمدیم، پس هفتاد روز در آنجا جابجا می‌شدیم، گاه به راه کرمان می‌افتادیم و گاه به اصفهان نزدیک شده [گاه به سوی خراسان بر می‌گشتیم] راه‌ها و تپه‌های بی‌شمار [دره‌ها و کوه‌ها] کوهستانی با شن‌زار اندک و عقاب سست و شوره‌زارهائی دشوار و سردسیر و گرمسیر و نخلستان و کشتزار.

آسان‌ترین و آبادترین آنها را راه ری و دشوارترین آنها را راه فارس و نزدیکترین آنها را راه کرمان [و دورترین آنها را راه اصفهان] یافتم.

همه ایشان را از قومی که «قفس» خوانده می‌شوند در بیم هستند. [قفس را پیش‌تر نیز یاد کردم، ایشان] در کوه‌های کرمان [در مرز جیرفت می‌زیند و از آنجا همچون ملخ] به کویر می‌ریزند. مردمی بسیار، زشت‌رو، سنگ‌دل، چابک و چالاک، به هیچ کس رحم نکنند، به گرفتن دارائی بسنده نکرده، گرفتار خود* [نه با سلاح بلکه] با سنگ می‌کشند، ایشان سر اسیر را بر زمین نهاده همانند مار، با سنگ می‌کوبند تا خرد شود [و بترکد. ایشان هر کس را بگیرند می‌کشند] کسی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۱۹

جز استثنائی از چنگ ایشان رها نمی‌شود. من پرسیدم: چرا چنین می‌کنید؟ گفتند: تا شمشیرهایمان فرسوده نشود. ایشان پناهگاههایی در کوهستان دارند که در آنها پنهان هستند، و چون راهی را بزنند، از آنجا به جائی دگر می‌گریزند. آنان با فلاخن جنگ می‌کنند و شمشیر نیر دارند. بلوچها خطرناکتر از قفسها بودند و چون عضد الدوله آنان را نابود کرد اینان را نیز بر جای خویش نشانید. همیشه گروهی از آنان نزد فرمانروای فارس گروگان هستند و هر چند گاه تبدیل می‌شوند.

از این رو هیچگاه ایشان متعرض کاروانی که نماینده فرمانروای فارس آن را بدرقه کند نمی‌شوند. شکیباترین مردم بر گرسنگی و تشنگی اینانند. توشه ایشان چیزی همانند گوز است که از نبک گیرند و خورند.

اینان مدعی مسلمانی هستند ولی بر مسلمانان از روم و ترک سختگیرترند، هنگامی که مردی را اسیر گیرند او را پیرامن بیست فرسنگ پای برهنه و شکم گرسنه با خود می‌دوانند. ایشان علاقه به چارپا ندارند زیرا که سوار نمی‌شوند و پیاده می‌روند و گاهی سوار جماز می‌شوند. مردی از اهل قرآن که اسیر ایشان شده بود برایم نقل کرد که: چون مقداری کتاب به دست ایشان افتاده بود، از میان اسیران کسی را می‌جستند که بتواند بخواند، من گفتم: منم! پس مرا پیش سردار خود بردند. پس چون کتاب را خواندم مرا به خودش نزدیک ساخته پرسشها آغاز کرد، تا آنجا که گفت: کار ما را در راهزنی و کشتار* چگونه می‌نگرید؟

گفتم: هر کس این کارها کند به خشم خدا و شکنجه دوزخ در جهان دیگر گرفتار خواهد شد! وی از ترس نفسی دراز کشیده با رنگی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۲۰

پریده بر زمین غلطید. سپس مرا با گروهی آزاد کرد.

من از گروهی بازرگان نیز چنین شنیدم که «قفس» ها می‌پندارند که ایشان جز به دارائی‌های زکات نداده دست نمی‌یابند و چنین می‌اندیشید که آنچه می‌گیرند حق ایشان است.

کوه‌ها: بزرگترین و تسخیرناپذیرترین آنها «کرکس کوه» است که کویر روبروی ری بدان منسوب است. بسیار بزرگ نیست ولی بد راه و پر پیچ و خم است و پنهانگاهها دارد [دامنه آن پیرامن دو فرسنگ است. در آن آبی هست بنام مايیده (ماء بنده) در میانش میدانی است و پیرامنش چند آب باریک هست با راهی دشوار]. پس از آن سیاه کوه کوچکتر از آن ولی بد راه‌تر است. راه ری در میان این دو کوه نزدیک «کاخ گچ » است که غاری نیز دارد.

شگفتیها: در دو فرسنگی این آب بسوی خراسان، ریگزاری هست که چهار فرسنگ را در بر گرفته است. نزدیک «قبر حاجی» در سوی «بارسک» سنگریزه زاری هست برخی به رنگ کافور سفید و برخی به رنگ شیشه سبز.

میان خراسان و کرمان سنگهائی ریز دیده می‌شود به صورت بادام و سیب و عدس و باقلی، تندیس مردمانی چند و کاخی شگفت که در آنجا نیز تندیسها و ریزه‌کاریها هست که مانندش را ندیده‌ام.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۲۱

[نزدیک «جرمق» تپه‌هائی سیاه رنگ هست که پندارند باقی مانده خاکستر آتشگاه ابراهیم است].

فاصله و راهها: [من در اینجا از راه‌های کویر، چهار شاه را با آنچه شایسته است از بزرگ شاخه‌هایش یاد کرده‌ام ۱) راه اصفهان ۲) راه فارس، ۳) راه کرمان ۴) راه سند. همه اینها به خوره‌های خراسان و دامغان و به سرزمین کوهستان می‌رسد.

۱) راه اصفهان به ری و نیشابور می‌رسد، ۲) راه فارس به نیشابور و قوهستان و به دامغان می‌رسد و شاخه‌ها دارد، ۴) راه سند نیز به نیشابور و قوهستان می‌رسد و شاخه‌ای به هرات دارد، ۳) راه کرمان، به خراسان و به سگستان (کرمان) می‌رسد که دور است. راه، سند جز از سگستان نگذرد. از سگستان به فارس جز از کرمان نتوان شد.

راه ری: از ری گرفته تا «دزه» یک مرحله، سپس تا «دیر گچ» یک مرحله، سپس تا «کاج» یک مرحله، سپس تا قم (دیه ...) یک مرحله، سپس تا «دیه مجوسی» یک مرحله، سپس تا کاشان دو مرحله، سپس تا دژ بدره (برده) همان اندازه، سپس تا «رباط ابن رستم» یک

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۲۲

مرحله، (سپس تا «حوض رباط» یک مرحله) سپس تا دانگی یک مرحله، سپس تا «یهودیه» یک مرحله است.

راه نیشابور: از ترشیز گرفته تا رباط زنگی یک مرحله، سپس تا «بنّ» یک مرحله، سپس تا «درزینک» یک مرحله، سپس تا «نوخانی» یک مرحله، سپس تا «حلوان» یک مرحله، سپس تا «بنّ» دیگر یک مرحله، سپس تا «چاه بانه» یک مرحله، سپس تا «چاه ریگ» یک مرحله، سپس تا «برمشیرک» (بیرمسیرک) یک مرحله، سپس تا «لوکیر» (لولوگیر) یک مرحله، سپس به دیگری یک مرحله، سپس تا «حوض حاجب» یک مرحله، سپس تا «جرمق» یک مرحله، سپس تا «آب گرم» سپس تا «خان وردویه» (وردونه) یک مرحله، سپس تا «هیجرمخ» یک مرحله، سپس تا «حوض علی» یک مرحله، سپس «کوشکان» یک مرحله، سپس تا «درکونین» یک مرحله، سپس تا «سکش» یک مرحله، سپس تا «یهودیه» یک مرحله است.

راه دیگر: از ترشیز گرفته تا «بنّ» دو مرحله، سپس تا «بستا- دران»، سپس تا «سریش» یک مرحله، سپس روستای «طبس» یک مرحله، سپس تا «رباط کوران» یک مرحله، سپس تا «ارازامه»، سپس تا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۲۳

«مهلّبی» یک برید، سپس تا «رباط آب شتران» (استران) یک مرحله، سپس تا «رباط پشت بادام» یک مرحله، سپس تا «ساغند» یک مرحله، سپس تا «خزانه» یک مرحله، سپس تا «انجیزه» (انجیره) یک مرحله است.

راه دامغان: از دامغان گرفته تا «ونده» چهل فرسنگ، سپس تا «جرمق» پنجاه فرسنگ است.

راه قهستان: از «کری» گرفته تا «معزل» یک مرحله، سپس تا «آب شور» یک مرحله، سپس تا «حوض هزار» یک مرحله، سپس تا

«چابر» یک مرحله، سپس تا «غمر سرخ» یک مرحله، سپس تا «معزل» یک مرحله، سپس تا «بیره» یک مرحله، سپس تا «شوردوازده» (سور- داود) یک مرحله، سپس تا «در کوجوی» یک مرحله، سپس تا «زاور» یک مرحله، سپس تا «خبیص» یک مرحله است.

راه دیگر: از «کری» گرفته تـا «کوه بنـان» شـصت فرسنگ، بـا گنبـدها و آب انبارهـای بسیار. در دو مرحلگی کوه بنان چشـمه آبی هست.

راه هرات: از هرات گرفته تا دیه «سلم» ده مرحله سپس تا «سر- آب» چهار مرحله، سپس تا «دارستان» یک مرحله، سپس تا «نرماسیر» یک مرحله است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۲۴

راه هرات: از دیه «سلم» گرفته تا «اسپید» پنج مرحله، سپس تا «نرماسیر» پنج مرحله با چشمه‌های باریک و اندکی گنبدها.

راه سگستان: از «زرنج» گرفته تا «سپید» پنج روز. راه تازه نیز از هرات به دیه «سلم» می‌رسد.

راه خبیص: از خبیص گرفته تا دروازه (صاوزق) یک مرحله، سپس تا شور رود یک مرحله، سپس تا «بارسک» یک مرحله، سپس تا «نیه» سپس تـا «حوض» یـک مرحله، سـپس تـا «سـر آب» دو مرحله، سـپس تـا «کوکون» (کورکون) یک مرحله، سـپس تا «خوست» (خوسب) یک مرحله است.

راه سند: این راه به کرمـان و سگسـتان می‌رسـد و من آن را نپیموده و نمی‌شـناسم.* شـهرکها: گزارش منزلهائی که یاد کردیم: دیر جص: با آجر است و آجرهایش همچون خشتی بزرگ می‌باشد. شهرکی فراخ با آسایش جاها، با دروازه‌های آهنین است.

کنار دروازه بقالی* هست. انبارهائی کرد در بیرون دارد که آب باران در آنها انباشته می‌شود ولی من آنها را شکسته دیدم.

کاج: دیهی بر تپه بوده و اکنون ویران شـده است، مردمش- گمان دارم از ترس قفسـها - پراکنـده شده‌انـد. راه در اینجا چنـد شاخه شده است، یکی از آنها همانست که من [در سرزمین کوهستان]

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۲۵

یاد کردم و از آن گذر کردم، شاخه دیگر با یک مرحله به قم می‌رسد، و سپس با یک مرحله به «قریة المجوس» می‌پیوندد.

بدره: دژی است که* کشتزارها و پیرامن پنجاه خانه دارد.

رباط ابن رستم : یک آب جاری دارد که به حوضی درون رباط می‌ریزد.

دانگی : دیهی بزرگ و آباد است. راهش آبـادترین راههـای کـویر است زیرا در مرز کوهسـتانست. از کرکس کـوه تـا دیر، چهـار فرسنگ و از آن تا سیاه کوه پنج تا است. من راه نیشابور- اصفهان را نپیموده‌ام ولی می‌گویند در این راه آمد و رفت شده و مطمئن است و شنزارهای دشوار دارد. رباط کوران: دژی با نگهبانست، چشمه آبی شور نیز دارد که می‌آشامند.

أرَزَمَه: سه چاه است که برای کاروانهای بزرگ بسنده نیست.

مهلبی: چشمه‌ای باریک با رباطی ویرانه است.

آب شتران: ترسگاهی است، زیرا جایگاه کوچها است.

کاریزی نیم گوارا دارد که به برکه می‌ریزد. اینجا کاروانسرائی زیبا است که من مانند آن را در کشور عجمان ندیده‌ام. با سنگ و گچ مانند دژهای شام است. درهای آهنین و ساختمانی سخت و گروهی نگهبان دارد [ناصر الدوله ابو الحسن] ابن سیمجور فرمانده لشکر پادشاه خـاوران آن را سـاخته است [و کـاریزی گوارا نیز از کوه کشیده که در برکه‌ای می‌ریزد که بر در کاروانسرا است و بدرون نیز می‌آید.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۲۶

من کاروانسرائی به از آن ندیـده‌ام ولی ترسـگاه و جایگـاه کوچ‌هـا است، در متلکهـا آمـده است که: کوچ همیشه در «آب شـتران»

هست. اگر هم رفته باشند باز می گردند! رهگذران در آنجا همیشه در بیمند].

پُشْت باذام : دیه مانندی است که همه چیز در آن یافت می‌شود. کشتزارهای فراخ و گوسفند بسیار و کاریز پر آب و شتران رهنورد و کمکها و آسایشگریها دارد. [دو فرسنگ پیش از آن دیهی با آب روان هست که «مزرعه» نام دارد].

ساغند: دیهی آباد و پرجمعیت است [با نعمت بسیار].

خزانه: دیهی است با دژ و کشتزار و حیوانهای شیرده با پیرامن دویست مرد و باغستان.

گرما (جَرْمَقْ): دیهی با نخلستان و چند ساختمان است. در نزدیکی آن دو دیه دیگر است، یکی بنام «ارابه» و دیگری «بیدق» (براذوا) چشمه سار و کشتزار و چارپایانی با پیرامن دو هزار مرد سکنه دارد.

از «پشت بـام» تـا دژ ویرانه «ساغنـد» (ماغنـد) یـک مرحله است. در اینجا چنـد درخت توت و چنـد پارچه کشتزار نیز هست. ففس‌ها (کوچهـا) در اینجـا گرد می‌آینـد و برای راهزنی کنکـاش می کننـد. مـن در آنجـا مردی تنهـا را دیـدم که کشـاورزی می کرد، از او پرسـیدم، آیـا از تنهـائی وحشت نـداری؟ او گفت: بـدانکه من چنـدی به نیشابور رفته یک ماه در آنجا مانـدم ولی دلتنگ و از مردم آزرده شده بدینجا باز گشتم.

از آنجا تا یک گودال آب که گاه خشک می‌شود نیز یک مرحله است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۲۷

سپس تا یک چشـمه آب باریک که یک گنبد نزدیک آنست باز یک مرحله است، پس از سه فرسنگ دیگر چشمه‌ای در پای کوه هست، سپس در پایان همین مرحله «مهاباد» است که از کرمان بشمار می‌آید. و این راهی بی‌نشان و دشوار است].

زاور: دیهی آباد در مرز کرمان است. دژی با آب روان دارد.* در کوجوی : چشمه‌ای باریک دارد و ساختمانی در آنجا نیست.

شوردوازده : کاروانسرائی است که ویران شده است.

دره‌ای پر درخت و نخل دارد ولی بی سکنه و خیلی ترسناک است.

در بردان: بیابانی است با چاههائی تهی از انسان. پس از آن نیز منزلی دارای یک حوض است که از آب باران پر می‌شود و از انسان تهی است.

نابند: کاروانسرائی با سکنه است، پیرامنش چند خانه هست.

آبی نیز دارد که آسیای کوچک را می‌چرخاند، کشت‌زار و نخلستان نیز دارد.

[دو فرسـنگ پیش از آن چشـمه‌ای نزدیک نخلک‌ها با چند گنبد خالی از آدمی است به فاصلـه یک صد ارس در سمت راست این منزل، نخلستان و کشتزاری هست که دیّاری در آن نیست و جایگاه قفس‌ها (کوچ) است].

چاه شک: جائی است که یک چاه شیرین با گنبدهائی پیوسته و حوضهای پر آب ولی بی‌سکنه است. پیش از نابند نیز نخلستانی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۲۸

با گنبدهای ویران شده هست.

دارستان: دیهی با نخلستان بی‌ساختمان است.

نیمه : کاروانسرائی با نگهبانان است.

دیه سلم*: تا چشم کار می کند ساختمانهائی ویران شده [بسیار] می‌بینند [که جز وحشت هیچ در آنها نمانده است] نه چشمه دارد و نه حوض و نه سکنه. بخشی از کرمانست. [از اینجا راه شاخه شاخه می‌شود].

سرآب : چشمه‌ای دارد که در حوضی می‌ریزد و کشتزاری را آب می‌دهد [کاروانسرا و نگهبانی نیز دارد].

کوکور: دیهی آباد از قهستان [بشمار] است.

بیره : دیهی کوچک با چند تن مردم است.

معزل : چشمه آبی است که نه ساختمان و نه سکنه دارد.

چاهبر : چاهی است با چند گنبد مانند چاه مشک حوضی نیز دارد.

معزل (دیگر): چند گنبد است و حوض آبی [دارد].

اسفید: [سبنج] در دیوانها از شهرهای سگستان بشمار-

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۲، ص: ۷۲۹

می‌آید ولی خود در مرزهای کویر است. چند کاریز و کشتزار بسیار و آبادی پرجمعیت دارد. [کویر گرد آن را همانند «تیما» گرفته است جز آنکه اینجا گنبدها و حوض‌ها دارد] اینست منزل‌های معروف [که آنها را] در راه‌های یاد شده [دیده و شناخته‌ام] و هر گاه همه شاخه راه‌ها را با دیه‌ها و آبهایش را یاد کنم، کتاب به درازا خواهد کشید. کمتر مرحله در آنچه یاد کردم هست که حوضها و گنبدی نداشته باشد. در هر فرسنگ راه، حوض یا گنبدی بر خانه و پناهگاهی از باد و باران نهاده‌اند.

در این کویر کاروانسرائی جز آنچه گفتم نیست و جز «پشت- باذام» ساکنانی ندارد. نان و علوفه در جز آنجا یافت نشود، بایستی توشه شش روز راه را همراه ببرند. درازای کویر به تساوی پیرامن شصت فرهنگ است. در راه ری رودی بزرگ شناپذیر هست که به سوی خوزستان می‌رود و در همه سال سخت سرد می‌باشد.* اینست آنچه از اوصاف شهرهای اسلام شناخته و دیده و شنیده و باور کرده‌ام [شهرهای مانده که ندیده‌ام به پنجاه نمی‌رسد] از خدا بخشایش می‌خواهم که بخشاینده و مهربانست. خدا رحمت کند کسی را که در این کتاب بنگرد و بپسندد، یا راضی شود و بپذیرد، و با نیتی درست دعا کند، تا در روز رستخیز (با چند سطر توصیفهای ترس آور از آن روز) این کتاب وبال گردن من نشود.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و

رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان


www